

جلد بیستم از کتاب رویت نامح التواریخ در وقایع اقالیم سبعة

موجب فرسودن رویه است بر خاک و در فسادن برارض چسبیدن شکمها بر پشت و بنام بر قیصران و سکیان بان و بران فخر
 و کبر واقع و تمع کشید و بدین کردار که گران شود و لفظ نظرت فدا و جدت آستانین العالمین بنصیب لشی من الاشیا
 ایمن علیہ تحیل بمونیه الجملاء او حمله یلنظ بفقول السهواء غیر که فاکم شفعصبون لا یوما یعرف له
 مشه بد و لا علیہ اما ابلیس فقضب علی ادم لاصیلہ و طعن علیه بخلفیه فقال انا ناری و انت طینی
 و اما الاغنیاء من مرقیه الامم تعصبوا الایثار مواضع الیتم فقالوا نحن اکثر اموالا و اولادا و ما نحن
 بمعدین فان کان لادمن العصبیه قلب کن تعصبکم لمکاریم الخصال و تقامید الافعال و محاسن الامور
 الی تعاضلت فیها الهداء و التجداء من یوثاب العرب و تعاسب القبائل بالاخلاق الرغیبه و الاخلاص
 العظیمه و الاخطار الجلیله و الاثار المعموده فقصبوا الخلال الخیر من الخیال النوار و الوفاء بالذمایم و الطمانینه
 الی و المعصبه للکبر و الاخذ بالفضل و الکتم عن البیعی الی اعظام القتل و الاصلاف الخلیف و الکظم
 للغبظ و اجتناب الفساد فی الارض بفرمان نکران شدم دنیا فتم چه یک از مردم با که طریق تعصب بسیار نکر بری علی که برین
 خدیت جا بل است برای برانی که پسند خاطر خود است الا شما که تعصب شما برای مری قبول است که دست فرسوس علیست
 در خبر است که سید شامی بخیلیدن بود که در سال آخر خلافت امیر المؤمنین علیه السلام مدعی زایل گوید برای کثیرش فتنه ز قبیله خود
 بیرون شد و بر قبیله دیگر عبود او با خلاصت نذر بدشت با التفتیح با لکنند جماعتی از جوانان قبیله بر او گرد آمدند پس قبیله تمیم
 رسید که شد و ایسان نیز با ستفانت دعوت نمود چون بدستند که قصد او بکنش شد و فساد است گروهی بوی در آمد و سرود
 او را بکشند بوقت بعیله خود در رفت و ایسان از ارمین خورش که می ادر و هی با شمشیرهای کشیده بیرون شد و جماعتی از جوانان
 میجوی میگردارحت گردند و حال آنکه این عصیت را سیدی و علی داعی نبود اکنون بقرار خلاصه معنی بوم بفرماند اما الطیرین کبر
 و تمزفت و آدم را مورد طعن و ذوق صاحت و گفت من از قسم تو ترا خاک اما اغنیایان که در کثرت ثروت و تعصب بنت بران
 عصیت و کبر میرند کثرت اموال او در قلم بچوبیند و خود را از بر کرده بی زمین بشمارند پس اگر لابد باید بر طریق عصیت رفت و معاشر
 حت کب خصال ستوده و افعال پسندیده باید نمود چنانکه بزرگان عرب و شجیان قبایل و دلیران طوائف و امیران اقوام گروه
 و بر علم و منزلت افزوده اند و آثار نیکو بنامه اند پس تعصب کشید در کسب اخلاق حمیده و حفظ جارد و وفای عهد و فرمانبرداری
 نیکو کار و بیفرمانی متکبره و اخذ فضل و کرم و کف از بنی و ستم و شکویدن از قتل نفس و کوشیدن در اصناف مزد خوردن چشم شکام
 و دوری حسین زفته و حساد و اذدد و امانت با الامم قبله من المثلثات لیسه الاضلال و قدیم الاعمال فندکوا
 فی الخیر و الثیر احوالهم و احدثوا ان لکونوا امثالهم فاذا انفکتونم فی تفاوت خالهم فالزموا کل امر
 یزیم المیزه به خالهم و زاحینا لاعداء له عنهم و مدین الغایبه علیهم و ابتعادنا لیتقر له معانم و وصلیه
 الکرامة علیهم حبلمهم من الاضنیاب للفرقیر و اللزوم للاغنیاء و التواضع علیها و التواضع بها و اجنبوا
 کل امر کفر ضرایم و آوهن منهم من نضاعن الغلوب و تشاخن الصدور و نذابو القلوب و نذابو الاغنیاء
 میفرماید بر سبب از آن که اگر از افعال ناستود و اعمال نگویم و بر ارم با عصیت رفت و باو کنی احوال بر که شکار که دستخورد خیر و شر
 کشتند بعضی باو شطاعت بودند و گروهی کفر بصیبت دیدند بر سبب از آنکه کفر عاصیان بسیند پس هر گاه نیک در کردید و کفر
 از باران ایند واجب میکند کسب کاری که برید که عزت فراتر آرد و دشمنان دور دارد و مورد عافیت و نعمت باشد و سهل المتین کرامت است

این تعصب من است که در این کتاب
 تعصب است که در این کتاب
 تعصب است که در این کتاب
 تعصب است که در این کتاب
 تعصب است که در این کتاب
 تعصب است که در این کتاب
 تعصب است که در این کتاب
 تعصب است که در این کتاب
 تعصب است که در این کتاب
 تعصب است که در این کتاب
 تعصب است که در این کتاب

الثلثات العنوت تفاوت
 عالم اختلافها زاحت الیهم
 بعدت و لدای لاجله و نجاش
 علیها تقاعل ستم و قوع
 و بر بحث من جانین ایست
 بعضیها الضم و احد
 قد الظروف لمن قد اصابت
 مصیبت شده قد کسرت
 المنة اقوة نضاعن الطوب
 تشاخن واحد تحاذل الیهم
 لا یضر مصیبت بعضا

حیث و کثرت نفرات اهالی خلیل مشوش شده اند در هرجهاز جوق جوق فرار می نمایند مجلس نجابت و اداره بلدیہ در دفع خرابی و آبادی و صفائی شهر سعی و اقدامات مجده می نمایند این امر نیز بیان شده تا وقتی که مکات تاریخی برای عملیات جداگانه تعمیر بشود آب و هوای رنگون پاک و صاف خواهد شد.

تکرافات

(۲۹ محرم الحرام - ۵ اپریل)

ژنرال مارشل (اویاما) اطلاع میدهد که لشکریان ما از (قاپون) به آرای حرکت و قشون روس را از تصبیحات و آبادانیهای این راه بیرون می کنند - فاصله ما با اردوی مرکزی خصم سیزده فرسخ است

ژنرال کونت (شیشکی) آتشی سفارت (استرا) که ژاپونیان در سراغ وی بودند سلامت به اردوی جنرال (دیگبوف) ملحق شده است

(۳۰ محرم الحرام - ۶ اپریل)

ژنرال برخی از سیاستون را عقیده این است که اعلیحضرت ویلیم امپراطور (آلمان) اوده دارند در شوری ملی مسئله (سراکو) را تصفیه فرمایند

ژنرال سنفر آلمان (واشنگتن) دفته ورقه یاد داشتی بدین عنوان نزد رئیس جمهوری پیش نموده که دولت آلمان میخواهد ابواب تجارت (سراکو) را بروی عموم باز و حقوق تجارنی آلمان را حفظ نماید - درین ورقه هیچ گونه ذکری از (فرانسه) نشده است - ورقه مذکور بر رئیس جمهوری اتارون (دوژووات) رسیده است

ژنرال در (پترسبرگ) خبری انتشار یافته که یوم دوشنبه در عمارت (زارسکو) در حالتیکه جمعی از خلوتیان امپراطوری موجود بودند شخصی بلباس قرآل و عهده - رهنگی داخل شده - چون وضع هرکاتش موحتش بود خلوتیان او را گرفته از لباسش دو تاجیک بیرون آوردند

ژنرال سفیر انگلیس مقیم اسلامبول (سرنکولس روکوتز) درباره عظام سواران عثمانی و دهقانان (مقدونیا) بر اهالی (بلنار) به باعالی مراسله پیش نموده و متذکر شده است حادثه که در قریه (ازروی) از قتل و غارت پیش آمده چنانچه سی و چهار نفر از یک خرابه بیرون آورده اند

ژنرال تعمیرات شهر (منده) بر مهورا ۲۰۰۰ ، ۵۲۰۰۰۰ رویه تخمین نموده اند

ژنرال مارشل (اویاما) اطلاع میدهد که ژاپونیان در سیزده فرسخی راه (تلنگ - کارن) متوالیا در حرکت اند - سه دسته قشون روس بر (شن شانون) حمله برده عقب نشانده شدند - همه تلفات آلمان دوست و قصان ژاپونیان بیست و هفت بقلم آمده اند

ژنرال پادشاه ایتالیا اعلیحضرت (امانیول) امروز بر جهاز (هومر زولن) اعلیحضرت ویلیم امپراطور (آلمان) نهار تناول نمودند - سفیر دولت (آلمان) نیز موجود بود - اعلیحضرت امپراطور ویلیم بر جهاز جنگی ایتالی اعلیحضرت امانیول پادشاه ایتالی را باز دید فرمودند

ژنرال اغتشاش عظیمی در (پاریس) شده - چه از هوای

شهر آلات جنگ و لباس حرب و تلونه زیاد و غیره بیرون آورده اند

ژنرال ظاهر اهرای داران سلطنت که مشهوره فرقه (بوناپارت) اند و در دل نهاد جمهوریین و در سر هوای بغاوت دارند خواسته بودند که رئیس جمهوری فرانسه و سائر وزرا را گرفتار و اصول جمهور را زیر و بالا نمایند - تا کنون بدین جرم یک سر بار و یک کیتان که بسپی نصف مشاخره می یافتند گرفتار نموده اند

ژنرال در (ستیا) که در شرق جزیره (گرید) است بناوینی عظیم شده - دولت فرانسه بدانصوب جهاز جنگی فرستاده است -

(۷ صفر - ۷ اپریل)

ژنرال جنرال (خاروچ) اطلاع میدهد که ژاپونیان عبور از (اوردنگار) به (ل سو) رجعت کردند -

ژنرال مخبر (روتر) از (تلمبر) خبر میدهد که کبیسونی غلبت بریاست (حکومت تن لویس) در تصفیه عهدنامه تجارنی از (سراکو) به (فاز) و همبار خواهد شد

ژنرال اعلیحضرت (ادورد هفتم) پادشاه انگلستان بواسطت مستر (راورک) وزیر هند تلگرافا اظهار تأسف بصحبت پانته گان زلزله در هند نموده و لیعهد انگلستان هم تلگرافی بدین عنوان نموده اند

ژنرال تلگرافی به (نسل) ژاپون) مقیم بشی بدین مضمون رسیده - که در تاریخ سی و یکم مارچ ژاپونیان امن و اهش) سکه هشت فرسخی شمال و شرق (قاپون) است متصرف شده - و چهارم نیز (کوشو) که دو فرسخی شمال و شرق (من و اهش) است قبضه کردند - در چهارم روسیان در شمال و غرب (شنگ فو) به ژاپونیان حمله برده سخت عقب نشستند - تلفات ژاپون بیست و هفت - و روس دوست تخمین شده است

(۲ صفر - ۸ اپریل)

ژنرال وقایع نگاه (استندرد) از (سنگاپور) مینویسد - بیست و هفت جهاز جنگی ژاپون در جنوب مغرب (پنهانک) دیده می شوند

ژنرال مخبر (روتر) از (پنهانک) خبر میدهد که در آبنای (پنهانک) هم جهازات جنگی ژاپون و هم روس دیده شده ژنرال مخبر (روتر) ساعت سه عصر از (سنگاپور) خبر میدهد که بیست و پنج جهاز جنگی روس که برخی حامل سیورسات و قورخانه اند از سواحل (سنگاپور) عبور کرده و بجانب شمال و مشرق میروند -

ژنرال مخبر (روتر) از (هانک کاتک) خبر میدهد که دسته جهازات جنگی (چین) بخود سازی مشغول است و جهاز (ستلجی) نام امروز بجانب (سنگاپور) روانه خواهد شد - ژنرال مخبر (روتر) از (جو هانسبرگ) خبر میدهد که جمعی را عقیده بر آن است که بعد از ختم میعاد و حکومت لاردر (گرفن) فرمانفرمای هند لاردر [مستر] بحکومت هند خواهد آمد چه لاردر موصوف میخواهد مدتی در آلام کند

ژنرال جمعی از داآقران که در مسکو بران جلوگیری عرض و با انجمن شده بودند بالزاسهای بی جا برخی گرفتار شده اند

(۳ صفر - ۸ اپریل)

ژنرال چهارم اپریل جنرال اینویچ) اطلاع میدهد که در شمال (سنگ توفو) دوازده ساعت متوالی تنور جنگ شعله ور بود - نقصان ژاپونیان خیلی زیاد بوده - از ما چهل نفر مقتول شدند

کتاب خوارج از کتب امیر المومنین علی علیه السلام

نخبر تیل و نه میکانیل و نه جابرو نه انصار بچکس نصرت شما بخوید و خبر شمشیر ابدار دیدار کنید تا کاهی که خداوند در میان شما حکومت کند همانا شما و انا بنید از شتم خدا و عقوبت او و روزگار کمال او و وقایع عذاب پس در یکسریه از درناوانی هم و اون خدا را و ایا
 شمارید خدای تعالی او را این مشوید از کافات او همانا خداوند مردم بر کند شسته را ملعون شد اجزا اینکه از امر معروف و
 نسی از منکر مناعت کردند پس لعنت فرمود بر دوزخ و از آنکه مرکب معاصی شدند و ملعون است و ایا باز که بجز و از از معاصی منعی نیست
 اَلَا وَفَلَقْتُمْ مَبْدَاَ الْاِسْلَامِ وَعَظَلْتُمْ حُدُودَهُ وَآمَنْتُمْ بِحُكْمِ الْاَوْفَادِ اَمْرٌ فِي اللّٰهِ بِغِيَا لِ اَهْلِ الْبَيْتِ وَ
 التَّكْلِيفِ وَالْمَنَادِي فِي الْاَرْضِ فَاَمَّا النَّا كُوْنَ فَخَفَدَا نَفْسُ وَ اَمَّا الْفَا سِطُوْنَ فَخَفَدَا هُدًى وَ اَمَّا الْمَنَارِقُ
 فَخَفَدَا وَحْتٌ وَ اَمَّا الشَّيْطَانُ الرَّدْمَةُ فَخَفَدَا بِسَخْفِهِ سَمِعَتْ لَهَا وَجِبَةٌ فُلِبِهِ وَرَجَعَتْ سَدِيرُهُ
 بِبَيْتِ بَيْتِهِ مِنْ اَهْلِ الْبَيْتِ وَ لَكِنَّ اَذْنَ اللّٰهِ فِي الْكُفْرِ عَظِيمٌ لَّا يَدْلُوْنَ مِنْهُمْ اِلَّا مَا فَهَّمْتُمْ فِي اَطْرَافِ
 الْاَرْضِ لَقَدْ اَمْرًا يَمْرًا يَدِ قَطْعِ كَرِيْمٍ قَدِ دَنَبَ سَلَامٌ رَاوِدٌ وَا سَلَامٌ رَاوِدٌ كَمَا اَسْتَيْدُوا حُكْمَ اِسْلَامِ رَا تِيَاهُ سَاخِدَةً
 كَمَا خَدَاوَنَدُ مَرَا فَرْمَانَ كَرْدُ كَمَا مَسُوعِيَّةً وَا اَهْلُ شَامِ مَبَارِزَتِ اَعَا زَمُ وَا اَهْلُ جَمَلِ كَمَا كَثَبَتْ بَعِيْتِ كَرْدُ قَالِ اَبِي هُرَيْرَةَ بَا نَا كَشِيْنُ يَزْمُ رَمِ
 وَا قَا سَطِيْنُ جَا كَرْدُ مَرَا قِيْنُ رَا مَقْتُوْرٌ سَاخِمُ وَا كَمَا يَتِ اَمْرُ شَيْطَانِ رَدِيْرٌ رَا بِنُ مَرُومٍ وَا صِيْحَةُ اَوْرَا سِيْنِدُ مَرُومٍ وَا صِنْطَرَابِ قَلْبِ وَا طِيْسُ سِيْنِ
 اَوْرَا نِظَارُهُ كَرْدُ مَرَا شَيْطَانِ رَدِيْرٌ ذُو الشَّيْرِ رَا خُوْسْتَرِ اسْتِ كَرْدُ مِيَا نِ خَوَارِجِ نَا مَبْرُوْرٌ وَا رُوْدُ رَجَا كَتِ خَوَارِجِ مَقْتُوْلِ شَدُوْسْتِ
 اَزِ رِيْرِ مَعَا دِنِ كَشْتِ رَا حُفِيْرَةُ يَا فُشْدِ شَرْحِي كَرْدُ رَقِصَةُ خَوَارِجِ مَرُومِ اَقَا دِيَا بِلَجْمَةِ مِيْرَا يَدِ اَزِ اَهْلِ شَامِ وَا جَمَاعَتِ قَا سَطِيْنِ كَرْدِي كَمَا يَدِي
 اَكْرُ خَدَاوَنَدُ فَرْمَانَ كُنْدُ كِيْرَا بَرَا يَشَانَ تَا زَمُ وَا بِنَا خَا قَرَا رِيْجُ وَا بِنِ بَرَا نَزَمُ اَلَا اَنَكُ دَرَا طَرَفِ جِهَانَ بَرَا كُنْدُهُ وَا مَتَفَرَّقُ كَرْدُ اَنَا
 وَصَفْتُ بِكَلَاكِلِ الْعَرَبِ وَكَثَرْتُ قَوَائِمَ قُرَيْنٍ رَيْبِيَّةً وَمَضَرٍ وَقَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ بِالْقُرَيْنِ
 الْمُرَبِّيَّةِ وَالْمُرَبِّيَّةِ الرَّفِيْعَةِ الْخَنْبِصَةِ وَصَحْبِي فِي حِيْرِهِ وَاَنَا وَا لِيْدُ بَعْضِي اِلَى الصَّدِيْرِ وَ كَيْفِيَّةِ فِي فَرَا شِيْهِ وَ
 بِمَيْتَةِ جَسَدِهِ وَ لِيْحِيَّةِ عَرَقِهِ وَ كَانَ يَمْنَعُ الشَّيْءَ ثُمَّ يَلْقِيْنِيهِ وَمَا وَجَدْتُهُ كَذِبًا فِي قَوْلٍ وَلَا حِطْلَةً فِي فِعْلٍ وَ
 لَعَدْتُ لِرَبِّ اللّٰهِ بِهَذَا مِنْ لَدُنِّكَ اَنْ يَمْلِكَ مِنْ مَلَايِكَتِهِ بِسَلْطَنَتِكَ بِهَذَا طَرِيْقِ الْمَكَارِمِ وَ عَجَائِبِ
 اَخْلَاقِ الْعَالَمِ لِقَلْبِهِ وَ نَهَارَهُ لَعَدْتُكَ اَتْبَعَةُ اِتْبَاعِ الْفَصِيْلِ اَلْقَرَاتِيَّةِ بِرَفْعِ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ عَلَمَا مِنْ اَخْلَاقِهِ
 قَبَا مَرِيْبِي بِالْاَمِيْدَاءِ بِهَذَا لَعَدْتُكَ اَنْ يَجَاوِرَ فِي كُلِّ سَنَةٍ بِحِيْرِهِ قَارَاهُ وَا لِيْرَاهُ حِيْرِيْهِ وَا لِيْمَجْمَعُ بَيْتِي وَا لِيْحَدُوْ
 فِي الْاِسْلَامِ خَيْرَ رَسُوْلِ اللّٰهِ وَ خَيْرَ نَبِيٍّ وَاَنَا فَا لِيْمُنْمَا اَرْتَمُ نُوْرَ الْوَحْيِ وَا لِيْرَسَالَةَ وَا سَمُّ رِيْحِ النَّبُوَّةِ وَا لَعَدْتُ
 سَمِعْتُ رِيْحَةَ الشَّيْطَانِ حِيْنَ تَرَلَّ الْوَحْيُ عَلَيْهِ فَقُلْتُ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ مَا هَذِهِ الرِّيْحَةُ فَقَالَ هَذَا الشَّيْطَانُ
 قَدْ اَبَسَ مِنْ عِبَادِيْهِ اِنَّكَ تَسْمَعُ مَا اَسْمَعُ وَ تَرَى مَا اَرَى اَلَا اَنْتَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ وَ لِيَكُنْكَ لَوْ يَرُوْ وَا اِنَّكَ لَعَلَّ خَيْرَ
 مِيْرَا يَدِ بَرِيْكَانِ عَرَبِيْ اسْتِ كَرْدُ مَرَا وَا سَمُّ رَسُوْلِ اللّٰهِ رَيْبِيَّةً وَا مَضَرٌ وَا سَمُّ رَسُوْلِ اللّٰهِ رَيْبِيَّةً وَا مَضَرٌ وَا سَمُّ رَسُوْلِ اللّٰهِ رَيْبِيَّةً
 مَحْضُوْرٌ بَا رَسُوْلِ اللّٰهِ وَا مَضَرٌ وَا سَمُّ رَسُوْلِ اللّٰهِ رَيْبِيَّةً وَا مَضَرٌ وَا سَمُّ رَسُوْلِ اللّٰهِ رَيْبِيَّةً وَا مَضَرٌ وَا سَمُّ رَسُوْلِ اللّٰهِ رَيْبِيَّةً
 بَا دِنِ مَنِ مَحْضُوْرٌ مِيَا خَتِ عَرَا مِيْبُوْبِيْدُ وَا طَعَامُ مَرَا رِيْمُ خَانِيْدَةُ خُوْدُ لَعْمِيَّةً وَا سَمُّ رَسُوْلِ اللّٰهِ رَيْبِيَّةً وَا مَضَرٌ وَا سَمُّ رَسُوْلِ اللّٰهِ رَيْبِيَّةً
 اَزِ اَنْ رُوْدُ كَرْدِ شِيْرَا بَرِيْكَانِ وَا مَضَرٌ وَا سَمُّ رَسُوْلِ اللّٰهِ رَيْبِيَّةً وَا مَضَرٌ وَا سَمُّ رَسُوْلِ اللّٰهِ رَيْبِيَّةً وَا مَضَرٌ وَا سَمُّ رَسُوْلِ اللّٰهِ رَيْبِيَّةً
 جَمِيْعِي فَمِنْ جَا كَمَا كَبِيْرٌ شَرِيْرٌ اَمْرًا وَا مَضَرٌ وَا سَمُّ رَسُوْلِ اللّٰهِ رَيْبِيَّةً وَا مَضَرٌ وَا سَمُّ رَسُوْلِ اللّٰهِ رَيْبِيَّةً وَا مَضَرٌ وَا سَمُّ رَسُوْلِ اللّٰهِ رَيْبِيَّةً
 چندانکه در کوه حرامسکان میفرمود من نیز با او بودم و مکران او بودم و مکران او نبود و این وقت جز رسول خدا و خدیجه و من که بر ایشان

عقد و اذکار و ذکر و غیره از این کتاب
 در بیان فضیلت و مناقب اهل بیت
 علی و زینب و فاطمه و حسن و حسین
 علیهم السلام و در بیان معجزات
 و احوال آن بزرگواران

این کتاب از کتب معتبره است
 و در بیان احوال و مناقب
 اهل بیت علیهم السلام
 بسیار غنی است و در بیان
 معجزات و احوال آن بزرگواران
 بسیار مفید است

جلد سیم از کتاب دویم ناسخ التواریخ و ذوقایع اقالیم سیمیه

۴۴

بروم و چاکس مسلمانان داشت و میدیدیم روحی در سالک می بودیم باینجه بنویسند و شنیدیم آواز آمد و کیم شیطان را که می
 بر رسول خدای فرود شد کفتم یا رسول شریعت این مال که می شنوم فرمود اینک شیطان است که می آید چو پوس کشته از آنجه
 مردش طاعت کند همانا یا علی تو می شنوی آنچه من می شنوم و می بینی آنچه من می بینم الا آنکه تو پیغمبر نیستی و لکن وزیر منی و بر طریق
 و صواب و لکن گفت معنی ما آناه الملائه من فرشتگان و اله با محمد انک فدایت عظیمه لربنا و اولاد و اولاد
 من بپیک و سخن تشنگ امر این انت اجبتنا الیه و اولادنا علفنا انک نبی و رسول و ان لکن فعلنا
 انک ساجر کذاب فقال لهم و ما تشلون قالوا ندعولنا هذه الشجرة حتى تنقلح بعرقها و نغیب من
 بدک ان فقال ار الله علی کل شیء قدیر فان فعل الله ذالک لکم انؤمنون و تشهدون بالحق قالوا
 نعم قال و ان سارینکم ما تطلبون و انی لاعلم انکم لا تقبسون الی خیر و ان فیکم من یطرح فی الطلیمین
 فخریبنا لا خراب ثم قال یا اهلها الشجرة ان کنت تؤمنین بالله و بالیوم الاخر و تعلین انی رسول الله فانقلح
 بعرقها حتى یغیب من بدک ما ذر الله و الذی بعثه بالحق لا نقلح بعرقها و جاشت لها و یج شرب
 و نصف کفصف اخیه الطیر حتى و غیب من بدک رسول الله صلی الله علیه و الیه و آله مرقرقه و آلتها بعضها
 الا علی و رسول الله و بعض اعضانها علی منکبک و کنت عن یمنه فلما نظر القوم الی ذالک قالوا علوا و اعلوا
 استیکبارا فمرها فلما یاک نصفها فامرها بذک فاجل الیه نصفها کما تجب اجبال و اشد و یوم فکاد
 نلقت رسول الله فقالوا کفرنا و عتونا فمر هذا الی نصف قلبه رجع الیضعفه کما کان فامرته علیه السلام فوج
 فلما آنا الاله لآله الله اقول مؤمنینک یا رسول الله و اول من امن بآی الشجرة فعلت یا رسول الله
 لبؤیک و اجلا لآله کلیلک فقال القوم کلهم بل ساجر کذاب عیب الشجر خفیف فیه و هل یصلک
 فی امرک الا مثل هذا یستوفیه و ان من قوم لا یأخذهم فی الله لومنه الا یمیتهم سبما الصید یفین و کلا
 کلام الابواب عمار اللیل و عمار النهار منکون یجیل العریان یهتدون سنن الله و رسوله لا یشکرون
 و لا یحلون و لا یشهدون فلما هم فی الخیران و اجسادهم فی العمل سفیرا من رسول خدای صلی الله علیه و آله بودم
 جماعتی از قریش حاضر شدند و گفتند ای محمد تو در امری بزدن دعوی را شدی که بیچک از پدران تو و بیچک از اهل بیت تو این دعوی نکرد
 اکنون ز تو مستلحی خواهیم کرد اگر اجابت فرمائی مشکوف افند که تو پیغمبر خدائی و اگر اجابت نکردی روشن شود که ساحری دروغ زنی
 رسول خدا فرمود سخن چیست گفتند ایندخت را بخوان تا با عرقها در شیار کند شود و بسوی تو آید و در برابر تو بایستد پیغمبر خود خدا
 بهر چیز تواناست اگر خدای چنان کند که شامو سبب آیا ایمان آید و چون گوای می دگفتندی ایمان بریم و گوای و هم پیغمبری
 علیه و آله فرمود من اجابت میکنم شما را باینجه خواستید و میدانم که شما بسوی اسلام برگشت بکنید و در میان شما کردی باشد که کجا
 انچه شوند و این اشارت مقبولین بد راست که در قلب بد انچه شدند و حضرت اعراب بوسیله ان بندگان قریشند که لشکر دریم
 آوردند و یوم خندق قال اذ ندبنا شرح که در کتاب رسول خدای صلی الله علیه و آله نکار شنیدت یا محمد رسول خدای فرمود ایست
 اگر ایمان بخدا و روزی از پروردگاری و مراد رسول خدای میدا بر کنده شو بارگه او در شمای خود و باذن خداوند در زمین پیاده شو کنید
 به اتحادی که پیغمبر را بحق مسوت داشت که آذرت ازین هیچ بر کنده شد و بسوی پیغمبر شتاب گرفت و با کفلی نسب سبی درود چنان
 آوازی چون آواز مال و رخاں گوش میآید تمی از ان و بال زبان پادماند فرود رسول خدای پیساده شد و شاخهای او فراختر خود کرد

اینست که شیطان است که می آید چو پوس کشته از آنجه
 مردش طاعت کند همانا یا علی تو می شنوی آنچه من می شنوم و می بینی آنچه من می بینم
 الا آنکه تو پیغمبر نیستی و لکن وزیر منی و بر طریق
 و صواب و لکن گفت معنی ما آناه الملائه من فرشتگان و اله با محمد انک فدایت عظیمه لربنا و اولاد و اولاد
 من بپیک و سخن تشنگ امر این انت اجبتنا الیه و اولادنا علفنا انک نبی و رسول و ان لکن فعلنا
 انک ساجر کذاب فقال لهم و ما تشلون قالوا ندعولنا هذه الشجرة حتى تنقلح بعرقها و نغیب من
 بدک ان فقال ار الله علی کل شیء قدیر فان فعل الله ذالک لکم انؤمنون و تشهدون بالحق قالوا
 نعم قال و ان سارینکم ما تطلبون و انی لاعلم انکم لا تقبسون الی خیر و ان فیکم من یطرح فی الطلیمین
 فخریبنا لا خراب ثم قال یا اهلها الشجرة ان کنت تؤمنین بالله و بالیوم الاخر و تعلین انی رسول الله فانقلح
 بعرقها حتى یغیب من بدک ما ذر الله و الذی بعثه بالحق لا نقلح بعرقها و جاشت لها و یج شرب
 و نصف کفصف اخیه الطیر حتى و غیب من بدک رسول الله صلی الله علیه و الیه و آله مرقرقه و آلتها بعضها
 الا علی و رسول الله و بعض اعضانها علی منکبک و کنت عن یمنه فلما نظر القوم الی ذالک قالوا علوا و اعلوا
 استیکبارا فمرها فلما یاک نصفها فامرها بذک فاجل الیه نصفها کما تجب اجبال و اشد و یوم فکاد
 نلقت رسول الله فقالوا کفرنا و عتونا فمر هذا الی نصف قلبه رجع الیضعفه کما کان فامرته علیه السلام فوج
 فلما آنا الاله لآله الله اقول مؤمنینک یا رسول الله و اول من امن بآی الشجرة فعلت یا رسول الله
 لبؤیک و اجلا لآله کلیلک فقال القوم کلهم بل ساجر کذاب عیب الشجر خفیف فیه و هل یصلک
 فی امرک الا مثل هذا یستوفیه و ان من قوم لا یأخذهم فی الله لومنه الا یمیتهم سبما الصید یفین و کلا
 کلام الابواب عمار اللیل و عمار النهار منکون یجیل العریان یهتدون سنن الله و رسوله لا یشکرون
 و لا یحلون و لا یشهدون فلما هم فی الخیران و اجسادهم فی العمل سفیرا من رسول خدای صلی الله علیه و آله بودم
 جماعتی از قریش حاضر شدند و گفتند ای محمد تو در امری بزدن دعوی را شدی که بیچک از پدران تو و بیچک از اهل بیت تو این دعوی نکرد
 اکنون ز تو مستلحی خواهیم کرد اگر اجابت فرمائی مشکوف افند که تو پیغمبر خدائی و اگر اجابت نکردی روشن شود که ساحری دروغ زنی
 رسول خدا فرمود سخن چیست گفتند ایندخت را بخوان تا با عرقها در شیار کند شود و بسوی تو آید و در برابر تو بایستد پیغمبر خود خدا
 بهر چیز تواناست اگر خدای چنان کند که شامو سبب آیا ایمان آید و چون گوای می دگفتندی ایمان بریم و گوای و هم پیغمبری
 علیه و آله فرمود من اجابت میکنم شما را باینجه خواستید و میدانم که شما بسوی اسلام برگشت بکنید و در میان شما کردی باشد که کجا
 انچه شوند و این اشارت مقبولین بد راست که در قلب بد انچه شدند و حضرت اعراب بوسیله ان بندگان قریشند که لشکر دریم
 آوردند و یوم خندق قال اذ ندبنا شرح که در کتاب رسول خدای صلی الله علیه و آله نکار شنیدت یا محمد رسول خدای فرمود ایست
 اگر ایمان بخدا و روزی از پروردگاری و مراد رسول خدای میدا بر کنده شو بارگه او در شمای خود و باذن خداوند در زمین پیاده شو کنید
 به اتحادی که پیغمبر را بحق مسوت داشت که آذرت ازین هیچ بر کنده شد و بسوی پیغمبر شتاب گرفت و با کفلی نسب سبی درود چنان
 آوازی چون آواز مال و رخاں گوش میآید تمی از ان و بال زبان پادماند فرود رسول خدای پیساده شد و شاخهای او فراختر خود کرد

کتاب خراج از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

پیغمبر فرود آورد و بعضی از شاخای خود را برداشتن آورد و من بر جانب راست پیغمبر بودم چون قوم نکلین شدند از درین و کردوشی ۶۳
 بار رسول خدای صلی الله علیه و آله گفتند اکنون فرمان کن تا آن حضرت بجای بسوی تو آید و بی بجای ماند دیگر باره پیغمبر فرمان کرد تا
 بسکفت ترویجی هنره زمان بیخی از درخت بیامد و نزدیک که بر رسول خدای در چید یک باره آن قوم از در کفر دستیزندگی گفتند فرمان
 کن تا این بنمید باز کرده و با نیمی خود پیوسته شود رسول خدای صلی الله علیه و آله حکم داد تا این بنمید باز شده هر دو نیمه چنانست
 بود با هم پیوسته شدند من گفتم لا اله الا الله اول کس منم که ایمان آورده ام و اول کس منم که ایمان ارم بدانچه کرد این رحمت
 آنچه کرد بگم خدا کرد و تصدیق پیغمبری تو و پذیرفتن فرمان تو و با این همه آن قوم گفتند پیغمبر است بگو ساحری زبوع زلفتند کار حاد
 عجیب و چیر دست است و بار رسول خدای گفتند بیچاره تو را به پیغمبری باور ندارد الا ما نذا میزد و از این سخن مرا خواستند و سخن
 سرزنش و نکویش همی کردند پیغمبر فرمود من از آن جماعتم که در راه خدا سرزنش هیچ طاعت کنند درین بگرد و ایشان از اعلا
 صداقت و سخن ایشان سخن نیکو کار است و ایشانند که شب را طاعت خالق و روز را دعوت خلق ساری برند و سخن
 قرآن معتک باشند و این خدا و رسول با تو بیچ میگذرد و طریق بجز و تمیز جویند و بر راه فساد میروند و دلها ایشان معجز نیست
 و اجسادشان در اینجهان مشغول عبادت همانا از این پیش بدینقتضا اشارت کرده ایم از کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام در حرکت
 بگم رسول خدا شطری نکاشته ایم اینوقت خطبه قاصده تمام نگاشته شد عقل سلیم هرگز از انکار نکند که روزی که امیرالمؤمنین علیه السلام
 اینخطبه را جماعتی از عرب زنده بودند و این خبر را از رسول خدا نکرسته بودند و گروهی از کعبه کشیده بودند و امیرالمؤمنین علیه السلام
 که دعویاد ولایت امامت و خلافت بود توانست سخن فرمود که مردمان با اتفاق گویند ما ندیم و نشنیدیم لاجرم نزدیک
 عقل سوار می افتد که این مجسده بدینشرح بوقوع پیوسته

غارت آوردن سفیان بن عوف عامدی بکرم معویه در اسب و قتل حسان بن حسام بسکری
 سفیان بن عوف بن معقل الغمدی از غامدی قبیله از دشمنان معویه بن اخواهند و غامد لقب عمر بن عبدمنه بن کعب بن جابر
 کعب بن عبدمنه بن لکت بن خضر بن لاد و او را غامد لقب کردند از بهر آن بود که در میان قبیله او قبیله انجسته شد و او باصلاح
 قبیله آن پرداخت بگله گیری و معویه سفیان بن عوف را طلب داشت و گفت من تو را با لشکری رزم زن و دلیرانی لشکر شکن بجانب
 عراق روان خواهم داشت و اینجکه از جانب فرات طی مسافت کنی و نخستین شهریست عبور دهی کردی بجانب لشکری دو چاه
 شدی طریق مخالفت بسیار و هیچ دقیقه از قتل غارت فرود مگذرد و از آنجا بدینجا بنا را بر دست نیستی عمارت پیا ل کردی بجانب
 مداین استجالت نام هرگز از دوستان علی ابوطالت و دیگر کنی و قتل او شتاب گیر و در هر بلدی از ایشان عبور کردی و خراب کن و
 خویشتر را و ابایی که با کوفه نزدیک نشوی مبادا علی را آگهی رسد و تو را کزندی رساند گاهی که مداین انبار را بر زری در سبزه کن
 اراضی بادستوش بهت غارت کردی چنانست که اینجکه بگو فانداخته و مردم کوفه را مورد قتل و غارت ساخته و این کردار پول
 وهر بی تمام در اصحاب علی اندازد و اجابت را شاد خاطر سازد چون سخن بجای آورد سفیان بن عوف از نزد امیرمیرون شد و با
 کار بوسیله راه پرداخت روز دیگر معویه بر بنبر آمد و مردم را بدینکلمات مخاطب داشت فقال انبأ الناس انبئوا مع سفیان
 بن عوف فایته و خبا عظیمه آجر مبروح با نیکو انشاء الله مردم را تحریض داد که در خدمت سفیان بن عوف
 کوچ دهند و بنمود که ایشانرا اجری عظیم و پاداشی بزرگ خواهد بود سه روز از فرزند سپری نشد که ششزار کس و لشکری انجمن شدند
 و سفیان با این لشکر خیمه بیرون زد و از کنار فرات راه بیت پیش داشت اندر بیت کبیل بن زیاد از جانب امیرالمؤمنین علیه السلام

در کتاب تاریخ طبرستان
 سفیان بن عوف بن معقل الغمدی
 از غامدی قبیله از دشمنان معویه بن اخواهند
 و غامد لقب عمر بن عبدمنه بن کعب بن جابر
 کعب بن عبدمنه بن لکت بن خضر بن لاد و او را غامد لقب کردند
 از بهر آن بود که در میان قبیله او قبیله انجسته شد
 و او باصلاح قبیله آن پرداخت بگله گیری
 و معویه سفیان بن عوف را طلب داشت و گفت من تو را با لشکری
 رزم زن و دلیرانی لشکر شکن بجانب عراق روان خواهم داشت
 و اینجکه از جانب فرات طی مسافت کنی و نخستین شهریست عبور دهی
 کردی بجانب لشکری دو چاه شدی طریق مخالفت بسیار
 و هیچ دقیقه از قتل غارت فرود مگذرد و از آنجا بدینجا بنا را بر دست
 نیستی عمارت پیا ل کردی بجانب مداین استجالت نام هرگز از دوستان
 علی ابوطالت و دیگر کنی و قتل او شتاب گیر و در هر بلدی از ایشان
 عبور کردی و خراب کن و خویشتر را و ابایی که با کوفه نزدیک نشوی
 مبادا علی را آگهی رسد و تو را کزندی رساند گاهی که مداین انبار را بر زری
 در سبزه کن اراضی بادستوش بهت غارت کردی چنانست که اینجکه بگو
 فانداخته و مردم کوفه را مورد قتل و غارت ساخته و این کردار پول
 وهر بی تمام در اصحاب علی اندازد و اجابت را شاد خاطر سازد
 چون سخن بجای آورد سفیان بن عوف از نزد امیرمیرون شد و با
 کار بوسیله راه پرداخت روز دیگر معویه بر بنبر آمد و مردم را بدینکلمات
 مخاطب داشت فقال انبأ الناس انبئوا مع سفیان بن عوف فایته
 و خبا عظیمه آجر مبروح با نیکو انشاء الله مردم را تحریض داد که در
 خدمت سفیان بن عوف کوچ دهند و بنمود که ایشانرا اجری عظیم و پاداشی
 بزرگ خواهد بود سه روز از فرزند سپری نشد که ششزار کس و لشکری
 انجمن شدند و سفیان با این لشکر خیمه بیرون زد و از کنار فرات راه بیت
 پیش داشت اندر بیت کبیل بن زیاد از جانب امیرالمؤمنین علیه السلام

جلد سیم از کتاب دویم تاریخ التواریخ و وقایع اقالیم سجد

۵۴۴

فرمانگذار بود چون رسیدن سیان بن عوف تا بد است مردی از اصحاب خویش با پنجاه تن پادیه بگذاشت و خود با گروهی پیش
 شد باشد که پیش آن لشکر کرد و سپاهی در خور مقاتلت سیان در هم آورد سیان چون سیل منیان کن در رسید و دایره کردار پیش
 فرو گرفت و چند آنکه زمانست از نوب غارت خویشین داری کرد و از آنجا بجانب انبار روان شد فراتر از عبره کرد و بر قریه
 عبور داد مردم صندوق را از مال مردمی کردند و متفرق شدند چنانکه سیان هم چنان را دید و کرد و بر آنجا بطریق انبار رفت
 و از آن پیش که وارد انبار شود از اهل انبار چند تن جوانان در سر دست گرفت و از ایشان از حاکم انبار را از لشکر گوید که فرار
 اوست پرسش کرد گفتند حاکم انبار اشرف بن حسانست لشکری که امیر المؤمنین علیه السلام بهلازمت خدمت او گذاشته باشند
 و در این ایام سیصد کس از آنجا حاکم با کوفه مراجعت کرده اند تا در ازای ایشان فوجی دیگر تقدیم این خدمت کند اکنون از مردم لشکری
 افزون زد نیست کس لازم خدمت اشرف بن حسان نیست چنانکه از این سخن شاد خاطر ساخت و بادل قوی روی بخار نهاد و در آن
 جگر ایرافراشت و سپاه را فوج از پس فوج بداشت لشکر کوفه که عدوی شمرده بودند چون آن سپاه که از ارباب بدست بر رسیدند
 بن حسان که از کمال شجاعت طبع با اشرف بود روی مردم خویش کرد و این آیت مبارک را خواند فرمود قتیهم من قضی حجتهم
 و منهم من ینظرون و عما یبدلون ابداً یابئذ کس در اینجهان جاودانمانند جماعتی میروند و جماعتی تیر میرند شمار آن سیدیم که
 در اینجا صحت روی سلامت نخواهیم دید و از اینجنگ زنده مراجعت نخواهیم کرد آنکس که برکن جان گوید و ملاقات خدای را
 خود را بجزای فروشد و با من بگوشد و اگر نه اینقریه را بگذارد و کوفه سلامت پیش دارد از آنجا حاکم سی تن با او بخدمت
 پدیدستان شدند پس اشرف از مردم شمرده چون شیر خرم کرده آهنگ جنگ کرد و پذیره آن سپاه بزدن شد و خوشین را چون صاعقه
 آتشبار بر لشکر کفار زود از چپ دست حمله کردند و همی زدند و کشته شدند تا بیکه کشته شدند اینوقت صفیان بن عوف بی حاجتی
 و مانعی با نیار درآمد و دست نوب غارت کشاد و از طرفت یلبه چیزی با کس نگذاشت دست بر بخرج خلفال از ساعد سلین
 زمان کشیدند و قوطره و شیرکان آنکه در آن پیش این کردار شیع صفیان بن عوف طریق مراجعت گرفت و راه شام پیش داشت
 مردی از اهل آنکه ساکنان انبار بود و در شمار مجوسان هم معرفت محبت کرده و شبانه بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و خبر
 باز داد علی علیه السلام را آنده تمام آمد و بر جنبه صورت داد و مردم را مخاطب داشت و قال ان آخاکم البکیر فدا صیب
 بالانبار وهو منقذ لا یخاف ما کان و اخذنا ما عند الله علی الدنيا فاشهدوا اللهم حتی نلاذوهم فان
 اصبت منهم طرفاً انکم کلتهم عن الیرای ابداً ما بقوا فرمود امیر دم حسان بن حسان البکری برادر شاد را بنا بر منزل
 شده و او از جواز ترسید و آخر ترابرد دنیا اختیار کرد پس بدفع لشکر شام محبت کشید تا در ایستاد اگر ایستاد را بید کفر
 کردار دگنار بنید و یکبار آرزوی سفر عراق بگفت چون امیر المؤمنین علیه السلام بخیله سپاهی آورد و لخی ساکت نشست باشد که
 کسی بر خیزد او را اجابت مردم خاموش نشنید و پاسخ نگفت امیر المؤمنین علیه السلام سخت جایزد و خشمناک از خبر بر آمد
 راه بخلیه پیش داشت مردمان از قضای آنحضرت بدان شدند و در بخلیه در حضرت او بفرمودند و عرض کردند یا امیر المؤمنین این
 حاجت که بگفته کس باچی بر زود باز شو تا ما تقدیم این خدمت کنیم و چنانکه تو خواهی کار را کفایت فرمایم امیر المؤمنین علیه السلام
 نه شما این امر را کافی تو ایند بود نه کفایت خویشین تو ایند کرد مردمان بزراری و حضرت بیفرودند تا کجا بیکه امیر المؤمنین علیه السلام
 بکوفه مراجعت دادند آنحضرت سخت غمخنده و اندوگین بود پس سعید بن قیس سینه را بجا آورد و فرمود بخلیه لشکر گاه کند و بفرمود
 لشکرمان با او بیرون شوند هشتاد مرد در بخلیه بفرستد و سعید بن قیس آن سپاه از قضای صفیان بن عوف مراجعت فرمود و از کتا

کتاب در تاریخ صفیان بن عوف
 در آنجا صحت روی سلامت نخواهیم دید
 و از اینجنگ زنده مراجعت نخواهیم کرد

بن مردم

انت ارض

کتاب خراج از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

۴۰
ماست من بولورن ناماوت
جوابه در جواب سارون

وقات ما ارض عانت بآفت و اورا ایناف اسب و مرد کوفه شده اند لاجرم سعید بن قیس از مردم خویش ثانی آن خطاب همدانی را
 فرما کرد تا با فوجی از ولیران لشکر از دنبال سفیان تا ختن کردند و تا قنسرین و ارض صقیقین برقتند و او را نیافشد ناچار ثانی با ایشان
 و سعید بن قیس را آگهی داد اینوقت سعید بن قیس را مرام طریق گوید گرفت و صورت حال را در حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام معروض
 در اینوقت علی علیه السلام محزون و ملول میریست سخت رنجور گشت چنانکه قدرت بر قیام نداشت پس بعد از مراجعت سعید
 قیس مکرور در سده مسجد نشست و فرزند ان و حسن و حسین علیهما السلام و عبد الله بن جعفر در خدمت او حاضر بودند اینوقت غلام
 خویش سعد را طلب داشت و فرمود ای خطبه را بر مردم قرائت کن و چنان بود که امیرالمؤمنین علیه السلام قرائت سعد را میشنید
 و اگر از میان جماعت کسی سخن برده و قبول میگفت نیز اصفا میفرمود با بجه سعد بر حسب فرمان بیای و این مکتوب را قرائت
 کرد بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله علی امیر المؤمنین الی من فریغ علیه کتابة من المسلمین سلام
 اما بعد فان الحمد لله رب العالمین و سلام علی المرسلین و لا شریک لله الا حد القبول و صلوات الله علی
 محمد و السلام علیه و فی العالمین اما بعد فانی قد غاب عنکم فی رشدکم حتی سمیت و ذاجتموهن
 بالهتو من قولکم حتی برمت هتو من الکرک لا یعاد به و خطیل لا یبراهله و لو وجدت بدا من خطایکم
 و العتاب لیکم ما فعلت و هذا کتابی بفرغ علیکم فردوا خیرا و اقلوه و ما اظن ان تقبلوا و الله
 المستعان ایها الناس فار الجهاد باب من ابواب الجنة فتحه الله لخاصة اولیائه و هو لباس التقوی و
 نزع الله حصیته و حیثه الوشیعة من رکه و رغبه عنه البسه الله الذی و شمله البلاء و ذببت
 بالصفار و المناه و ضرب علی قلبه بالاسهاب و ادب الی الحوینة بنسب الی الجهاد و بسم الخسف
 و منیع النصف الا و انی قد دعوتکم الی فیال هؤلاء العوم لبلا و فها را و سرا و اعلانا و قلت لکم اعز و هم
 قبل ان ینزوکم و قاله ما عزت قوم قط بجزیرة اریهم الا ذلوا و اقاوا کلهم و تحاذلتم حتی شنت علیکم
 الفارک و ملک علیکم الاوطان فهذا احوقا مید فذ قد دت خبله الایثار و قد قتل حسان بن حسان
 البکری و ازال خبلکم من مسالیها و لقد بلغنی ان الرجل منکم کان یدخل علی الزینة المسلمة و الاخری
 المناهده فینزع جملها و قلبها و فلا تدها و رغانها ما عشیع منه الا بالاسر و جاج و الاسیر لایم تم انصر
 و افرین ما نال رجلا منهم حکم و لا اریق له دم فلو ان امرئ مسلما مات من بعد هذا اسما ما کان به ملک
 بل کان به عیب کبیرا ما عجب عجب و الله یهین القلب و یجلب الهم من اجماع هؤلاء علی باطینهم و کفرهم
 عن حقکم فغیا لکم و تم احین صیرتم عرصابی بعار علیکم و لا یغیرون و یغیرون و لا یغیرون و بعض
 الله و لرضون فاذا امرتکم بالسنن الیهیم فی ايام الحیو فلتم هذه حارة القبط امهلنا حتی ینسخ عنا القرو و اذا
 امرتکم بالسنن الیهیم فی الشیاء فلتم هذه صیارة الفیر امهلنا ینسخ عنا البر و کل هذا فرار من الحیو و انفر
 فاذا کنتم من الحیو و الفیر تغیرون فاتم و الله من الشیء افر با اشباه الرجال و لا رجال حلوم الاطفال و غفل
 ربنا الرجال لو بدت ابی لم اذکر و لم افر فکم معرفه و الله جرت قدما و اعقبتم سدا و ما فانا لکم و الله لقد
 ملانم قلبه فها و شتمه صدمه غنطا و جر صغیر و نعب التهمام انفا سا و افسدتم فی رأی بالعضبان و
 الحدلان حتی لقد فالت فرین ان ابن ایطاب رجل شجاع و لکن لا علم له بالحرب هیه ا یوم و هل احدیتم

این خطاب است که در کتاب خراج از کتب امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است
 و در این وقت علی علیه السلام محزون و ملول میریست سخت رنجور گشت
 چنانکه قدرت بر قیام نداشت پس بعد از مراجعت سعید بن قیس
 مکرور در سده مسجد نشست و فرزند ان و حسن و حسین علیهما السلام
 و عبد الله بن جعفر در خدمت او حاضر بودند اینوقت غلام
 خویش سعد را طلب داشت و فرمود ای خطبه را بر مردم قرائت کن
 و چنان بود که امیرالمؤمنین علیه السلام قرائت سعد را میشنید
 و اگر از میان جماعت کسی سخن برده و قبول میگفت نیز اصفا میفرمود
 با بجه سعد بر حسب فرمان بیای و این مکتوب را قرائت کرد
 بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله علی امیر المؤمنین الی من فریغ علیه کتابة من المسلمین سلام
 اما بعد فان الحمد لله رب العالمین و سلام علی المرسلین و لا شریک لله الا حد القبول و صلوات الله علی
 محمد و السلام علیه و فی العالمین اما بعد فانی قد غاب عنکم فی رشدکم حتی سمیت و ذاجتموهن
 بالهتو من قولکم حتی برمت هتو من الکرک لا یعاد به و خطیل لا یبراهله و لو وجدت بدا من خطایکم
 و العتاب لیکم ما فعلت و هذا کتابی بفرغ علیکم فردوا خیرا و اقلوه و ما اظن ان تقبلوا و الله
 المستعان ایها الناس فار الجهاد باب من ابواب الجنة فتحه الله لخاصة اولیائه و هو لباس التقوی و
 نزع الله حصیته و حیثه الوشیعة من رکه و رغبه عنه البسه الله الذی و شمله البلاء و ذببت
 بالصفار و المناه و ضرب علی قلبه بالاسهاب و ادب الی الحوینة بنسب الی الجهاد و بسم الخسف
 و منیع النصف الا و انی قد دعوتکم الی فیال هؤلاء العوم لبلا و فها را و سرا و اعلانا و قلت لکم اعز و هم
 قبل ان ینزوکم و قاله ما عزت قوم قط بجزیرة اریهم الا ذلوا و اقاوا کلهم و تحاذلتم حتی شنت علیکم
 الفارک و ملک علیکم الاوطان فهذا احوقا مید فذ قد دت خبله الایثار و قد قتل حسان بن حسان
 البکری و ازال خبلکم من مسالیها و لقد بلغنی ان الرجل منکم کان یدخل علی الزینة المسلمة و الاخری
 المناهده فینزع جملها و قلبها و فلا تدها و رغانها ما عشیع منه الا بالاسر و جاج و الاسیر لایم تم انصر
 و افرین ما نال رجلا منهم حکم و لا اریق له دم فلو ان امرئ مسلما مات من بعد هذا اسما ما کان به ملک
 بل کان به عیب کبیرا ما عجب عجب و الله یهین القلب و یجلب الهم من اجماع هؤلاء علی باطینهم و کفرهم
 عن حقکم فغیا لکم و تم احین صیرتم عرصابی بعار علیکم و لا یغیرون و یغیرون و لا یغیرون و بعض
 الله و لرضون فاذا امرتکم بالسنن الیهیم فی ايام الحیو فلتم هذه حارة القبط امهلنا حتی ینسخ عنا القرو و اذا
 امرتکم بالسنن الیهیم فی الشیاء فلتم هذه صیارة الفیر امهلنا ینسخ عنا البر و کل هذا فرار من الحیو و انفر
 فاذا کنتم من الحیو و الفیر تغیرون فاتم و الله من الشیء افر با اشباه الرجال و لا رجال حلوم الاطفال و غفل
 ربنا الرجال لو بدت ابی لم اذکر و لم افر فکم معرفه و الله جرت قدما و اعقبتم سدا و ما فانا لکم و الله لقد
 ملانم قلبه فها و شتمه صدمه غنطا و جر صغیر و نعب التهمام انفا سا و افسدتم فی رأی بالعضبان و
 الحدلان حتی لقد فالت فرین ان ابن ایطاب رجل شجاع و لکن لا علم له بالحرب هیه ا یوم و هل احدیتم

جلد سیم از کتاب دویم نامح التواریخ در وقایع اقایم سبعة

و آمدند آنها را سواران و آفندم و پیما پیما و قد نصفت فيها و ما بلغت العشرین و ما آفندت ذذفت علی السبین
 الکتبه لا و انما یکن لا یطاع بها زعم خدا و در نول میفرماید ای قوم من شمارا در هدایت شما مورد عتاب و خطاب داشتم چند آنکه
 و طول شدم و شما جز بر طریق نهرل و استه از فقیه تا بسیار زردم و هرگز نهرل ندیدان مردم را مغز رنگه و اگر واجب نشدی شمارا محاسب
 ساختم و کله نفرمودم اینک کتاب هست که بر شما قرائت میشود بنیکونی پاسخ کنید و جانب نیکونی گیرید بان ای مردم بدانید که جماع
 باب جفاست خداوند آفتاب را بر روی خاصان خویش کشاده دارد و بدانید که جهاد جابته برین کارای و سپهر فرزند است و آن کسی
 که از جهاد زدی بگرداند خداوندش جانها زلت میپسندد و خفیف و خوار بایه دارد و دشواری زلت و ظلم فرماید بان ای مردم شمارا در نهان انگار
 بمعات اهل شام و مموه و حوت کردم و کفرم ترایشان چاشت کنید پیش از آنکه بر شما شام کند سو کند با خدای بچگون در خانه شست
 تا دشمن بر سر او با حقن کند الا آنکه ذیل شد و شما ساختن احداث شد و یکدیگر را در شد ای شستوان بکشید تا از سر جانب چنان عازت
 شمارا مقبول داشت اراضی اربع شما ما خود اعداد اینک سعیدان بن عوف خادم است که با لشکر خود بشهر لبار در آمد و حسان بن
 حسان بگریز گشت و سپاه شمارا از حد و دور شمارا ندین رسید که مردی از لشکر شام بر زنی مسلمه در آمد و دیگری بجانه زنی از اهل
 ذمه در رفت پس خحال و یاره و مرسله و کوشاره از ایشان باز می کردند و ایشانرا از خبر زاری و مضراحت فریاد می نمود با بجهله بر چه در بار
 یافتند بر گشتند و فرستند بی آنکه آنجا حرا جراحی رسد یا خون از ایشان نیخته شود اگر در مسلم در این ایامه از کمال خون و اندوه میرود
 جایی سلامت نباشد بلکه در زمین ستوده و سزاوار آنان میرومان کجی میگرد و در عجب شود سو کند با خدای این ابره قائل فلو طالب
 هجوم است از اجتماع ای قوم بر باطل خود و پر آنکه کی شما از حق خود نکو میباید و غمزه بادی که خوشتر است اهدفت از روی غم ساختید شمارا
 بدست عارت میدهند و بدست بیرون نمیشود با شاقا ل میبندد و شما زدم بنیزید و در خدای عاصی میشود و چون شمارا بجهاد
 دشمن فرمان میگویم اگر باستان است بدست آذیر که ما قاعد میوزید و اگر زمستان بدت سر را حملت میطلبید شما که حدت حرودت
 بر در اعلت میجوید سو کند با خدای که از صورت سیف که ریزد تر خوا سید بود شما بصورت مردانید لکن سیرت زمان دارد و در
 و رویت شما چون خوابهای پریشان کو دکان و عهول ناقصه زمان است دوست داشتم که شمارا ندیم و شما ختم چه شاست شما
 جز مور شیخ و ذمت نیست خدا بجهت شمارا که قلبی آنگه از شدت و محنت ما شید و میبندد و کانون آتش خشم و غضب میبندد و
 مراد از بیغمانی و ناپذیرانی در نزد مردم ناست درست ساختید چند آنکه قریش گفتند پس بر لبای عربی لیر است لکن بر سر حریت انداخته
 نیکی دادید ان شمارا آیا بچگون از عوب تدبیر بر چون من دادند و اقدام مراد و مخالفت تو انداختی ای ابطال حرب شجبان قریش و
 دارم کمال عمر من کمتر از نیست بود و اینک از قرون از شصت سال و در کار زیده ام لکن برای تدبیر و زاری کسی نیست که مطاعش آید
 و فرانس پذیرند و همچنان امیر المؤمنین علیه السلام نزدیک با نغمی میباید و الله ما منون به یا ذی جلال و ایزد لکنه بعدد کذبت و لولا
 کراهیه الغدر لکنت من آذی الناس لکن کل خلدة فخره و کل فخره کفره و لیکل غایب لیا و یغریب به يوم
 العیة و الله ما استعقل بالکف و لا استغفر بالشدید و میفرماید سو کند با خدای مویب فلانرا من نیست در کار
 سزاوار است لکن اوتداد و فاجراست که قدر و حدیعت را کرده تا ششم من اندوی چیز دست تو بودم لکن بر فادری فاجراست فاجری
 کافر و از برای هر فادری در قیامت یاری است که بدان شما خسته میشود سو کند با خدای کسی مراد است که غایب کجی و بدستیار
 شاید عمر تو اندود ستوش صفت و ذلت نماید با بجهله چون سعیدان بکتوب بر جماعت قرائت کرد جنب بر جفیف از روی دست بر دراز
 خود عبد الرحمن بن عبد بن جفیف را گرفت و برخواست و گفت ای امیر المؤمنین اینک منم برادر زان ام کما قال الله تعالی و یبانی لا

کتابت بر این
 علیه السلام

لا یطاع

کتاب خوارج از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

لا أميلك إلا نقبتي آخري بعد فرمان کنی اطاعت کنم و بعضی برانی سر بر تاج امیرالمؤمنین علیه السلام در حق او دعای خیر فرمود ۵۴۷
 و فرمان داد تا حارث لاجور الهمدانی در میان مردم مدینه داد که ای جماعت انکس که تو اند خوشتر با بنده ای فرزند و دنیا را درجا
 آخرت کرد و فردا بجا در جبهه حاضر شود و حاضر نمی شود مگر آنکس که با صدق نیت و صفا طویتی باقیان با جواد اعدا را میان بنده با
 کوچ در صبحگاه و یکم و پیش نزدیک بیصدتن در جبهه حاضر شدند امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود اگر هزار کس بودند را می مردم با هم در
 کوهی بدست آید فخری تعاهد میوزیدند و جماعتی سخن فرود مختلف میوزند روزی چند بدینگونه سپری شد و هر روز بر سخن
 امیرالمؤمنین علیه السلام میوزد و دیگر باره مردم را در هم آورد و بطلبه برایشان فرست فرمود فقال أما بعد أيها الناس والله لا
 يصرون في الأضداد أكثر من الأضداد في العرب وما كانوا يوم أعطوا رسول الله أن يمشوه ومن معه من المهاجرين
 حتى يبلغ رسالاتهم إلا قتلن قريشا مولد لها فذم العرب مبالدا ولا لا كرم عدد قلنا أووا التتبي وأخطأ
 ونصر والله ودينه ودينهم العرب عن قورن لعدنا لفت عليهم اليهود وعن ثم الغابيل قبيلة فخرودوا
 ليضرة دين الله و قطعوا ما بينهم وبين العرب وما بينهم وبين اليهود من الحلف وصبوا لأهل نجد و
 وأهل مكة والهمامة وأهل الحزن والسهمل وأما وفاة الدين وصبوا تحتهم من الجهاد حتى دانست
 لرسول الله العرب وداي منهم مرة السنين قبل أن يقبضه الله عز وجل إليه وأنتم اليوم في الثايل كثر
 من أولئك ذلك الثمان في العرب فرمود امیرمومنان سوکند با خدای کابل شهر شام افزون از انصار مذکر رسول خدای و مهاجر بریجا
 داد و حضرت کرد تا رسالت خدای را تبلیغ فرمود و با اینکه قبیل اوس و خزرج در عدت و عدت موله و مرج افزون و اشرف از عرب
 بودند کماهی که پیغمبر و اصحاب او را نصرت کردند قبایل عرب خصمی ایشان بدست شدند و از کان واحد ایشان را تیرباران کردند
 جماعت جهودان نیز در مخالفت ایشان دل یکی کردند و آغاز مخالفت نمودند با اینکه انصار را تا صبر و پشتمانی تا در نصرت
 خدای را دست باز داشتند و هر چندی که در میان ایشان قبایل عرب جماعت جهودان بود قطع کردند و با اهل نجد و تها
 و مردم که دعایه و سکنه بر سهلی و خرفی ساخته مخالفت شدند چندانکه رایت دین را برافروختند و بر شداید صبر کردند تا کماهی که
 در نزد پیغمبر خاضع و ذلیل گشت و آنحضرت شاد خاطر شد از آن پیش که خداوندش مقبوض دارد آن امیرمومنان شام افزون از انصار
 که در عرب بین میفرمودند چون سخن بدینجا آورد مردمی جدا از بالا که هم کون برخاست و گفت امیرالمؤمنین تو محمدی و نه ما انصاریم علی
 علیه السلام فرمود نیکو گوش دار و نیکو باسخ گوئی در بر تو بگرد خیر این نیست که غم و اندوه را زیادت کند من بگفتم که محمد و شما انصارید از بر
 شما مثل منم باشد که با جماعت اتفاقا کنید و بگری برخاستد گفت بعد از آن محتاج است امیرالمؤمنین اصحاب او بابل نهد و آن روز دیگر سخن بگفت
 از هر طرف با یکی برخاست و هر کس را بخنده کلمه انداخت مردی با جلا صوت دادند که اگر اشتر بخفتی زنده بود مردم بدینگونه تا بهنگام سخن
 نخواستند و فتم کرده چیزی نخواستند امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود حق من بر شما اناناشتر افزونست چه نور بر شما حق نبود الا حق مسلمی بریجا
 بهنگام حجرت خدا کند می سعید بن قیس آمد بر خاستد و عرض کرد با امیرالمؤمنین بهر چه خواهی فرمان کن سو کند با خدای بر بال خویش
 نمیشیم اگر بگردد تباها کرده بر عیبت خدا باک نداریم اگر بجا میست کشند کردند فرمود هم اکنون ساخته سفر شوید بیسج راه کنید که سفر
 شام خواهیم کرد و اینوقت امیرالمؤمنین علیه السلام بسری خویش آمد و زندگان صحابه در خدمت او حاضر شدند امیرالمؤمنین علیه السلام
 فرمود امیرمومنان و لیر و اناملالت کنید تا او را حاضر کردن سپاه سواد فرمان کنم سعید بن قیس گفت که معقل بن مستیس نمی مردی سختی
 و جماعت امیرالمؤمنین علیه السلام سخن او را پسندند و داشتند معقل بن قیس را فرمان کرد که بر سواد کوفه بر تو فریاد عبود و بدو شکران با

تاریخ صحیح است و در کتب معتبره
 رجال معتبره

جلد سیم از کتاب دویم ناسخ التواریخ در وقایع اعلیایم سوره

دریم آورد و در تجدید شکر گاه کند و این مکتوب را بمبویه فرستاد اما بعد از آنکه زعمت آن الهی مدحاً که الی ما فصلت الطلب
یدیع عثمان فما بعد قولك من فيك و هك و ما ذنب اهل الذمه في قتل ابني عفان و ابني شوي تسويل
المسلمين فانزع ولا تفعل و اخذ رعايته البغي و الجور و انما مثلي و مثلك كما قال بلغا ايدد بين الضم

۳۸
مکتوب
علیه السلام
مکتوب
مکتوب

مهلادند من التبرع استغنى . ما ضي الجنان بين شرع مؤلج
مهلادند من التفاضل استغنى ما ضي على ديم العداة تمديد
مهلادند من ان كان لا ينجي بومادند فكل هذا الضع
و اذا اهانك مشرك اكرمته فكون حيث منه الهوان و كتم

میفرماید که در طلب خون عثمان میبایست آنچه میبایست بسیار در راست کفار تو از کردار تو و ای بر تو بگوی گناه اهل ذمه در قتل عثمان چه بود
و کبرام تحت خون و مال سلیمان از احلال است دست باز دار و از عاقبت ظلم و ستم بر نیز نگاه با شعار با تامل است چون
نامه بمبویه رسید سخنان در ریخ گشت اما بعد فلان الله ادخلني في امر عرك عنه نا ابا عن الحق فيك منه
افضل اقبله فانا الخليفة الحق عليه و لم نصيب مثلي و مثلك انما مثلي و مثلك كما قال بلغا ايدد بين الضم
ديم اجهه تم نكف فتمقه قومه فانشأ بقولك

مکتوب
امیرالمؤمنین
از سید
مکتوب
مکتوب

الا اذ لنا من نكفها ماس و قالت املاني و بينك من املين
و قالت الا انك في ذمنا ما نحن و ما اهلك الثمانون في الطرح و الفتيان
انا امرني بعد و انت و جعلت و لست اذ من يا ذنبيه و الكون
يقولون خذ و كسا و صلح العشير فانا امرته بل لعموم اذا ايسر

خلاصه معنی چنین است میگوید خداوند مرا سبب عزت تو از خلافت نمود که حق تو نبود و مرا بر کردن از زود نشاند اکنون خلافت تو است
تمامت مسلمانان مراست و شاید حال ما شعر بقامت کای که خون برادر را بمصاحت کند مانند آنکه نکند و در قوم او را نکوشد
پس این شعر بگفت

لشکر ساختن امیرالمؤمنین علی علیه السلام برای سفر شام و مقاتلت با موسی بن اسیب سعیدان

مکتوب
امیرالمؤمنین
علیه السلام
مکتوب

امیرالمؤمنین علیه السلام سخت معتدل بن سبب سببی را فرمان کرد تا در قری و توابع کوفه عبور داده لشکر اراضی سو آورد دریم آورد و
حاضر کند آنگاه بمبویه را بمبویه فرستاد و این عمریه سول خدمت چه ما و او ام سلمه رسول خدا بود و پیش از ستم بن عبد
بن ابل بن عبد الله بن عمر بن مخروم بن عقیق است و کفایت عمر تیرا جو فصل است و او در سال دویم هجرت در ارض حبشه متولد شد و در
خلافت عبد الملک در سال هشتاد و نهم هجری در مدینه وفات نمود با بجمه عمر بن ابی سلمه از جانب امیرالمؤمنین علیه السلام حکومت بحرین
داشت این وقت که آن بنگ شام داشت این مکتوب بود فرستاد اما بعد یاقی فلک و لبت الثمان بن الزرقی علیه
البحرین و ترعت بذلك بلا ذم لك و لا تهب عليك فلقد احسنت الولاة و اذبت الامانة فاقبل خيل ظنين
و لا ملوم و لا منهم و لا ما نوم فعدا ان ذمنا لسیر الی ظلمة اهل الشام و احببت ان تشهد بجه فالتك من استغفار
بك على جهاد العذوق و اقامة عمود الدين انشاء الله میفرماید حکومت بحرین را بر عثمان بن عوفی معنوم و تو را
بی آنکه مورد کوششی و سز زنی باشی معزول ساختم چه نیکو حکومت کردی و ای امانت فرمودی بیرون جفاست خراج بگذاشی اکنون

مکتوب
امیرالمؤمنین
علیه السلام
مکتوب

فان من اهل الذمه

جلد سیم از کتاب وقیم نامح التواریخ در وقایع اقبالیم

۵۰

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
من المشرق والمغرب
وما كنا لنبرهمنه
ولا نكفره

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
من المشرق والمغرب
وما كنا لنبرهمنه
ولا نكفره

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
من المشرق والمغرب
وما كنا لنبرهمنه
ولا نكفره

الغيا وذايت وما يجعل يده الرعد في افخ السماء وما تلاشت عنه بزوى العالم وما تسقط من ورقه فويل لها من
سقطها اعوا صفا لانواه وانفطال السماء وتقلر مسقط القطرة ومقرها ومسحب الذرة ومجرها وما يكف
البتوصلة من فونها وما قيل من ان في بطنها بغير استار كان آسما نراويل كبرشكان ساخت در جادا که جای شده
و نو این ستارگان تاریکی شب و سیاهی غلها از خسیدن در آسمانها توان باز داشت و پوشیده نیست بر خلد وند جل جلاله
تاریکی و شب رسیده نه در بیوهای ارض و نه در کوهسار مظلوم و محض نیست بر او بانگت حد و طرف آسمان آنچه از برها بر منوالی
دستاشی میشود و آنچه از برکت درخشان بادهای همسده بسبب نجوم ساقط از منازل مسیت و هشتمانه قمر و سیلان قطرات باران
فرو میریزد و میزند بجای سقوط قطره باران و قرارگاه آرزو میداند موضع کشش مورچگان و اندازه قوت پشکان آنچه با کازار
در حکم است و الحمد لله الکافی قبل ان يكون كرمي أو عرس أو مماء أو أرض أو جبان أو إنس لا يذرك يوم ولا
يقدر بهم ولا يشقه سائل ولا ينفضه نائل ولا يبصر بعين ولا يحد بآين ولا يوصف بالانفاج ولا يخلق
يعالج ولا يذرك يا محو ايس ولا يفا من انثايس لدمي كرم مؤمنى يحكم ما اراه من االه عظمة الابلجواح ولا
آداب ولا نطق ولا لهوا بل ان كنت ضارفا انها المكلف لوصف بك فصيف جبرئيل وحيكاشيل وجود
الملائكة المنزهين في جرات القدير من محبتهم منو لهمة عقولهم ان جلدوا احسن الخاليفين وانما يذرك
بالصفان ذوا الهبة والادوايت ومن شغفي اذ بلغ امد حده بالقاء فلا اله الا هو آخا و ينور
خللام قاطم يظلم كل نوره مفراد سبار و سايش خذرا که بود از ان پس که کرسی و عرش آسمان زمین آفریده شود
نه و هم ارکان او تواند فهم تعدیر او اند مشغول بکنند او را بسج خواهند و ناقص نکند کرم او را بسج عطا برنده بسج چشمی دیده شود
و بسج حدی مقید نمیکرد و با صاف و اما شمشاد نماییه و در آفریدن بالات ادوات محتاج نمیشود و طوس ظاهر و باطن او را در
نیاید و با ناس قیاس نمیکرد و خداوندی که با موسی سخن کرد سخن کردنی و نمود او را آیات بندگان ارشاد نمایند و از ما از کتاب
جات بی آنکه او را عرضی و آتی و نفسی و زبانی باشد یعنی از آیات عظیمه معجزات ستمه موسی علیه السلام را خواهند چاکه در حلقه
از کتاب اول نامح التواریخ شرح رفت آنگاه میفرماید اگر بصدق در وصف خداوندی خواهی بروی وصف کن جبرئیل و میکائیل
و لشکرهای فرشتگان مقرر ترا که در حقایق قدس خاضع و خاشعند و عقول اشیان حیران و عاجز است که در یاد بهترین او نشد
جز این نیست که دریافت میشود صاحبان صورتها و آنان که از جان سپر میشوند و نهایت مدت خود میرسند و عرض قنایستی
میکردند پس نیست خداوندی جز او که ظلمت های عدم نور او روشن شد و انوار حادیه طبلت او تاریک است و چنینکه عباد الله
يلقون الله الذی ابد لكم الالباب و استبع عليكم للناس فلو ان احدكم يبذل بالبلاء مسلما اولد في الموت
سيلا لكان ذلك سلما ان ذاد عليه السلام الذی سخره ملك الجن والانس مع النبوة و عظيم
الوفاء و قلبا استوفى طمته و استكمل مداه و منه هو الفناء بينا الموت و اجنب اليتار منه خالبا
و السار من عظمة و عودها قوم الحروف و ازل كرم في المروية الشايفة ليمه ابن العالم و ابناء العالم
ابن الفرعينة و ابناء الفرعينة ابن اصحاب حدان الرين قتلوا النبيين و اطلقوا مسن المسلمين و اخوا مسن
اليتار بين ابن الذين سارت با الجوش و هزمه الا لوف و عجب كرم الهلاك و مدافوا المذاهب مفراد ابي بندگان
خدا وصیت میکنم شمارا بر سزگاری خداوندی که شمارا با حیات پوشانید و ساس حاش شود و هست و بداند که اگر مکن بود کین از شمارا

المؤمنين

کتاب خوارج از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

که بسوی یغما کند و مرا دفع دهد سلیمان بن داود بود که با حشمت بنوت و کمال قربت پادشاهی جن و انز داشت با اینده چون ۲۵۱
 بزه خود را از جهان فرگرفت و زنت خود را بکران آورد دستخوش کان خدا و خندک مرگ گشت و از وی یار خالی و ساکن مطلق
 گشت و مال و مسکن از بهره میراث خواران شد تا آن امیر مردم عبرت گیرید از روزگار که دشمنان گما شده عمالت و فرزندان ایشان گما
 شده فراعنه و فرزندان ایشان گما شده اصحاب مداین بهی که سبغ از بهی گشته و تو این رسولون خدای را محو کردند و آثار جباران
 زنده ساختند گما شده تا آن سپهسالاران که لشکر را در هم شکستند و لشکر را در هم آوردند و شهرستانها میان کردند میخانه
 لَيْسَ لِلْكَافِرِينَ فِي شَيْءٍ حَقٌّ وَأَخَذَهَا بِجَمْعِ أَدْبُعًا مِنَ الْأَمْثَالِ عَلَيْهَا وَالْمَعْرِفَةُ بِهَا وَالْتَفِيقُ لَهَا فِي عِنْدِ نَفْسِ ضَالَّةٍ
 الَّتِي يَطْلُبُهَا وَحَاجَّتُهُ الَّتِي يَسْتَلِ عَنْهَا فَهِيَ مُغْتَرِبٌ إِذَا انْقَرَبَ إِلَى الْأَرْضِ وَضَرَبَ بِعَسَبِ قَبِيلِهِ وَالصَّوَالِ الْأَرْضِ
 بِجَزَائِهِ بَيْتُهُ مِنْ بَنِي بَلْعَانَ حَلِيقَةٌ مِنَ خَلَائِفِ بِنِي إِسْمَاعِيلَ إِنَّ كَمَا تَرَاهِمْ كَيْسَ بَعِيدٌ تَخَوُّهُ قَوْمٌ قَبِيلَةٌ كَرِهَتْهُ
 مراد از این کلمات قائم آل محمد است و صریح گویند اول خداست در ارض به حقیقت جهان از ابدال که چهل تند و از او تا که نیست
 و از طب که کجین است خالی نیست و اخصی که نیند مراد علمای هستند که بر امیرالمؤمنین علیه السلام مکتب را طرف خطاب میاید و فلا سفا گویند
 مراد آنحضرت عارف است و بعینت خویش صاحب عرفا تر اصفی کرده اند و گویند مراد آنحضرت قائم آل محمد است آنکه معرفت
 موجود باشد بلکه در آخر الزمان متولد خواهد شد اکنون بر سر سخن بوم میفرماید قائم است علیه الصلوة والسلام اعداد سلاح حکمت که دو
 آداب حکمت را به نامت مآخوذ است و توجه فرمود بجانب حکمت و شناخت حکمت چه گشته است که طلب میکند آنرا
 و حاجت اوست که پرسش میکند از آن و آن قائم مفسر غایت است از مردمان چند که اسلام غایت غریب بود پس آنحضرت و شما
 دین را دفع دهد و در قوم دین استوار بایستد و آن قائم مفسر بقیة است از آنکه مدعی خلیفه است از خلفای بسیاریم قال قال
 النَّاسُ إِنِّي قَدْ شِئْتُ لَكُمْ الْمَوَاعِظُ الَّتِي وَعَظَّ بِهَا الْأَنْبِيَاءُ أُمَّتُهُمْ وَأَذَانُ الْبُكْرَةَ مَا أَدْبَعُوا الْأَوْصِيَاءُ مِنْ
 بَعْدِهِمْ وَأَذَانُ الْبُكْرَةَ لِيَوْمِ نَسْتَقِيمُوا وَحَدَّثَنَا أَبُو ذَرٍّ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ
 بَطَائِرُكُمْ الطَّرِيقُ وَبُرُشْدُكُمْ السَّبِيلُ الْآيَةُ فَذَا ذُكِرَ مِنَ الدُّنْيَا مَا كَانَ مُفِيدًا وَأَجَلُهَا مَا كَانَ مُنْذِرًا
 وَأَزْمَعَ الرِّجَالُ عِبَادَ اللَّهِ الْأَخْبَارُ وَبَاعُوا أَقْبِلُوا مِنَ الدُّنْيَا لَا يَبْقَى بِكُمْ مِنْهَا شَيْءٌ إِلَّا يَفْتِنُ مَا ضَرَّ إِخْوَانَنَا
 الَّذِينَ سَفِكَتْ دِمَائُهُمْ بِصِفَتِنِ الْأَبْكَؤُنَا الْيَوْمَ لِجَاءَ يَبْعُونَ الْمُصَصِّقِينَ بِرَبْوَاتِ الرَّثْوِ فَذَلَّ اللَّهُ لَعْلُوا
 اللَّهُ فَوَافِقُهُمْ أَجْوَرُهُمْ وَأَحْلَمُهُمْ ذَا الْأَمْنِ مِنْ بَعْدِ حَوْفِهِمْ إِنَّ إِخْوَانِي الَّذِينَ رَكِبُوا الطَّرِيقَ وَمَضَوْا عَلَى
 الْحَيِّ أَتَى عَمَّارًا وَابْنَ ابْنِ النَّهْيَانِ وَابْنَ ذُرِّ الشَّهَادَةِ وَابْنَ نَظْرَةَ مِنْ إِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ بَعَثُوا عَلِيَّ
 الْمُنْتَبِئَةَ وَابْنَ بَرِّ وَابْنَ مَالِكِ بْنِ الْقَعْرِ ثُمَّ صَرَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِدَعْوَةِ الْجَبِيَّةِ فَأَطَالَ الْبُكَاءُ ثُمَّ قَالَ تَوَعَّلُوا
 إِخْوَانِي الَّذِينَ تَلَوْا الْقُرْآنَ فَاحْكُمُوهُ وَتَدَبَّرُوا الْقُرْآنَ فَافَاؤُهُ وَأَجْوَالُ الشُّنَّةِ وَأَمَّا قَوْلُ الْبَيْهَقِيِّ دُعَا
 لِلْجَاهِدِ فَاجَابُوا وَدُعَا لِلْقَائِدِ وَالْبُعَاثِ فَأَدْبَعُوا نَادِيَهُ بِأَعْلَى صَوْتِهِمْ لِجَاهِدِ الْجَاهِدِ عِبَادَ اللَّهِ الْأَوْصِيَاءُ مُسْتَكْرَبُ
 فِي بَوَيْحِي هَذَا مِنْ أَرَادَ الرَّوْحَ إِلَى اللَّهِ فَلْيُخْرِجِ أَكْبَاهُ فَرُودِ بَرْدِ مَنِ مِنْ بِنْدِهِمْ رَأْسُكُمْ وَشَارِخَانِ بَعْدِ
 كردم که پیغمبران است خویش را باطل کردم شما را با آنچه او صیای نبیا ابلاغ کردند تا آنکه از پس ایشان آمدند و اید که در شما را
 بنازاید مرصحت و نصیحت و شما از او طبع طریق استقامت گرفتید و شما از ضلالت و غرابت بجز رحمت براندم و پذیرای
 فرمان را جمع نشدید از برای خدا یا جز من نامی نخواهد که شما را بر راه راست کوچ دهد همانا ر شده و بدایت که در زمان رسول خدای صلی

کتاب خوارج از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

جلد سیم از کتاب دو نیم ناسخ التواریخ در وقایع اقالیم سبعة

۶۵۲ علیه وآله معقل بود بر گشت همانا بنده کان بنکو کار خدا کج داد از تقسیم غزم دادند و فروختند انک از دنیا می طانی را بهای فراوان
 آخرت که جاوید مانده زبان که ند برادران تا که در صفتن شهید شدند مگر امروز زنده هستند اگر چند فروخته غصتهای کلویگر
 و بیاشامید نذب ناگوار نیزه و شمشیر سو کند با خدای که بر حمت خدای شتافتند و پاداش بزرگ یافتند و خداوند ایشان را در راه
 امن و امان فرود آورد و از پس آنکه دستخوش رنج و خوف دشمنان بودند گماشدند برادران من آنان که بر طریق دین هستند و بر
 حق عبور دادند گماست عمار با سیر گماست ابو لهسیم بن التینان گماست خزیمه بن ثابت که ذوالشهادتین بود گماشد شمال
 و اقوان ایشان از برادران ایشان آنانکه بر مرکب خویش سپان نهادند و انفاذ یافت مرهای ایشان بسوی فاجران شام انوقت
 دست مبارک را بر حیه مبارکش زد و زمانی در از بکر سیت نگاه فرمود آه و افسوس بر برادران من آنان که تلاوت قرآن کردند و استوار
 به اشتند و فرایض آنرا عید بشیدند و بر پای نمودند و سنن شریعت را زنده کردند و قوانین بدعت را میرانیدند چون از بهر جهاد گشت
 شد خدا جابت نمودند و با امام خویش و اثنی بودند و در موافقت و متابعت او میر سیتند این هنگام بانگ برداشت و با علاصت
 ندادند که ای بنده کان خدای ایجاد ایجاد شتاب گیرید از بهر جهاد و بدیند که من هم امروز بشکر گاه میروم و آنکس که با من میاید
 و در راه خدا کام میرند هم امروز باید بیرون شود این کعبت و از بنبر فرود شد و بجانب تخت سید روان گشت انوقت در تجله شتاب
 هزار کس و بردایتی صد هزار کس مرد لشکری حاضر بود پس لشکر اعرض داد و ده تن سردار شهسار فرمود هر یک را ده هزار کس درخت
 نخستین یاتی از بهر فرزند خود امام حسین علیه السلام بست ده هزار تن لشکر با زیاد سپرد و وایت دیگر را با ده هزار مرد و قیس بن
 عباده گذاشت و دیگر ابویوب انصاری را را ایتی و لشکری بداد بنیکونه سرداران بر کزید و لشکر را بدیشان بخش کرد و سفر شام را
 تقسیم غزم داد و در این سفر از برای مویه اعداد لشکر و اقدام قتال مجال مینمود لکن حکم قضا دیکر کونه زرقه بود و این غصه از جمعه چنان
 سوی زرفت و امیر المؤمنین علیه السلام بدست ابن مجهم شهید شد چنانکه شرح آن انشأ الله در کتاب شهادت و تالیمین مرقوم شد
 یا ابا الحسن یا ای اقی بولایت تو و حجت تو متوسلم و از خداوند تبارک تعالی توفیق میطلبم که بعد از کتاب
 خوارج و مارقین کتاب شهادت و تالیمین را با پایان سامم و سلسله سخر ابد بنعیا نون بجامه آل محمد
 کشانم صلی الله علیه و آله وسلم

جلد سیم از کتاب دیم ناسخ التواریخ در وقایع اقبالیم سابع

بسم الله الرحمن الرحيم

چنین گوید محمد تقی لسان الملك که توفیق خداوندی چون تبارک و تعالی و برکت ولایت علی مرتضی علیه الصلوٰة والسلام کتابت این
 سپای رفت و ابتدا ایستاد کتاب شهادت و تا بعین ای آفریننده فی آلت و رویت و بخشند و بیمنت از تو می خواهم که مرا نبرد و مند و توانا
 کنی و از شخص کتب پرورش سیر مانده و طول نگذاری از ملاقات مکرومات محفوظه پارسی اگر نه در ملاقات مکرومات شکیبا فرمائی و در بیان
 و بیان مراجع در تقریر شریعت و تحریر سنت روان منازعی صحت و بن وحدت بصورت و پیشکی عزیمت و پیوستگی جهت از من بازگیری
 برضای تو و رضای پسر تو و رضای علی و اولاد علی خبر و سیر آل رسول اما قائم آل محمد بر فقیر محلی بیای برم اللهم از حق می محمد و آل
 محمد و صلی الله علی محمد و آل محمد اکنون بر سر سخن دیم همانا در مجلدات ناسخ التواریخ بسیار وقت از احادیث رسول خدا صلی الله
 و آله یاد کردیم که خبر از شهادت امیر المومنین علیه السلام به دست عبد الرحمن بن ملجم می آید و همچنان در این کتاب مبارک بسیار وقت
 مرقوم افتاد که امیر المومنین علیه السلام شهادت نمود با دست ملجم فرمود اکنون چنان صواب نماید که کلمات آنحضرت را که مشتعل
 و اندر است و بعضی با قبل از ضرب ملجم و بر خیر ابعده از خم او قرائت فرموده بخاریم تا مسلمانان بخوانند و بداند و بدان کار کنند
 من اوالد القنان المیز للزمان المذیر العیر المستکیم للذهر الدائم اللذی الشاکن الموفی الظالمین
 عنها هذا الی المولود الموقیل ما لا یبدیک السالک سیبیل من قد هلك عرض الآسقام و دهنه و الاکلام
 دهنه المصائب و عبدا للذی و ناجی العزیز و غیرهم المناها و آسیر الموفی و حلیف الموموم و قریب الاخرین
 و نصب الافایف و صریح الشهوات و خلیفه الاموات سید رضی علیه الرحمة میگوید این مکتوب بر امیر المومنین علیه السلام
 هنگام مراجعت از نصیر در حاضرین باجم حسن علیه السلام مرقوم داشته این است احدی حاضرین بصیغه تشبیه قرائت از آن حاضر
 و حاضر قشرین را اراده نموده که بر جماعتی بصیغه جمع خوانده اند و تفسیر نگرفته اند و بعضی مفرد آنرا خواص دانسته اند آنگاه بصیغه تشبیه
 حاضرین خوانده اند در پایان کار این احدی که یاد کردیم اکنون از این معانی چیزی بتردیک من استوار نیفتاده از این پس اگر بهتر از این معانی
 چیزی باقیم در جای خود الحاق کنیم لکن نزدیک من بنده چنین است میاید که حاضرین بصیغه جمع قرائت باید کرد و از اینکله قابل است
 و عموم مسلمانان را اراده نمود چنانکه با قوت حموی در معجم البلدان و مراد الاطلاع حاضر را بخی عظیم ترجمه نموده اکنون ترجمه مکتوب امیر
 المومنین علیه السلام پر دازیم میفرماید این صیغه پذیرفته است که معنای آن است و از زندگانی مدعی بر کاشته و غلبه روزگار را
 کردن بنهاده کوهنده جهان و ساکن هر مکان است و زود بگذرد که در مسکن هر کجا هست و زود باشد که در مسکن هر مکان با برینند
 بسوی فرزند آرزو مند که آرزوی خویش را دیدار کند و بر طریق مکان برود و نشاند مقام در رهینه الام ایام باشد و دفعه ای در دلیل دنیا

مکتوب حضرت
 علی باجم حسن
 من اوالد القنان المیز للزمان المذیر العیر المستکیم للذهر الدائم اللذی الشاکن الموفی الظالمین

تفسیر این مکتوب در شرح توفیق حضرت امیر المومنین علیه السلام
 در این مکتوب در شرح توفیق حضرت امیر المومنین علیه السلام
 در این مکتوب در شرح توفیق حضرت امیر المومنین علیه السلام

وینا نام

کتاب شهادت و بایعین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

یا نوحا رسرای غرور و دام دار مرک و اسیر موت و حلیف غم و هم و الیف حزن الم و نشان آفات و بیات افخده شهوت
یا دکار اموات اقباعد فان فیما یقتلن من اذی الدنیا حقی و جمیع الذمیر علی و انبال الایحور الی ما یزعم
من ذکر من سولته و الایهام بما و ذای غیر اقی جنت تضر دینی دون هوم الناس ثم یقصر صدقته الیه
صرفی عن هوای و صرح الی محض امری فاقصر الی حدی لا یكون فیہ لیب صدق لا یثوبه کذب و جحد
مضی بن و جحدک کلی حتی کانت ثبنا لو اصابک اصابتی و کانت الموت لو اناک انا فی قضا فی من امرنا
خینتی من ایزقنی فکنت الیک کلبه هذا من تظلم الیه ان انا یقینت لک اوقیتت ارس حمدنا من مرایمانا
سفرانی روزگار و پشت کردن دنیا و روی در آوردن آخرت بزیست در امر که جز خوشتر را فریاد آرم و محبت امور دنیوی که از پس در
کارم لاجرم سپردن ندیشه مردمان غم خویشتن همی خورم بیهیج راه آنجانی همی کنم پس صدیق کرد مرا تدبیر من و بر تافت هوای من
و ظاهرا سخت برای من خالص و خلاصه بر مرا پس در ساینه مرا بخدی که کایش لب بیده و بصدقی که آرزو کذب بسته ما قیم و غیر
تورا پاره از اعتقاد خود چند آنکه اگر چیزی تورا رسد مرا رسد و اگر مرک تورا در یاد برادر یا بد پس چیزی که قصد میکند مرا انکار تو قصد
میکند مرا از کار من چه یا میکنی بشم و من این مکتوب بسوی تو کردم تا بدان پشت قوی کنی و بکار بندی خواه من ندو باشم و خواه مرده
باشم فانی اوصیک بقری الله ای یقین و لذوم امیر و عبادة فلیک بیکره و الا غلصلم بجهل و ای سبب
اوتوا بیک و بمنز الله ان انت اخذت به ای قلبک بالمو عظة و اینه یا لها دوة و قوم یا الیقین و یوزة
یا الحکمیه و ذلک بیکر الموت و کیزه بالقنای و بصره فجامع الدنیا و حذنه صولة الدنیا و حق
قلوب الالباب و الایام و اخر من کله اخبار الماضین و ذکره بما اصاب من کان لیک من الاولین
و یزنی دبارهم و النارهم فانظر ما فعلوا و ما انقلوا و ان حلوا و تروا فانک یجدهم انقلوا عن الیمنه
و حلوا دار الغریبه و کانت عن قلب فذینت کاحدیم فاصح متواک و لا یبع اخرتک بدنباک و یبع
القول فیما لا تعرف و الحظاب فیما لکن کلف و امیک عن طریق اذ اخنت ضلاله فان الکف
بجند حیره الضلال خیر من رکو الیه الالهو الی سفر یا ای سپرک من وصیت میکنم تورا بر هر کاری ملازم است و امر حق تبارک تعالی
و اعتصام بحیل الله در خبر است که مردی اعرابی از رسول خدای صلی الله علیه و آله منی این بیت مبارک را پرسش کرد که میفرماید و اغتصموا
بمحیل الله جمیعاً سیر دست شبانه امیرالمؤمنین علیه السلام نهاد و فرمود اینست جل تنه چنگ درونی بند و دستکار رشید آنگاه
میفرماید که دام عهد و پیمان حکم تراست از عهد و پیمان که در میان تو و خداوند است اگر از او آفری نان ای پسر زنده کن دل خود را بر
و حکمت و بیزان دل خود را بر کن دنیا و از روی حقوی کن دل خود را بخیر حقین و روشن کن دل خود را بفروع دانش و خاضع کن دل خود را بر
مرک و بکار دل خود را بر احدی دفاعی شدن و دنیا کن دل خود را بر مصائب دنیا و سیم ده دل خود را از حمله دوران و شستکاری دوران
و شبان و فریاد ده دل خود را از اخبار پیشینان و آنچه رسید بر که دشمنان و مکران شو بر آثار ایشان و دیار ایشان که محوشی
کشت پس نیک نظر کن در آنچه کردند از آنچه باری بر بستند که با فرود آمدند و مترل که میزند بهمانا میسلی که از دستان خدا شده و در داد
خاموشان و سرای غربت فرو و آمدند بهمانا زود باشد که مانند یکی از ایشان باشی پس با صلاح ماوی و مترل خود سپرد از و آخرت خود
به نیای خود منفر و شوق سخن در آنچه رافیت میافاز و حدیث آنچه خدای فرموده سپرد از و از طریق ضلالت باز ایست چه ایستادن
از طریق کمران نیکو تراست از از کار کجا کت و امر بالمعروف و نکر من اهل و انکر المنکر کبر بیدک و لسانک

از حضرت
وصیت علی علیه
السلام

از حضرت
وصیت امیر علی
علیه السلام
در وصیت
نموده است
اینست
تورا بر هر کاری
ملازم است
و امر حق
تبارک تعالی
اعتصام بحیل
الله در خبر
است که مردی
اعرابی از رسول
خدای صلی الله
علیه و آله منی
این بیت مبارک
را پرسش کرد
که میفرماید
و اغتصموا
بمحیل الله
جمیعاً سیر دست
شبانه امیر
المؤمنین علیه
السلام نهاد
و فرمود اینست
جل تنه چنگ
درونی بند و
دستکار رشید
آنگاه میفرماید
که دام عهد و
پیمان حکم تراست
از عهد و پیمان
که در میان تو
و خداوند است
اگر از او آفری
نان ای پسر زنده
کن دل خود را بر
و حکمت و بیزان
دل خود را بر کن
دنیا و از روی
حقوی کن دل خود
را بخیر حقین و
روشن کن دل خود
را بفروع دانش
و خاضع کن دل
خود را بر
مرک و بکار دل
خود را بر احدی
دفاعی شدن و
دنیا کن دل خود
را بر مصائب
دنیا و سیم ده
دل خود را از
حمله دوران و
شستکاری دوران
و شبان و فریاد
ده دل خود را از
اخبار پیشینان
و آنچه رسید بر
که دشمنان و
مکران شو بر
آثار ایشان و
دیار ایشان که
محوشی کشت
پس نیک نظر کن
در آنچه کردند
از آنچه باری
بر بستند که
با فرود آمدند
و مترل که
میزند بهمانا
میسلی که از
دستان خدا
شده و در داد
خاموشان و
سرای غربت
فرو و آمدند
بهمانا زود
باشد که مانند
یکی از ایشان
باشی پس با
صلاح ماوی و
مترل خود
سپرد از و
آخرت خود
به نیای خود
منفر و شوق
سخن در آنچه
رافیت میافاز
و حدیث آنچه
خدای فرموده
سپرد از و از
طریق ضلالت
باز ایست چه
ایستادن از
طریق کمران
نیکو تراست
از از کار کجا
کت و امر
بالمعروف و
نکر من اهل و
انکر المنکر
کبر بیدک و
لسانک

از حضرت
وصیت نامه

جلد سیم از کتاب دویم تاریخ التواریخ در وقایع اقبال سب

و باین من مصلحت عینک و جاهد فی الله حق جهاده و لا تأخذک فی الله لومة لائم و خیر الغنائم الی
 الحق جنت کان و نفقه فی الدین و یعود نفع الصبر علی المکر و وه و نفع الخلق التصبر فی الحق و
 آنچه نفسک فی امورک کلهما الی الهیک فانک تلجها الی کفر حریز و مانع غریز و اخلص فی المسئله لیک
 فان یندی العطاء و الخیران و اکبر الاستخاره و نفتم و صینت و لا تذهب عنک معها فان خیر القولیا
 نفع و اعلم انه لا خیر فی علم لا یفیع و لا ینتفع بعلم الا یفیع نفعه میفرماید امر کن معروف از جمله نیکوکاران باشی و است
 بزبان نمی کن از شکر و باجد و جهد و در باش از آنکه مگر مگر کرد و حق جبار در راه خدا بگذرد از علامت سز نش می نش و در
 خدا خوض کن در سختیها و شدتها هر جا که باشد و دانا شو با حکام دین و شکیبائی فرمایند غرضش را در مکر و هات چه بکجائی در راه
 سموده خونت و خویشتر را در کار با باز کند از بنجادی خویش که پناه جانی استوار و نگاه دارنده از جنت است و جز از پروردگار
 خویش حاجتی و مستلی نخواه چه حصول حاجت و تقدیر از دست اقدار نیست و فراوان خیر خویش را از حضرت اطلب میکنم
 کن ای فرزند و صیت مرا در وی بر متاب از بند و اندر ز من چه بهترین کفایت است که سودمند بود بدین ای فرزند در علم که سودمند
 نباشد خیری نباشد و در علم که سودی نیست چون سحر و کمانت و امثال آن که موخر آن نیز او نیست ای نبی انه لما اراد ان یخبر
 قد بلغنا سنا و را ابی ذاد و هنا با ذن و یوصی الیک و اوردن خصلت لاینها قبل ان یخبر
 اجله و ان ان افضی الیک عما فی نفعه او ان انقصه فی رأی كما یفصیح فی حیمه او یسبغ فی الیک بعض
 غلبات الهوی و فین الذنبا فیکون کالغضب الثفور و کما قلب الحدیث کالارض الخالیه ذما الی فیها
 من شیء فیلته فبا ذنک بالادب قبل ان یفصو قلبک و یشتغل لثک لیستقبل یهد و اذک من الاثر ما
 مذکناک اهل التجارب یخبره و یخبر به فیکون قد کفیت مؤنه الطلیه و عوفیت من علاج التجربه
 فانک من ذلک ما فک کما نایبه و استبان لک ما رجا اظلم علینا منه از در در و عطفت تصنیف میفرماید ای
 پسر کن سال من از رحمت افزون شد و ضعف فری بزیادت کشت للجرم در صیت موسی تو عجلت کردم و خصلتها را با خودم
 تا مباد اهل تعجیل کند مرا عجلت گذارد تا این وصایا با بگذردم و نقصان پذیرد بدین نارسائی کند تقریرین چنانکه تاون
 کشت جسم من یا آنکه نشی که بر تو دوامی و میا و حوادث و بنا چند آنکه تو را بر آشوبد و مجال اصفا نگذارد و بهمانا قلب جان فرزند
 زحمتی است که لایش گیاهان کونا کون ندیده و هر تنگی که در آن بغیثانی بندید و نیکو بر آرد پس مبادرت کردم در تعلیم او باین
 که حوادث جهان قلب تو آشفته کند و تمام جد و جهد استقام امور را با اندازه کفایت و کمال تجربت کفایت فرماید پس آنچه کفایت بیخ
 طلب و زحمت آزیایش تو را بی نیاز ساخت و روشن ساختم از بهر تو آنچه را طلب منم و بیان کردم از بهر تو آنچه پوشیده بود
 کشف کرد این ابی محمد نیکو بد از این جمله که امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید اذ انقص فی رأی و نیز ابام حسن علیه السلام
 او یسبغ فی الیک بعض غلبات الهوی و فین الذنبا حجت می شود که واجب نیست تمام معصوم باشد چه اگر معصوم
 باشد هو را بر او غلبه بخند و فتن دنیا او را محور سازد لکن علمای مایه این سخن استوارند از مذکورند و کونید کلمات الهی علیه السلام
 بر قانون قرآن مجید است چنانکه در قرآن مجید آیه مبارکه الرحمن علی العرش است و امثال آنرا حکم معانی لغات نتوان ترجمه
 کرد کلمات الهی را نیز چنانکه خود فرماید صعب و مستصعب و شامل معانی کثیره است نتوان بر معانی لغات معصوم را دست
 انبیا و ائمه هر را در جا خود بران عقل و نقل و نقل مقل ساخته اند و کارش بیزیرین قانون این کتاب است و امیر المؤمنین علیه السلام

از حضرت
 وصیت علی علیه
 السلام

کتاب شهادت و تابعین از کتب امیر المومنین علی علیه السلام

اگر چه در این وصایا امام حسن علیه السلام را مخاطب داشته مگر این بیانات از برای شیعیان است تا با مداومت قانون کمدار ۲۰۵

از حضرت
وصیت
علیه السلام
از حضرت

وکارنامه افعال ساری یعنی این که آن کس غیرت عمر من کان قبل فقد نظرت فی اعمالهم و فکرت
فی اخبارهم و سیرت فی آثارهم حتی عدت کاحدیهم بل کاتی عما انتولت من امورهم قد عرفت مع اولیهم الی
آخرهم فمررت صغیرا من کدره و نفعه من ضرره فاستخلصت لك من کمال امیرت و توخبت
لك جیهله و صرفت عنك جهوله و رأیت حبت عنانی من امرک ما بعینه الوالد الثقیف و اجنت علیه
من ادبک ان تكون ذلك و انت مفیل العیر مقبل الدهر ذویته سلیمه و نفس صافیة و ان اشدک
یتعلم کتاب الله عزوجل و ناولیه و شرایح الاسلام و احکامه و حلالیه و حرامیه لا اجاوز ذلك الی
العبیه ثم استغثت ان یلتبس علیک ما اختلف الناس فیہ من احوالهم و اذا هم مثل الذی
اللتبس علیهم فكان احکام ذلك علی ما کوهنت من تنبیهک له احب الی من اسلامک الی امر لا امن
علیک فیہ الهلکة و رجوت ان یوفیک الله فیہ لرشیدک و ان یتهدیک لقصیدک فعمدنا الیک

و صیبتی هدیه میفرماید ای پسر من اگر چه من زندگانی کردم با آنان که پیش از من بودند مگر خوش کردم در کردار ایشان و فکرم نمودم
در اخبار ایشان و گران شدم در آثار ایشان تا مانند یکی از ایشان شدم بلکه چنان حاضر کردم سوای ایشان که کسی حاضر بوده ام از
خستین ایشان تا او پس ایشان پس استم صافی را از کدر و نفع را از ضرر و باز که استم از بهر تونیکوی بر امر را و بر ما قدم از تو مجبول
هر کار را و دست باز داشتم در حق تو آنچه را پدر مشفق در حق فرزند خواهد و درست کردم عزم خود را و ب تو زیرا که بدایت عمر
تست و جوانی نورسی خداوند قصد پاک و نفس پاکیزه و بر آن شدم که ابتدا کنم بتعلیم کتاب خدای و تاویل آن در شرایع اسلام و احکام
و بنمایم حلال حرام آنرا و تجاوز کنیم از قرآن و همچنان از این خطبات که امام حسن علیه السلام مخاطب داشته اصلاح حال مردمان را
خواست میفرماید بسم کردم که حق پوشیده بماند از آنچه مردمان بهوی نفس خویش و اندیشه های باطل خود اختلاف کرده در میان افتخده اند
و در نزد ایشان مطالب حقه پوشیده مانده پس استنود و شهنش آن علوم را بر سر آن که چندان صعب و مکروه باشد تنبیه آن در نزد من
تراست از دست باز داشتن امر حق و اظهار آنرا بجاری که موجب هلاکت ابدی است و امید میسرود که خداوند تو را موفق بداند و در

از حضرت
وصیت
نام

امر از برای شد تو و هدایت کند برای عدل اقتصاد تو پس من باز که استم بسوی تو وصیت خود را و اعلم با یعنی آن است
ما انت اخذت به الی من و صیبتی تقوی الله و الا فیضان علی ما قرصه الله تعالی علیک و الاخذت
بما مضی علیه الا ولون من ابائک و الصالحون من اهل بیتک فایتمم لهم بدعوا ان نظروا الی غیرهم کما
وفکر و احکام انت مفکرتم و دهم اخذت الی الاخذت بما عرفوا و الامساک عما لم یعلموا فان اشد
نفسک ان تقبل ذلك دون ان تعلم کما كانوا علی و اقلب کس طلبک ذلک یبلغهم و تعلم لا یوخط
الشبهات و علو الحسومات و لذة بل یقول ذلک یا لیسعانه بالیهک و الرغبة الیه فی توذیک
و لیک کما شابهه او لیک فی شبهه و اسلک الی صلا له فان ابغنت ان قد صفا قلبک فحسب و تم
ذک فاجتمع و کان همک فی ذلک همما و احدا فانظر فیما فترت لك و ان انت لم یجمع لك ما تجت من
نفسک و ذرایع نظرت و فکرت فاعلم انک انما تحیط الصواء و یوخط الظلاء و انش طالب الدین من
حیطه او خلط و الامساک عن ذلک امثل میفرماید بدان ای پسر دوست تر چیز در نزد من پذیرفتن است وصیت را

جلد سیم از کتاب دویم ناسخ التواریخ در وقایع اقالیم سبعة

در پر میرکاری و اقتصاد کردن بر آنچه خدای بر تو واجب ساخت و فکر کردن تو طریق آباء و اجداد بر گذشته خود را چه پدران تو تا به
 آدم نومن و صالح بودند و دست باز داشتند از گریستن سوراخجهانی از بهر خود چنانکه نیز تو نگرانی و تفکر کردند در او امر و نواری
 چنانکه نیز تو فکر کنی و تصریر دادند خاستت امر را بر فکر کردن چیز باینکه بدان مکتفند و بیازایند و آن چیزیکه مکتف نیستند اگر ضا
 ندی بنا دستن و بجوای است چنانکه پیشینان دانستند واجب میکند که از در تفهم و تعلم بیرون شوی نه بدرا فادان در
 شبهات و در آمدن بخصومات پس نخستین از خداوندیاری بخواه تا تو را موفق بدارد و دست طلب از آستین بیرون کنی نیک
 بیندیش از عواقب و شوایب پر بهیز تا تو را در شبهات باطله نیکنند و تسلیم ضلالت و غوایت ندارد پس کلی که صافی گشت قلب
 و خاشع شد نفس تو و بکمال سبید عقل تو و بجهت شدمت تو و هم تو نیک نظر کن در آنچه شرح کردم و اگر فراموش کنی آنچه را از خود
 دوست میداری و اصلاح امر خود را نگران نشوی دانسته باش که مانند شرعشوا که در کماه خود تو اندوید و در میاقی بظلمت با او
 و طالب بین در راه خدا چون شتر با دنیا بجنگا کام نزن و درشت و ز سپاراد هم نیامیزد و اگر چنین باشد باز ایستادن نماند امر بهتر
 نیکوتر است **فَقَفَّيْهِ مَا يَجِبُ وَصِيَّتِي وَاعْلَمْ أَنَّ مَا لِلَّهِ الْمَوْتِ هُوَ مَا لَكَ الْحَيَاةُ وَأَنَّ الْخَالِقَ هُوَ الْمَخْبُوعُ وَأَنَّ**
الْمَفْقِي هُوَ الْمَعْبُودُ وَأَنَّ الْمُنْبَلِي هُوَ الْمُعْلَفُ وَأَنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ لِيَسْتَفْرِ الْأَعْلَى مَا جَعَلَهَا اللَّهُ عَلَيْكَ مِنَ
الْقَتَاءِ وَالْإِبْلَاءِ وَالْجَاهِ وَالْمَعَادِ وَمَا شَاءَ مَا لَا أَعْلَمُ فَإِنْ أَشْكَلَ عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ فَاجْعَلْهُ عَلَى خَلْقِكَ
بِهِ فَإِنَّكَ أَوْلَى مَا خَلَقْتَ بِمَا هَلَا تَمَّ عَلَيْكَ وَمَا أَكْثَرَ مَا يَجْهَلُ مِنَ الْأُمُورِ وَبِحَبْرٍ مِنْهُ وَإِنَّكَ وَبِضَلِّهِ بَعْدَكَ
ثُمَّ تُصِيرُهُ بَعْدَ ذَلِكَ فَاعْتَصِمْ بِالَّذِي خَلَقَكَ وَوَدَّدَكَ وَسَوِّبِكَ فَلْيَكُنْ لَهُ تَعَبُّدُكَ وَاللَّهُ رَغْبَتُكَ
وَمِنْهُ شَقَقْتُكَ وَاعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّ أَحَدًا لَمْ يَنْبَغِ عَنِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ كَمَا أَنْبَأَ عَنْهُ نَبِيُّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
فَارْضَ بِهِ زَائِدًا وَآلِي النَّجَّارِ مَا هَذَا بَأْتِي لَمْ أَلِكْ بَصِيحَةٌ وَأَنَّكَ لَمْ تَبْلُغْ فِي النَّظَرِ لِنَفْسِكَ وَإِنْ اجْتَهَدْتَ تَبْلُغْ
 نظریه آنکه میفرماید هم کن ای عزیزند وصیت مرا و دانسته باش که خداوند مالک مرن و حیات است و اوست آفریننده و میراننده
 و فانی کننده و عود دهننده بچیز از پیش در میکند راننده در ستار میگرداند و همچنان خبر بر انسان که خدای کرده و هیچ شیخ نیست
 نشود و خبر بخاست او در روز جزا کن دیدار کند و پادشاه شد با آن کند چنانکه خواهد مردمان ستر آن ندانند پس اگر مشکل شود بر کسی
 از اسرار عمل بر نادانی خود کند همانا نخستین تو نادان آفریده شدی نگاه و دانگشتی در امور دین و دنیا و گریخته بود و دانش تو و گناه
 بود پیش تو از پس آن نادان و پناگشتی پس چنگ در زن بگرم آفریدگار خود که تراروزی او و اعضای تو را مستوی گشت پس
 واجب میکند او را پرستش کنی و بسوی او قدم زنی و از بیفرمانی او بترسی و بهر سی بدانی ای سپر که هیچک از انبیا ما را از خدای خرد
 چنانکه پیغمبر با اجر خم شند و باش بد آنچه او فرمود چه دوستی و ارامش و قاید نجات آسایش همانا من بقتیر کردم در پند
 و اندرز زیرا که خود تو خود فرمودی در اصلاح نفس خود پس باید که جد کنی و نیک نظر کنی چنانکه من آفریده کردم و نظر کردم برای خود
وَاعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّهُ لَوْ كَانَتْ لَوَيْكُ شَرِيكَ لَأَمَّنَكَ دَسَلُهُ وَكَرَاهَتْ أُمَّتًا مَلَائِكَةً وَسُلْطَانَهُ وَلَعَرَفَتْ
أَفْئَالَهُ وَصِفَانَهُ فَلْيَكُنْ لِلَّهِ وَالدُّنْيَا وَكَأَوْصَفَ نَفْسَهُ لِأَبْنَادِهِ فِي قَلْبِكُمْ أَحَدًا لَا يَزُولُ أَبَدًا وَكَلَّمَ نَبِيَّ
أَوَّلَ قَبْلِ الْأَمْثَاءِ بِلَا أَوْلِيَةٍ وَآخِرَ بَعْدَ الْأَشْبَاءِ بِلَا نَهَائِي عِظَمٍ عَنْ أَنْ تَشْبِهَ رُبُوبِيَّةً بِإِحْاطَةِ ظَلَمٍ لَوْ
بَعِيرٌ فَإِذَا عَرَفْتَ ذَلِكَ فَاقْفَلْ كَمَا يَجِبُ لِيَشْكُ أَنْ تَفْضَلَهُ فِي صَغِيرِ حِيلِهِ وَفِي آيَةِ مَقْدَرِيهِ وَكَرَاهِيَةِ عَيْنِهِ وَعَظِيمِ خَلْقِهِ
إِلَى رِيهِ فِي ظُلْمِ عَيْنِهِ وَالرَّهْبِيهِ مِنْ عَفْوِيَّتِهِ وَالشُّعْبِيهِ مِنْ سَخِيْبِيَّتِهِ فَإِنَّهُ لَمْ يَأْمُرْكَ إِلَّا بِحَسَنِ وَلَمْ يَنْهَكَ إِلَّا

از فقرات وصیت است

از جمله آیات قرآنی

از فقرات وصیت است

جله سیم از کتاب سیم نامخ التواریخ خرد و قایل عالم سیم

شوی بد پنجمی نبی از سایش و آرامش اهل دنیا و از در کوشش اهل دنیا بیکدیگر بر میسویان با ما خداوند ترا کنی و او از دنیا و جنو حقیقت
 دنیا را و کسوف داشت معایب آنرا با ما اهل دنیا ساکن فرماید کند و در مذکابن یان ساکنه اند که جمله میکنند بعضی بر بعضی میخورند و کبر
 ایشان استند ایشان را و مقهور میبارد بزرگ ایشان که چکن ایشان را چهار پایا زمانه که بعضی مجال شریعت بسته و برخی بی رعایت
 شبانی همار گشته اند که راه ساخته اند برای رویت را و بر نشستان بنجی آفت و مخافت را و نیست این چهار پایا را در طی مسالک صعبه
 شبانی که رعایت کند و بر پشته که علف چرد و در لاجرم حیات دنیا ایشان را بر راه صلا و عرایت بناخت و دیدگان ایشان را از کرمین
 علامت هدایت غشاه ساخته چند که گشته و حیرت زده دنیا گشته و غرق نعمت دنیا شده اند و دنیا را پروردگار خود گرفت پس
 دنیا با ایشان بازی کرد و ایشان با دنیا لعب کردند و فراموش نمودند کار آنرا سر را که در زمین نیاید آید اکنون دست باز دار ایشان را که
 فراز آید و ظلمت های بدان بگشاید کرد و چنان نماید که مسافر آن آنجهانی بسج سفر کردند و تر و بگشاید که محبت کنند و بگشاید که در زمین
 و اعلم ان من كانت عينته الليل والنهار فانه يساويه وان كان واقفاً وقطع المسافة وان كان مضطرباً
 و ادعاه واعلم يقينا انك لن تبلغ املك دنك عند واجلك و انك في سبيل من فلكان فقلك فحضر في
 الطيب اجلي في المكتب فانه رب طلب جبر الى حرب وليس كل طايب يزدون ولا كل عمل مجزي و اكرم
 نفسك عن كل دبتة وان سافلك الى الوغاب فانك ان تعاضر ما تبذل من نفسك عوضاً ولا تكن
 عبد غيرك و قد جعلك الله حراً و لا خير جز لانهال الا بغير و لا ينال الا بغير و انما ان لو جف من طلب
 القطع فتوردك مناهل الهلكة و ان سلطت ان لا يكون بينك وبين الله ذون غير فاقبل فانك قد
 فتمك و اخذ سهمك و ان اليسير من الله سبحانه اكرم و اعظم من الكثير من خلقه و ان كان كل منه سوط
 بدان بفرزند انگار بر بختی روز و شب سوار باشد همواره و بسیار باشد اگر چه استاده بود و طی طریق قطع مسافت کند اگر چه مقیم و ساکن
 بود و دستدیش که بر گردن آرد و سوار شوی و از هر صدمه جل بدانی روی زیرا که تو هم آنست که دشمنان و بر طریق پیشین پس در طلب
 طریق سستی سپار و در کشتن از دستی مکن نه بر ارباب طلب که عورت هر چه شود و موجب حرب ضرب کرده و نیست آنچه هر طالبی که
 پیشانی سخت کند بر طلب نظر خوب یا هر کس در طلب آید و احوال از صند بر احوال محصور و فیروز کرد و پس نفس خویش را بدست دانت خار مکن
 اگر چند براند و زار بقت اشیا بقیسه و نبوی چه از نفس کا سترج از ناگوش استن و او نباشد و خواسته و نبوی با کاشه نفس بر ابر سوس
 در نزد مخلوق بنده بشود چه خدایت آزاد آفرید و چیست بگونی بایکدیگر بدلت و شر بدست نشود و چیست خیر سایش و آسانی که جز
 بد سواری دیدار نکرد و در پی نیز از اینکه بسینمان طبع محبت کند و تو را در مواضع هلاکت در آغوش پس اگر توانی از صاحبان اهل دنیا
 خود و خداوند میبانی مگیر زیرا که تو بهره خویش را خواهی دریافت و نصیب خود را بجم قضا خواهی گرفت دانسته باش که اگر از خدای آنک
 رسد آن آنک اعظم و اكرم است که از مخلوق فراوان بدست شود اگر چه بزرگ و فراوان جز از جانب خدای باشد و لا فیک منا
 فخر من صمیت اکبر من ذراکات ما فان من منطیغک و حفظ ملاذ الوغاه بشید الوکاه و حفظ ما فی
 يدک احب الی من طلب ما فی يد غیرک و مراده الهامین خبر من الطلب الی السابق لینه مع العقبه
 خبر من الخی مع الجوزیه المره احفظ لیره و دیت سلج فیما بضره من اکثر اجهرو من تفکر بصرفان
 اهل الخیر لکن فیهم و ما بین اهل القیر نیر عن سفوف الطعام الحرام و ظلم الضیف فی نفس الظلم انا
 كان الرضی من ما كان الخیر یفعا و بما كان الذل ذاء و الذل ذل و ذما نصح غیر الناصح و غش

از حضرت
 وصیت علی علیه
 السلام
 از حضرت
 وصیت علی علیه
 السلام
 از حضرت
 وصیت علی علیه
 السلام

الشیخ...

جلد سیم از کتاب دو نیم ناسخ التواریخ در وقایع آقا یسبح

۵۳ موجود اینست مقود کند و پیرهنیز از سر کشی مرکب لجاج و تمحل کن نفس خود را برادر خود هنگام بریدن او از توبه پوستان با او حکام منع و بیگانهی او بلا طفت و خویشاوندی و هنگام نخل و صفت او بگراست و عظمت و هنگام دوری و مبادت نزدیک و قربت و هنگام درستی و نکویش بزمی و پورشن و هنگام جرم و جبریت بتفقد و معذرت و باز نمودن افعال نکو حیده او را با خلاق پسندید چند که کوفی تو بعد فرما پذیراونی و او خداوند نعمت است و پیرهنیز از انگارین صفات ستوده را بیرون جای خود بجای نمی و بانا کن و نا اطلاق کار بندی و گران باش که دشمن دوست ما دوست گیری تا واجب کند که دشمنی داشته باشی باز گیر خالص صاحب از برای خود خواه در ترا و سبک نماید و خواهی شت شمارد و فرزند خود چشم خود را چه من نکشیدم هیچ شرتی شیرین تر از آن در عاقبت امر و لذت تر از آن در پایان کار و نرم باش با آنکس که با تو در شتی کند تا موجب تق و نرمی و کرد و وجود کن با دشمن خود اگر دوست نشود مگر از آنست که علاوه احسان تو بر کردن و سپارید پس اگر اراده کنی بریدن از برادر خود چیزی از برای پوستان بجای گذار چه تواند شد که روزی از برهنی باز آید و آن بقیه که بجای گذاشته باشد یا بخت او بریده کرد و او بکس در حق تو سبکی کنی کافی بر دوگان او را با یقین بپوسته کن حق برادر خود را تباه کن در ادای حقوق او و تقصیر مغفای تمام لا محتمل که در میان ما دوست چه گاهنی که جانب او دست باز دهی برادر تو نخوا بود و نباید که اهل تو بدخت ترین مردم باشد سبب نارسانی تو در اصلاح حال ایشان و صحبت کسی با طلب کن که تو در هر باب شد و یا که برادر تو چند آنکه در بریدن از تو پیشی گیرد پوستان تو بر طعنت او پیشی جوید و چند آنکه در میان و رحمت تو چیر دستی کند همان تو بر شت فرونی نماید و باید که علم ظالم از از جویشتن بزدن شمارنی نیر که ظالم زبان خویش کند و تو در آنسری بودی را بجرم رویت کسی که در سرای جاوید تو را شاد دارد تو اور غمگین سازی و اعلم بانقی آتاکم الی ذلک و ذلک عظیمه و ذلک عظیمه فان انت کذ فانه انا که ما افع الخسوع عند الحاجة و الجفاء عند الغنى انما لك من ذنبا که ما اصلحنا و ان کنت جازعا علی ما نقلت من بدتک فابرج علی کل ما کتبصل الیک اسندک علی ما لک من بماند کان فان الامور اشباه و لا تکتون بین لا تنقمه العنة الا اذا بالعت في ابلامیه فان الدافل یحیط بالادب و البهائم لا یحیط الا بالاعویط لظح عنک ذاد ان العنوم بغزائم الصبر و حین الیبعین من فرك العصد جازا لصاحب غیب و الصديق من صدک غیبه و الله سربك العی رب بعید افریب من فرب و فرب بعید من بعید و الفرب من لم یکن له خلیف من فقد الحق ضای مذ هبه و من انصر علی ذلک و اوتی سبب اخذت به سبب ببتک و بین الله سبحانه و من انبیا لک فهو عدو ک مذ بکون الناس اذا کما اذا کان الطع هلاکا لبس کل عورة نظهر و لا کل فرصة نصاب و ربنا اخطا البصیر فصد و اصاب الا غی شدت ایتر الترت فانک اذا ایشنت لعیلة و خطیئة الجاهل تعدک صلاک الغافل من امین الزمان خانه و من اعظله اهانه لبس کل من دعه اصاب اذا انهر السلطان فقهر القان سل من العی قبل الظوی و عین الجار قبل الذار میفرماید بدان ای پسر کن که روزی بر دو کوزه است یکی آنست که تو از در حرم و هوا طلب میکنی و دیگر زرقیست که خدا از بهر تو نهاده و او ترا طلب میکند و چند که توبسوی او و نزوی او بسوی تو میاید و چه در شت است فروتنی در نزد حاجت و سخت نکو حیده است سخت ملی هنگام تو آنکری همانا کافی است تو را از دنیا چیزی که بدامعاش کنی اگر پشیا نباشی بر آنچه از دست تو بیرون شد واجب میکند که شکیبا نباشی چیزی را که بر آن دست نیافتی پس بر هر دو آن خرج کن این مرد و مانند یکدیگرند و از آن مردم باش که العالی بند و موعظت در تو سود نکند الا کلمی که از زبان پیرفتن پذیرای پس چو

قصرات انجیبت
نام

ایضا گفته

کتاب شهادت از کتب امیر المؤمنین علی علیه السلام

با صفای اندرز و پند او بس شود و چهار پیمان ز رحمت آریانه و بند نمود کرد میفرماید عزم و اندوه را بفرمودی بخیالی و حسن بعین که
 خدای برون حکمت مقدر داشته دفع همی ده و آنکس که ترک عدل و اقتصاد گفت همکار شد رفیق و صاحب کسی است که موافق و
 مناسب باشد و دوست خالص کسیست که حضور او با بغیبت موافقت کند و بدان که هوای نفس هر دست نایب است چه چشم
 عقل را نایب کند چه بسیار بیگانگانند که دعایات از خویشاوندان نزدیکترند و چه بسیار نزدیکانند که هنگام زمان از بیگانگان
 ترند و بدانکه غریب آنکس را گویند که او دوستی نباشد و آنکس که از راه حق بگشت کند گناه او بر عی و سخی افتاد و آنکس که از اندام خود
 فروزی بخرد آنقدر او مرتبت که او راست بر روی بیاید و بدانکه حکم چیرگی بدانان توانی بود پس است که در میان تو و خداوند است
 و دوست کبر آنکس را که در انجام حاجات تو بیایست بلکه او دشمنی باشد و آنجا که طبع موجب هلاک شود یا سزاوارش نجات شمار
 نیست از برای محارب هر برهنه جانی که از خصم دیدار کند و ستوش تیغ کبار فرماید و نیست از برای هر خنجر فرصتی که اصابت آرزوی
 خویش نماید بسا باشد که بصیر در اصابت خود خطا کند و کور تیر بر نشان زند و دیگر مردمان کار تا خیر افکن چه آنجا که بخوبی
 قبیل توانی کرد و بدانکه بریدن از مردم جاهل چنان سودمند است که پیوستن با مردم عاقل و آنکس که روزگار را این داند با او خیانت
 کند و آنکس که نزد کش شمارد خواهد بود و نیست هر کار را که خدمت بر هفت ند و بدانکه چون اندیشه پادشاه در حق رعایا فاسد شود کار
 رحمت تمیز کرد و چه خداوند نگاه حال تباری حواله عایا را به نیت پادشاهان مربوط داشته آنجا میفرماید نخست رفیق این همسر
 نیکو مغز طلب کن پس بسیار شو و نخست همیایه نیکو بوی آنجا جستیار و اگر کن چه گفته اند از رفیق ثم الطرق و ابحار ثم الذرانی
 آن تذکره من الکلام ما يكون مضحكا وان حكمت ذلك عن غيرك و انا لا ومثاودة النشاه فان و انهن
 الى ايقن و عزمهن الى و هن و الكف عليهن من ابصارهن محجابك اناهن فان شددة الجحباب ابى عليهن
 و لئن خرجن باشد من اذخالك من لا يوثق به عليهن و ان اسقطت ان لا يعرفن غيرك فاقبل ولا
 تمليك المرأة من امرها ما اجاود و نفسا فان المرأة دنجانة و انت بطهر مائة و لا تقدي بكر امينها نفسا فلا
 نظيعها في ان تشفع لغيرها و اياك و التغاير في غير موضع غيره فان ذلك يدعو الضمير الى السقم كالبرية
 الى الرب و يجعل لكل انسان من خديك عملا تاخذ به فانها اجرة ان لا يثوا كلوا في خديك و
 اكرم عيرونك و اتهم جنالك الذم اليك شبر و بذلك التي فيها اصول اسودع الله بينك و دنياك
 و اسئله جزا الغضا لك في العاجلة و الاجل و الدنيا و الآخرة انشاء الله و حدة میفرماید بر سر
 سخنان خنده انگیز که چند از دیگر کس حدیث کنی و بر سر از رای زدن از زبان چهرای ایشان فاشند دست و عزم ایشان سست است
 و باز نشان ایشان از پس حجاب چه رحمت حجاب بقر و پانده تراست بر ایشان نیست بیرون شدن ایشان سخت تر از زرد بودن
 تو بر ایشان کسی را که مستعد نباشد و اگر توانی چنان کن که غیر از تو کس را شناسد و نداند و او را بیرون ضرورت خود صاحب می و
 خداوند شیئی مفرمای چه زمان از بهر لذت و تمتعه نه برای حکومت کار گذاری و رعایت کن چشم ایشان را بیدل عطیت و کسوت
 و بطع میسند از ایشان که غیر خود را شفاعت کنند و بر سر از آنکه خیرت بری آلوده تمت کنی زرا آنجا که نه جای خیرت نه هنگام
 تمت چاین که در در دست دانا ندرست کند و پارسا ربه کاری افکند و امور خود را در میان خدام خود بخش کن هر کار را خاص
 خادمی فردا تا انجام امور تو را خدام تو بایکدی بگریزاند و زیبا فرشت هر کار را از مردمی شناخته باز پرسش توانی کرد و خویشاوندان
 خود را کرامی بدان که بجای پال تواند و غیر وی ایشان طیران توانی کرد و اصل تو و نسب تو را ندانند و هر سخام مفاخرت با چار ایشان

حضرت
 وصیت علی علیه
 السلام
 از کتاب شهادت
 امیر المؤمنین
 علیه السلام
 در بیان
 آداب
 معاشرت
 و اخلاق
 بسیار
 است
 به بطور
 و سبک آله

جلد سیم از کتاب و نیم ناسخ التواریخ در وقایع اقالیم سیم

بازگردی دوست تو اندک دشمنی از بدست یاری ایشان پامال کنی اکنون بین و دنیا می تو را تبر و خداوند بودیست که هشتم و از خدا
خوبتر شدم که در روزگار حال استقال و در دنیا و آخرت سبکو تر حکم در حق تو بر اندیشا یا نه تعالی
ذکر وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام در تقویض اموال خود با امام حسن علیه السلام

وصیت
امیرالمؤمنین علیه السلام
با امام حسن علیه السلام

امیرالمؤمنین علیه السلام
در تقویض اموال خود
با امام حسن علیه السلام

هَذَا مَا أَمَرَهُ عَبْدُ اللَّهِ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فِي مَالِهِ ابْنِغَاءَ وَجِهَ اللَّهِ لِيُؤْتِيَهُ بِهِ الْجَنَّةَ وَتُعْطِيَهُ
الْأَمْنِيَّةَ فَإِنَّهُ يَقُولُ بِذَلِكَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بِأَكْلِ مَيْدَةٍ بِالْمَرْوِفِ وَبِنَفْسٍ مِنْهُ مِنَ الْمَرْوِفِ فَإِنَّ حَدِيثَ الْحَسَنِ
حَدَّثَ وَحَسْبُ حَجَّةٍ فَأَمَّا بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ وَأَصْدَرَهُ مَصْدَرُهُ وَإِنَّ لِابْنَةِ فَاطِمَةَ مِنْ صَدَقَةٍ عَلَى مِثْلِ الَّذِي كُنْتُ
عَلَيَّْ وَإِنَّهَا جَسَلَتْ الْغِيَامَ بِذَلِكَ إِلَى ابْنِي فَاطِمَةَ ابْنِغَاءَ وَجِهَ اللَّهِ وَفَرِيئَةً إِلَى رَسُولِ اللَّهِ وَتَكْرِيماً لِحُرْمَتِهِ وَتَسْرِيَةً
لِوَصْلِيَّتِهِ وَبَشْرُطٍ عَلَى الذَّمِّ بِجَهْلِهِ إِلَيْهِ أَنْ يَبْرُكَ الْمَالُ عَلَى أَصُولِهِ وَبِنَفْسٍ مِنْ ثَمَرِ حَبْتِ أَمْرِهِ وَهُدًى لَهُ
وَأَلْبَيْحٍ مِنْ أَوْلَادِهِ عَيْلٍ هَذِهِ الْفُرْجُ وَدِيَةٌ كَيْفَ تَشِكَلُ وَأَوْضَاعُ عَرَسَاتٍ مَنْ كَانَ مِنْ أُمَّةٍ لِي الْأَطْوَفُ عَلَيْهِمْ
لَهَا وَكَذَلِكَ أَوْ هِيَ حَامِلٌ مِمَّا تَشِكَلُ عَلَى وَأَيْهَا وَهِيَ مِنْ حَيْطَرٍ فَإِنَّ مَاتَ وَكَذَلِكَ أَوْ هِيَ حَبْلَةٌ فَتَبْقَى عَلَيْهِ قَدْ أُفْرَجَ عَنْهَا
الرِّقْتُ وَحَرَّرَهَا الْعِنُقُ بِغَيْرِهَا يَفْرَأَنُ كَرَامِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِدَالٍ خُودِ طَلَبِ الْمَرْضَاتِ أَنْتَهُ تَامِرَادٍ بِهَشْتِ آوَرُ وَوَأَرِشَ عَلَانِ كَنْدِ بِرَكَمِ
وَرَامَالٍ مِنْ قَرْنِ مَنْ حَسَنٍ تَوَلَّى بِأَشَدِّ وَجَانِكُمْ خَدَايَ خَوَابِ سَبْكَ لَوْنِي بِخُورِ وَوَاتْفَاقِ كَنْدِ وَكَرْحَسَنِ وَوَأَعِ جِهَانِ كُوَيْدِ حَسَنِ وَبَعْدَ مَا
وَرْتَقِدِيمِ بِنِ امْرِئِي كَنْدِ وَكَارِجِيَانِ كَنْدِ كَمْ حَسَنٍ كَرْمِ بِأَشَدِّ وَبِهِرَةِ اَوْلَادِ فَاطِمَةَ زَامَالٍ مِنْ خِيَانَتِ كَدِ وَبِرِ قَرْنِ مَنْ مَرَسْتِ كَنْدِ
اَيْنِ مَرَبِ بِسِرَانِ فَاطِمَةَ اسْتِ از بهر رضای خدا و قربت به رسول خدا و نگاهداشت حشمت و حرمت او و بزرگ شمرن و وصلت و پیوند او
شرط است که متولی اموال او و اموال او در بحال خود و اتفاق کند بد آنچه مامور است از منافع آن و بداند که نباید فروخت بخلها می جز ما
این مزرع و قری را خواه بزرگ و خواه خرد چند انکه این در حیان نبوه شود و نظاره کن آن را رضی ما از آنچه پیش دیده اند باز نشاند
و از کیزان من آنانکه با من بودند اگر او را فرزند ملی است یا حامل بر فرزند ملی است بیاید حانله بزرگ بد خویش بود و لغت خویش بود

و اگر آفریند میرد و کثیرنک بلانداز قید قنیت آزاد است

ذکر خطبه که امیرالمؤمنین علیه السلام خبر از شهادت خویش

أَيُّهَا النَّاسُ كُلُّ أَمْرٍ لَإِنِّي مَا بَقِيَ مِنْهُ فِي قَرَارِهِ وَالْأَجَلُ سَانُ النَّفْسِ الْهَرَبِ مِنْهُ مُوَأَانَهُ كَيْرَ أَطْرَدَتْ
الْأَبَامَ أَعْمَهُمَا عَنِ مَكُونِ هَذَا الْأَمْرِ قَابِي اللَّهِ إِلَّا إِخْفَانَهُ هَبْهَاكَ عِلْمٌ وَفَرِيئَةٌ أَمَا وَصِيَّتِي فَأَنَّه لَأَنْتُمْ كَوَا
بِهِ شَيْئًا وَحَدًّا فَلَا تَضِعُوا سُنَّةَ أَهْلِكُمْ وَهُدًى الْعَوْدِينَ وَأَوْفُوا وَهُدًى الْمُصْبِحِينَ وَتَحَلَّوْا كَمَا ذَمَّ مَا لَمْ
تَشْرُدُوا وَاجْعَلْ كُلَّ أَمْرٍ مِنْكُمْ بِجَهْلٍ وَدَعُ حَقِيقَةَ الْجَهْلِ رَبِّ رَجْمٍ وَدِينِ قَوْمٍ وَإِمَامِ عَلَيْهِمْ أَنَا بِالْأَمْرِ
صَاحِبِكُمْ وَأَنَا الْيَوْمَ عَيْزَةٌ لَكُمْ وَوَعْدًا مِمَّا رَكَمَ عَقْرُ اللَّهِ لِي وَلكُمْ إِنْ تَشِبُّوا لَوْ طَاهُ فِي هَذِهِ الْمَرْكَةِ فَذَلِكَ لَنْدِ
إِنْ لَنْدِ حَيْضِ الْقَدَمِ فَأَنَا كَتَابٌ فِي أَهْلِي وَأَعْمَالِي وَمَهَبِي بِرَبِّجِ وَتَحْتِ ظِلِّ عَمَامِ أَصْحَابِي الْجِيَوْمِ مَسْلُفِيهَا وَعَفْلِي
الْأَرْضِ مَحْظِيهَا وَأَنَا كُنْتُ جَارًا بِجَارٍ وَرَكْمٌ بَدِيءٌ أَنَا مَا وَسَعْتِ بِنُورِ مِيجَةٍ خَلَا نَسَا كَنْدِ بَعْدَ حَرَالِ وَضَامِنَهُ
بَعْدَ نَطْوِ لِي عَيْظِكُمْ هُدًى وَخُفُونِ سَاطِرِي وَسَكُونِ أَطْرَافِي فَإِنَّهُ أَوْعَطُ لِي لِي بِنِ مِنَ الْمَنْطِقِ الْبَلِيغِ وَالْقَوْلِ
الْمَشْمُوعِ وَذَاعِي لَكُمْ وَذَاعَ أَمْرُهُ مُرْصِدًا لِلْيَلَاءِ فِي قَدَامِ رُونَ أَنَا مِمَّ وَكَيْفَ لَكُمْ عَنِ مَوَارِثِهِ وَتَعْرِفُونِي بَعْدَ
خَلْوِ مَكَانِي وَفِيَامِ عَيْزِهِ مَغَابِي بِغَيْرِ مَا يَمْرِيَانِ بَدَانِ كَمْ مَلَاتِ مِيخِي مَرَكَا اِكْرَجِدَا زَمْرِكُمْ كَرِيئَةً اِبِدِ وَجِلِ خَدَايَ مِيدَا

علی علیه السلام در خبر
شهادت خود

خطبه که امیرالمؤمنین علیه السلام
خبر از شهادت خود

وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام
با امام حسن علیه السلام

امیرالمؤمنین علیه السلام
در تقویض اموال خود
با امام حسن علیه السلام

جلد سیم از کتاب دوتم ناسخ التواریخ در وقایع اقالیم سیمه

۹۹۱ از اصحاب عبدالله بن باهنر و جمیع اصغر بن خوانند و ایشان را بن صفار نسبت کنند و بروایتی از کثرت عبادت حضرت و ج
 یافتند و بصغر به طبق شدند و بر خیز را همیشه نمایند چایشان از اصحاب بیس بودند و دیگر کجذات ایشان شوند بنجده بن
 عامر مخفی و دیگر عبادده و ایشان شوند بعد از کیم بن عجم و اما از ارقه از اجتماع نزد کربله بودند و در ایام عبدالله بن زبیر در کربله
 و بعضی از بلاد فارس و کرمان غلبه بستند و اصحاب پس هم میخیزند و جابرو و حجاز خروج کردند و در زمان ولید بن عبدالملک
 کشته شدند و عبدالله بن باهنر در عهد مروان بن محمد مقتول گشت و دیگر ثعالبه که منسوب به ثعلبه بن عامرند با بجه نزدیک به دست فرقه
 شدند و دیگر هم جماعتی چه اکانه طبق یعنی کشته چنانکه انشاء الله ذکر خروج هر جمعی در جای خود بخارش خواهد یافت و اینجمله چنانکه در کل
 میر و مسطر است بعضی را سایرین و بر خیز قاعدین خوانند اما سایرین اما آنکه در نهر و ان با علی علیه السلام رزم زدند و عرضند که
 شدند و قاعدین که در نهر ازین بحساب بر میآمدند در کوفه توقف کردند و از جای خویش نگرند و آنکه در نهر و ان چنانکه مردم شمشیر
 زایت مان آمدند از قتل نجات یافتند در مراجعت بجانب کوفه از علی علیه السلام سبقت گرفتند عبدالرحمن بن محمد بن عبدالله بن
 بعد از ورود کوفه با قاعدین کوفه پیوستند و همی گفتند ما با علی قتال نمیکنیم و در رکاب او هم با دشمنان و رزم میزنیم بروایت کامل است
 از قبیله بنی سعد بن زید مناهه مستور و نیز از آنجا گفت که انان یافت از نهر و ان مراجعت کرد و بعد از ورود کوفه دیگر ناره تمسج
 نمود و خوارج را انجمن ساخته در میان ایشان پایی شد **فَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ آمَنُوا أَن لَا يَأْتِيَنَّكُمْ عِبَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا قَدْرًا
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَاللَّهُ وَسَلَّمَ أَنَا نَابَا لَعْدَلٍ مُتَلَاتِمًا مَفَالَنَّهُ مَبْلَغًا عَن رَّبِّهِ نَاجِحًا لَأَمْنِهِ حَتَّىٰ قَبَضَهُ اللَّهُ**
مُخْتَارًا نَحْنُ أَرْأَيْتُمْ قَامَ الصَّيْبُ فِضْدَقٍ عَن نَبِيِّهِ وَقَالَ مَنِ ارْتَدَّ عَن دِينِ رَبِّهِ وَقَدَرَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ
فَرَزَ الصَّلَاةَ وَالزَّكَاةَ قَرَأَى تَعَطَّلَ إِحْدَاهُمَا طَعْنًا عَلَى الْأُخْرَى الْأَبْلَغُ عَلَى جَمِيعِ مَنَازِلِ الدِّينِ ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ
مَوْفُورًا ثُمَّ قَامَ بَعْدَهُ الْفَارُوقُ فَصَرَّفَ بَيْنَ الْحَيِّ وَالْبَاطِلِ مَسْوَبًا بَيْنَ الثَّائِبِ لِأَثْوَرِ الْأَفَارِيهِ وَالْمُخْتَارِ
بَيْنَ دِينِ رَبِّهِ وَهَذَا أَنْتُمْ تَعْمَلُونَ مَا أَحَدْتُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ وَفَضَّلَ اللَّهُ الْجَاهِدِينَ عَلَى الْفَاعِلِينَ لِحُرِّ
عَقْلِنَا بَعْدَ زُحْمِ خَدَاوَدٍ وَدَرَسُوهَا كَفْتِهَا رَسُولُ خَدَاوَدٍ بَيْنَ كَارِ بَدَلٍ كَرْدٍ وَاحْكَامِ خَدَاوَدٍ رَادٍ شَرِيحَتِ رَضِيحَتِ امْتِ بِلَاغِ
وَجِهَانِ كِرْتِ تَوَلَّى دَادِ زِمْسِ أَوَابُ كِرْسَايِ شَدَّ وَبَرَسْتِي كَارِ كَرْدٍ وَدَر تَقْوِيمِ دِينِ بَامِرْتَدِينَ مَعَالَمَتِ فَرْمُودِ حَكْمِ صَلَاةٍ مَابَا زَكَاةٍ بَرَابَرِ
وَبِنْمُودِ كِرْتِ تَعَطَّلِ مِرْكِي تَكْرِيبِ أَنْ يَكْرَأُ بَلْكَ تَكْرِيبِ تَامِ شَرِيحَتِ عِي دَر كَشَفِ عَمْرِنِ مَخْلَابِ كَارِ بَدَسْتِ كَدِ وَفَارُوقِ حَمْرِنِ
بَاطِلِ شَدَّ وَدَر مِيَانِ مَرُودِ طَرِيقِ سَاوَاتِ مِشْرِ اَشْتِ وَخُوشَاوَدَانِ خُودِ بَرَادِ كِرْسِ تَقْضِيلِ كَمْدِ اَشْتِ دَر دِينِ خُدَاوَدِ شَرِيحَتِ حَكُومَتِ
كَمْرُودِ چَانَكِه بَمَكَانِ آكَابِدِ كُنُونِ بَدَايِنْدِ كِه خَدَاوَدِ دَر كِتَابِ كِرِيمِ مَجَابِرِنِ اَبْرَقَاعِدِينَ تَقْضِيلِ نِهَادِ لَاجِرْمِ وَاجِبِ مِجْدِ كِه غَمِ خُوشِ حَمْرِنِ
وَ بَاعْدَادِ كَارِ پَر دَا زِيدِ وَ مَخَالِفَانِ بِنِ دَا زِيحِ وَ بِنِ بَرَا نَزِيدِ اَي نَوْقِ جَمَاعَتِي اَز خَوَارِجِ بَدَا سْتَانِ شَدَّ اَز كُوفِ پَر وُنِ شَدَّ وَ دَر
سِجْلِه مَسْكِنِ كَرَفَشْدِ وَ مَرُورِ اَز قَبِيلَه طَلِي بَر خُودِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّهِ السَّلَامِ حِكْمَتِ كَسْرِ مِشَانِ فَرَسَاوَدِ كِه اَز اِيْنِ قَضَرِ وَ شَرِيحَتِ
دَسْتِ بَا زَوَادِ يَدِ وَ بَا جَمَاعَتِ پُوسْتِه شُودِ اَي شَانِ پِنْدِ وَ مَوْعِظَتِ اَنْخَضَرِ اَوْ قَتْلِ كَمْدِ اَشْتِ وَ مِجَانِ بَر جَا يِ مِغِيمِ بُو دَنْدِ لَاجِرْمِ
اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّهِ السَّلَامِ كَرُوبِي اَز لَشْكِرَانِ اَز اَمْرَانِ كَر دَا بَر اَي شَانِ مَخَضِرِنِ بُو دَنْدِ وَ بَر خِزِرِ كِشْتِ وَ بَر خِزِرِ پَر اَكْنَدِ سَاخْتِه اَز اَكْنَدِ كَا
كَرُوبِي بَكِه شَا فْتِه عِبْدِ الرَّحْمَنِ بِنِ مُحَمَّدِ نِزَا اَي شَانِ حَاضِرَكِه بُو دَنْدِ اَخْوَارِجِ كِه دَر مَكِه جَا يِ دَاشْتِنْدِ مَرُورِ فَرَا مِ مِشْدِنْدِ وَ اَبْجِنِي خِشَا
وَ بَر كَشْتِ كَانِ نَهْرُوانِ مِ بَكِرِ سِستِ كِرْدِ اَبْجِمِ سَمْنِ مِ مِ كَرُودِ وَ دَر طَلِي سَمْنِ مِ مِ كَفَشْدِ حَلِي وَ مَوْبِ كَارِ اِيْنِ اَبْتِرَا پَرِ شَانِ سَاخْتِه اَكْرِبِ
قَتْلِ شَانِ سِتِ جِيَا فِئْتِمِ وَ بَر دُورِنِ اَبَا سَمْعِ دَر مِ كَمْدِ رَا نِيدِ مِ اِيْنِ اَمْتِ اَز رَحْمَتِ اَي شَانِ اَسُودِه عِيسَا مِ مَرُودِي اَز قَبِيلَه اَبْجِنِ

خطه مستور
که درین خروج است

ادب است

کتاب شهادت از کتب امیرالمؤمنین علیه السلام

برداشت و گفت سوزند با خدای عمر بن العاص کم از ایشان نیست بلکه اصل فساد و خنقته اوست پس سخن بر این نهادند که هر
 تن را بیاید کشت عبد الرحمن بن عجم از قیله مراد از آن کینه گفت قتل علی را از من بخواهید که شمارا مطمئن خاطر میدارم که من در انجام
 کشت حجاج بن عبد الله الصیرمی معروف بمرکب بن عبد الله گفت که من تیر بز خویشتم واجب داشتم که موی را با تیغ در کذا نم داد و بر
 بنی العنبر بن عمرو بن مسمی معروف بعمرو بن العاص را دستخوش شمشیر سازد چون سخن بگویی کردند و این
 مواضع را حکم نمودند آنگاه رای زدند و گفتند اگر از این سه کس یکی را بکشند و آن یکی که زنده بماند خویشتم را از غفلت و حلیت
 و ایادی و زمام ملک بدست گیرد و مردم را بیکت چوب براند واجب بکند که چنان بیچاره را ساخته کنیم که هر سه تن در شب طبع در
 یک ساعت کشته شوند و سخن بر این نهادند که در شهر رمضان که ایشان با چارند که حاضر مسجد شوند و با جماعت نماز گذارند در پیشانی
 و کار بسیار آنگاه کشف نیکو ز عیدیم شهر رمضان است که کار مسجد و منبر را وقتی بکیر است با بچه در پایان کار تقریر رفت که در
 شب نوزدهم شهر رمضان بهنگام نماز با دعا و در انجام این امر اقدام کنند پس بگید که را و ادع کرده حجاج بن عبد الله طریق شام کفر
 داد و بیه سفر مصر کرد و ابن عجم بجانب کوفه روان گشت و هر سه تن شمشیر خود را مسموم ساختند و مکنون خاطر را مکتوم داشتند
 و در انتظار روز میآید و بی روز شمرند تا که یک شب نوزدهم شهر رمضان برسد با دعا و ان برکن بن عبد الله با شمشیر زهر آلود
 حاضر مسجد شد و در میان جماعت از پیش پشت موی جای کرد و آنگاه که موی بر سر سجده نهاد تیغ بکشید و بر جانش او فرود آورد
 و نخی کوشید او را از استخوان باز کرد موی با نگی داد و در محراب با قدامردمان در هم ریخت و بر کرا بگرفت و موی را حمل داد
 بسرای آوردند پس برکن را حاضر ساخته فرمان او تا سر از تنش برگیرند گفت اللان البشاره موی که گفت چیست آن بشارت کز
 دست گفت هم در این صبحگاه علیه بکشند اکنون بفرمای مراد جمنی از بازو دارند تا گاهی که خبر باز رسد اگر کشته باشند هم حق
 من حکم تراست و اگر کشته اند من با تو عهد حکم میکنم که مردم و علی را بکشم و باز آیم و دست خویش در دست تو نم تا اگر خواهی بکشی و اگر نه
 بجستی موی بفرمود تا او را با زرد او در جمنی از بود تا گاهی که خبر رسید که علی علیه السلام بکشند این وقت بر تو عمل
 بن شد بشکر آن قتل علی او را با کردند لکن در کتاب کامل مبرداست که حکم موی دست چپای او را قطع کردند و در ساختند بر
 بن عبد الله عداوی خویشتم پرداخت تا ببیند بدست کرد آنگاه از شام کوچ داده شهر بصره آمد و در آنجا اقامت حسابینا
 بود تا سلطنت عامه خاص موی کشت و زیاده بن ابی رجا حکومت عراق فرستاد این وقت برکن بن عبد الله فرزندی آورد و زیاده
 ابی این بد است گفت هرگز روانا شد که برکن بن عبد الله فرزندان او و نسل موی از زخم او منقطع باشد پس حکم کرد تا او را بکشند
 و بروایتی آن زور که ما خود کشت مقول گشت اکنون بقتله موی باز کردیم چون او را بگری آوردند در بسترهای دادند طیب حاذق جان
 کردند چون طیب در جراحتی نگرست گفت این زخم را تیغ زهر آلود کرده اند و عرق نخاع را آسیب رسیده اگر خواهی این جراحت
 بهبود پذیرد و نسل منقطع شود باید با آن تفته موضع جراحت را داغ کرد آنگاه بعد از آنست و اگر چشم از فرزند تو دید چه با مشروبات
 معالجی توان کرد موی گفت مرا آن تاب توان نیست که بر حدیده محامه شکیبا باشم و چشم من بد فرزند من بد خویشتم زیاده
 عبد الله روشت و ایشان را از جراحتی کفایت کنند پس او را با شراب عقیق مرده و اگر نه تا ببودی یافت نسل او برده کشت
 بعد از صحت فرمان کرد تا در مسجد زهر او مقصود کردند و پاسبانان بگاشت چون مسجد رود و در مقصود او را حاضر است کنند
 کس را بد نیکو جرت قدری نگذارد تا داد و بیه نیز در مصر بود تا شب نوزدهم شهر رمضان برسد پس خویشتم را از بصره قایم بگرد
 کرد و شمشیر مسموم را حایل نموده شبها آنگاه در مسجد جامع جای کرد از قضا و آن شب عمرو بن العاص را مرض قوی لجز و چار کشت و شهادت

زخم زدن
 برکن بن عبد الله
 موی

قتل دادند
 خارجه را بجای آورد
 عاص

جلد سیم از کتاب دیم ناسخ التواریخ در وقایع اقلیم سابع

مسجد رفت پس از قبیل سبزی عامر بن لوی خارجه بن ابی حنیفه را که قصاصت مسدود داشت بجای خود بمسجد فرستاد تا با مردمان بجای کند
خارجه بمسجد درآمد و در پیش روی صف ایستاد و ابته اسما ز کرد و داد و چنان است که عمر و عاص است که ابته پشیمان می کند
از جای برخاست و صف شکافت و پیش شد و تیغ بکشد و بر نارجه زد و آورد و او را در خون غلج پانند و همی خواست از میان بردارد
مردمان انجمن شدند و او را بگرفتند و دست بگردن بسته ببری حمزه بن العاص آید و زدند داد و بگریست که مردمان در بابا مبارک سلام
دادند مکتوف داشت که بجای عمرو بن العاص خارجه را کشته است خالی از دین عمر و او آزاد الله خاریجه گفت من قصد قتل عمرو
بن العاص را کردم و خداوند خارجه را مقول خواست عمرو بن العاص فرمان کرد تا او را با تیغ در کمر زدند داد و آواز جزع نمود و سخت گریست
او را گشتند هنگام مرگ این گریستن چیست گزیدستی کیفر این کردار بفر بلاک و در ایت گفت دادند من از بلاک برسان نشوم و از
مرگ ترسان نگردم بلکه از آن میگریم که بر قتل عمرو و غیره زنگشتم غمده از آنم که برکن بن عبدالله و عبدالرحمن بن محمد برگردن آرزو ساز شو
و علی و معاویه را عرضه دار دارند من بر آرزوی خویش نظر خسته باشم با بچه عمر و بغیر مردمان او را گردن زدند و روز دیگر بیادوت خارجه
حاضر شد چه هنوز از خاشاکه جان مرقی بجای داشت چون بر بالین او نشست خارجه روی با عمر کرد و گفت یا ابا عبدالله همانا عمر
اراده نکرد بفر قتل تو را عمر گفت لکن خداوند اراده کرد خارجه اما عبدالله الرحمن بن محمد قصد قتل امیرالمؤمنین علی علیه السلام بکوفه کرد و در
محل بنی کده که قاعدین خوارج در آنجا حاضری اشعه فرود شد و مردی از قبیله تیم الرباب را بخانه خویش برد و جای او قطام در غمخه
بن شجنه از قبیله تیم الرباب در آنجا سکون داشت و سخت نیکو روی و خشمگین موی بود چنانکه هیچ زرباط و سحاب و صلوات معالی
او همانند به حال نگرفتند و پدر و برادر او را که از جمله خوارج بودند قتل علیه السلام در نردان کشته بود و خصومت او با امیرالمؤمنین علیه السلام
هر ساعت زیادت میشد چون عبدالله الرحمن بن محمد بسری او درآمد و آنجا دلدار او شطوط و لغزیت یادیدار کرد بجباره دل بدوداد و در وصل
بو سال او هر ساعت صبوری اندک گشت لاجرم از زنجوستاری بیرون شد و او را از زرناسونی دعوت کرد قطام گفت ای سیرم
دانت باش که صدق من محلی گزانت اگر تو را نیردی آن محل هست باکی نیست همانا سهرار دریم نقد و کنیزکی و عظامی بایست
داد و زیادت علی ابوطالب بایست گشت بن محمد گفت از شمار دینار در دریم دریم نشوم و بذل عظام و کنیز بخری شمارم کن قتل علی
ابوطالب اگر چه من بقتل بنجام این امر بدین شهر درآمد و او در شب نهم نگر کاری صحبت قطام گفت او را غیل بایست
و دانستد باش که اگر او را کشتی بیا آراش و آسایش مردم کشتی و قلب اشفا دادی و عیش خود را غنا ساختی و اگر کشته شدی جای
بهشت جاودان کردی این علم بر ذمت نهاد که در تعظیم این امر جویشتر داری بخدا نگاه با قطام گفت اگر چه هستی در اینجا بر دست
بوصول مقصود نزدیکتر باشد و من امری چنین خطرناک نمیتوانم با هر کس شمار ساخت بگانی که با من با خواهد شد اگر توانی بر غلبه منی منظر
فرمای از خوشیا و ندان قطام در بیت تیم الرباب مردی بود که او را وردان بن خالد بنیامیدند و از جمله خوارج بود گاهی که نزد قطام
حاضر میشدند مذکره می ساخت که اگر چه هستی و اشتم علی ابوطالب را زنده میکند اشتم این هنگام قطام کس بدو خبر نداد و او را حاضر
ساخت و گفت همواره یاری و معنی محبتی انیک عبدالله الرحمن بن محمد قتل علی را تعظیم نم داده با او چه است شوکار و کام کن ایشانرا
متفق ساخت آنگاه ابن محمد از اقربای خود در قبیله اشجع بن یثرب بن غطفان با شعیب بن کعبه باز خود داد و گفت ای شعیب
توانی که در کسب شرف دنیا و آخرت با من بهیستان شوی و در قتل علی مراعات کنی شعیب گفت یا ابن محمد مادر تو بجزای تو بگریه
اندیشه امری هولناک کرده چگونه بدین آرزوست توانی یافت ابن محمد گفت ای شعیب چندین خوار می و بدول باش در مسجد
جامع کین میارم و هنگام صلوة فجر بروی میارم و او را با تیغ در میزند انم و دل خود را اشفا میخشم و خون خود را با زنجیرم چندان زین

و او را کشته

رسیدن
ابن محمد کوفه قصد قتل
امیرالمؤمنین

کتاب شهادت از کتب امیر المؤمنین علی علیه السلام

سخن کرد که شیب اقولید ساخت و با خود بدست و همه استمان نمود و اورا نیز دیکت قطام آورد و نیز در انرا از اتفاق ۶۷۱
شیب با خود گئی و او پس بر سه تن سخن یکی کردند و در قتل علی علیه السلام سبت نمود اینوقت عبد الرحمن بن ملجم بن شمر بنی مذکر بود

قَلَمَ أَرْمَهُ سَافَهُ ذُو سَمَاحِهِ
كَهْرَ قَطَامٍ مِنْ فَضِيحٍ وَأَعْجَمٍ
مَلَائِكَةُ الْأَيْفِ وَعَبْدُ وَقَبْنَةُ
وَصَوَّبَ عَلِيٌّ بِالْحَسَامِ الْمَسْتَعِمِ
فَلَا مَهْرَ أَغْلَابٍ مِنْ عِلْجٍ وَإِنْ غَلَا
وَلَا فَلَكَ إِلَّا ذَوْنُ فُلَاكِ بْنِ عِلْجٍ

آنگاه هر سه تن از یکدیگر جدا شدند و هر کس سرای خویش میزیست این ملجم سر خویش را پوشیده می داشت و خویشین کمتر با مردم اینس
و جلیس میشد الا آنکه گاه گاهی حاضر مسجد میشد و پند و مواعظت امیر المؤمنین علیه السلام را اصغای می نمود و یکروز قطام گفت این ملجم اگر
وصال بر ایحوی در وفای عهد این قاعد و سماح چیست این ملجم گفت من با دورق خود بیانی نموده ام و عهدی استوار کرده ام
که در شب نوزدهم شهر رمضان غلی و مسویه و عمرو بن العاص را مقتول سازیم اکنون بتظار روز میعاد نشست لکن همواره خویش را سخا
این اندیشه بیشتر باالت حرب میزیست یکروز چنان افتاد که اشعث بن قیس کندهی بن ملجم را در معبر نکوست که شمشیری حمل کرده
عبور میداد گفت ای بن ملجم این شمشیر چیست و حال آنکه ایام حرب نیست فقال ای قی آردن آن اشعث به جز ذوالقرنینی گفت
از بهر آنست که در خاطر نموده ام که شتر این شهر را بدین شمشیر بخرم اشعث بن قیس خدمت امیر المؤمنین علیه السلام چنان بود
که عبد الله بن سلول در حضرت رسول اگر چه در شمار اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام میزیست لکن گاهی در کباب آنحضرت صبا میکرد و
گاهی طریق فتنه و فساد میسر و چنانکه در جنگهای صفین و تعیین حکمین شرح رفت اینوقت چنان است که امیر المؤمنین علیه السلام را از کتو
خاطر این ملجم آگهی رسید بی توانی بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام شاف و صورت حال را بعضی رسانید و گفت قی شجاع این ملجم
خونریزی اورا نکند میدانی از وی نباید این بود و او را باید دفع داد امیر المؤمنین علیه السلام فرمود سخن بصحت میکنی لکن هنوز وقت
بیایان برفه است و وقت زسیده است که مرا مقتول سازد و دیگر چنان افتاد که یکروز امیر المؤمنین علیه السلام بر فراز منبر مردم را موعظه
پند و مواعظت می داشت ناگاه این ملجم که در پای منبر بود سر بر آورد و بی اختیار گفت **وَاللَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ يَا قُدُّوسُ**
و مردم را از زحمت تو راحت میرسانم جماعتی که در پای منبر بودند و سخن شنیدند خاموش نشدند تا امیر المؤمنین علیه السلام بسیاری
خویش مراجعت فرمود پس این ملجم را بگرفتند و دست بگردن بسته بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود این چه صیحه است
که حدیث میکنند و اورا از منبر چپسته آورده ای کلمات را بعضی رسانیدند فقال **مَا هَذَا لَنْي بَعْدُ فَمَا هَذَا هَذَا** یعنی دست
از بازو درید چه او هنوز مرا نکشته است که این خصاص باید بشنید پس او را اگر ندانند تا راه خویش بگرفت اینوقت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود

أَذِيحَاتُكَ وَبَرِيذُ مَنَابِلِي
عَذَابُكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مَوْلَانِي

این شعر را عمرو بن معدی کرب و حقی قیس بن کثوح مرادی گفته است و نام کثوح پیروست اورا کثوح گفتند از بهر آنکه ضربی بر
کثوح اورا رسید و پولوی اورا راحت کرد با بچه اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام از اجساد آنحضرت و اطوار این ملجم خرقان بودند که مباد
روزی کیدی اندیشد و حضرتش را ایسی رساند لاجرم روزی حاضر شدند و عرض کردند یا امیر المؤمنین تو این ملجم را بیکویشناسی
بسیار وقت خبر باز میدهی که او قاتل منست چرا در از من میگذاری و با پارسیده خاطر میدری **فَمَا لَأَنْتَ قَاتِلُهُ** فقال
كَكَيْفَ أَقْتُلُ فُلَانًا كَيْفَ أَقْتُلُ فُلَانًا فرمود چگونه قاتل خود را بکشم یعنی کس قاتل خود را نتواند کشت و نیز میفرماید **إِنَّهُ**
لَمْ يَقْتُلْنِي أَقْتُلْ مَنْ لَمْ يَقْتُلْنِي او هنوز مرا نکشته است من چگونه بکشم کسی که مرا نکشته است این بود تا شرمضمان بر سید که

جلد سیم از کتاب دوتم نامح التواریخ در وقایع اقبال سیم

۲۷۲ انتظار این روز میرد گفت تا از بهرادر میان مسجد خمیده افراخته کردند و برقت در آنجا متکف گشت آنجا این مجسم و شب و دیگر روزها
 طلب داشت و گفت اگر قتل علی را تقصیرم غم داده اید و در وفای عهد یکدل ایستاده اید من در این قبه متکف میباشم همی باید که روزی
 نزدیک من حاضر باشید و در احدی کار و تشدید امر دل یکی کنید تا روز صیاد فرزند آید آنگاه از نزدیک من بروی تبارید و کار
 بسازید از آنسو چون شهر رمضان بسید امیر المؤمنین علیه السلام همه روز حاضر میشد و بر غیر صوم و سباده و مردم را موعظ و خطب
 پند و اندرز میکرد و از دیگر ایام از شهادت خود زیادت خبر میداد چنانکه میفرماید ایتی لا اقلل محاربا و ایما اقلل فتنکا
 و عیلة بقنالی و جل خامل الذکر یعنی مراد رسیدن مبارزت محاربت کس نخواهد گشت بلکه مردن مجبول و خوار مایه ناگاه بر
 من با حقن میکند و مر منافسه بقل میرساند که روی از شیعیان امیر المؤمنین علیه السلام چون از شنیدن این کلمات بر آنحضرت خوفناک
 بودند از برای حفظ و استوار بود مبارکش حاضر میشدند و همه شب بنگران بودند امیر المؤمنین علیه السلام ایشانرا گفت این عالم
 واقحام از بهر حبیب کفشد بر تو بر رسم و همی خواهی بود را حراستی کرده باشم فرمودم از آسب سماوی نگاه میدرد یا از بلا می
 آید ما را بر آسمان است نسبت از برای آنکه اگر ضمنی قصه تو کند او را دفع دهم فرمودی حکم سادوی تفری در زمین روی بنید و آینه
 رخصت مراجعت داد و در ایام ماه مبارک کعبت در خانه امام حسن علیه السلام و کعبت در خانه امام حسین علیه السلام
 بن جعفر افکار میفرمود و از سه لقمه فرون میخوردند در شرح شایسته مسطور است که میرزا از فرزند بجانب فرزندش امام حسن علیه السلام
 نظری کند فقال یا ابا محمد که مضمی من شهرنا هذا فقال ثلث عشرة با امیر المؤمنین فرمود از آینه چند روز گذشته
 عرض کرد سیزده روز پس بجانب امام حسن علیه السلام نکرست فقال یا ابا عبد الله که مضمی من شهرنا هذا یعنی شهر
 رمضان الذم هم فيه فقال الحسن سبع عشرة با امیر المؤمنین فرمود از آینه رمضان چند روز بجای مانده
 عرض کرد هفده روز حضرت پیدای علی علیه السلام و هی یومئذ بیضاء فقال و الله لخصیها بیدها اذا انبعث
 آشفها پس دست بر چینه مبارک زد و سفید بود پس فرمود سو کند با خدای که این موی سفید ضباب شود با خون سرخ و پاره

از بند جنانه و بر بند خلیفه
 عذیرک من خلیفک من مراد

تواند شد که این شعر در کتب بزبان امیر المؤمنین علیه السلام گذشته باشد با جمله این مجسم که حاضر بود این کلمات شنید و از آنحضرت
 و از اصحاب آنحضرت امثال اینکلمات شنیده بود و سخت بر تسبیح و خاموش نشست تا امیر المؤمنین علیه السلام از غیره فرود شد پس
 برخاست و عجلت کرد در برابر آنحضرت ایستاد و عرض کرد یا امیر المؤمنین من حاضر و دست چپ راست من با منست فرمان
 تا دستهای مرا ازین باز کنند و اگر خواهی بغیرای ما سرزتن من بر گیرند فقال علی و کف اقللک و لا ذنب لک و لو
 اعلم انک فایلی که اقللک و لکن هل کانت لک حاجنة یهودیة فقال لک یومئذ من لا یام
 باشیون غایب ناقد نمود امیر المؤمنین علیه السلام فرمود چگونه تو را میکشم و حال آنکه جرمی و جبررتی نداری و اگر دهمتم که تا کنونی
 هم تو را نکشم لکن کجوی از وجودان تو را بجهنم زنی حاضر بود روزی از روزها ترا خطاب کرد که ای برادر گشته شتر نمود
 عرض کرد چنین بود امیر المؤمنین علیه السلام دیگر سخن نگردد بر مرکب خویش سوار شده جانب برای خود گرفت هم در این ایام چنان
 افتاد که یکروز اشعث بن قیس که همواره با امیر المؤمنین علیه السلام طریق نقاق میبرد بر سرای آنحضرت آمد و اجازت بازخواست
 قبر او را رخصت و خول نهاد اشعث بر اشعث و شتی بر روی قبر زد چنانکه از بینی او خون برفت اینوقت امیر المؤمنین علیه السلام از سر
 بیرون شد و هو یقول مالی و لک با اشعث لانا و الله لو بعید یغیب ثم تنک لا فشرک شعیر الیک کنایت

از کتب و غیره

کتاب شهادت از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

از آنکه وقتی که حجاج بن یوسف ثقفی در این شهر فرماز و او شود دست ظلم و جوار استیمن بیرون کند و حکم را بر وی این گشته
 حیا است و بی اندامی نماید گفتند یا امیرالمؤمنین کیت استلام تعیف قال خلاصم اللهم لا یبقی اهل الذم القرب الا
 اذ خلاصم ذکلا فرمود خلاصت از تعیف که هیچ خانه و قید از عرب بجای نمیکند الا آنکه ایشان از ذیل و زبون بکنند گفتند
 مدت حکمرانی او چند است قال عیشین این بطنها فرمودیت سال اگر ما بی چند کم باشد و آنحضرت از این کلمات اخبار از
 و خاریب فرمود با بجز پنج شمش از طرف من قبر زیادت گشت و با این علمم که خصمی اورا با امیرالمؤمنین علیه السلام استیمن
 آغاز مردانی و مطلق نهادند آنکه او همراهی هم از گشت این بود تا شب چهارشنبه قزویم شهر رمضان بر رسید نظام این
 و شب و دیگر فردا از پیش خواست گفت بهنگام میعاد تنگ تمام امرا که تنگ میند و بافته خندار از حاضر
 ساخت در سینه ایشان استوار است و شمشیرهای زهر آلوده را بدو تا حامل کردند و گفت چون مردان مردانها از دست
 میسرید و چون بهنگام رسید وقت ما از دست باز میند و از آن سوی امیرالمؤمنین علیه السلام استیمن شد و بیست و پنج
 قصه اسمعیل بن عبدالله که در شب شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام حضرت علیه السلام را دید کرد

قصه
اسمعیل بن عبدالله

اسمعیل بن عبدالله در شمار صحابه رسول خدای صلی الله علیه و آله بود و وزیر که عثمان بن عفان اکتشاد از اختلاف کلمه و طوفان
 فتنه بیناک شد از بیرون شهر کوفه میوزد و کنار بگر اختیما کرده از صاحبت مردم اعتراض حسبت سالی چند بنیگونیست
 یکشب چنان اتفاق افتاد که مردم محبته بودند حکم حاجی از منزل خویش بیرون شد مردی در ساحل بحر کسبت که با خدای خویش
 از در ضاعت آغاز مناجات فرمود اسمعیل خویشتر او پیشیده دهشت و شنید که آن مرد ای بخدا ترا بصوتی عزیز همی که در حقیقت
 الصَّحْبَةُ يَا خَلِيفَةَ النَّبِيِّينَ يَا اَوْثَمَ الرَّاحِمِينَ الْبَدِيَّ الْبَدِيَّ الَّذِي لَيْسَ مِثْلَكَ شَيْءٌ وَالذَّامِ الْغَيْرِ
 الْغَائِقِلِ وَالْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ اَنْتَ كُلُّ بَوْمٍ فِي مَشَانِ اَنْتَ خَلِيفَةُ مُحَمَّدٍ وَنَاصِرُ مُحَمَّدٍ وَمُفَضِّلُ مُحَمَّدٍ
 اَسْئَلُكَ اَنْ تَنْصُرَ وَصِيَّ مُحَمَّدٍ وَخَلِيفَةَ مُحَمَّدٍ وَالْعَالَمِ بِالْفَيْضِ بَعْدَ مُحَمَّدٍ اعْطِفْ عَلَيْهِ وَيَضِرْ اَوْ
 نُوْقَهُ بِرُحْمَةٍ مِثْلِي كَيْفَ تَعْتَمِدُ اَيُّ بَتَرِيْنٍ مَسَاجِدَ اَيُّ خَلِيفَةٍ يَغِيْرُ اَيُّ اَرْحَمِ الرَّاحِمِيْنَ اِيْحَانِ بِيْ اَعَاذُ اَيُّ شَرِكِيْنِ اِيْحَانِ اَيُّ
 بَانِيْدَةٍ دَانِيْدَةٍ اَيُّ زَمَانَةٍ كَرَمٌ كَرَمٌ اَدَاكُ مَكْنِ تَوَكَّلِيْ كِيْ تَوَكَّلِيْ كِيْ دِيْسِحْ شَانِيْ بَارِزَانِيْ تَوَلِيْ خَلِيفَةَ مُحَمَّدٍ وَنَصْرَتَهُ هِنْدَةَ مُحَمَّدٍ وَبَرَكَةَ مُحَمَّدٍ
 مِيْحَانِ كِيْ نَصْرَتِ كِيْ وَصِيَّ مُحَمَّدٍ اَوْ خَلِيفَةَ مُحَمَّدٍ اَوْ اَنْكُرْ اَكْبَدُ اَمْرُ مُحَمَّدٍ كَارِبِيْدُ اِقْتِصَادُ كَرْدِ اَوْرَاقِ نَصْرَتِ كِيْ وَاكْرَمُ اِيْحَانِ دِيْجَانِ
 رَحْمَتِ خُوْدِ جَايِ رُوْحِيْ چُوْنِ اَزْ اِيْحَانِ مَنَاجَاتِ پَرْدِخْتِ نَمَزِ سَجْدَةِ بَرْدِ اَوْ بَانِزَارَةِ تَشَوُّدِ نَبِيْسَتِ وَاَسْلَامِ بَانِزَادِ وِجْدِ اَوْرَاقِ رُوْحِيْ
 رُوْحِيْ شَدِ اسمعیل چُوْنِ اِيْحَانِ شَكْفِيْ مَدِيْدِ بَرَلَبِّ اَبِيْهِ وَفَرِيْدِ بَرْدِ اَشْتِ كِيْ اَيُّ بِنْدَةِ خَدَايِ خَدَاوَنْدِ تُوْرَ اَرْحَمْتِ كِنَادِ بَا مَحْنِ
 كِيْ قَالِ اَلْهَادِيْ خَلْقِكَ فَسَلِّمْ عَنْ اَمْرِ دِيْنِكَ كَقْتِ اَهْ نَائِيْدَةٍ دَرِ قَهَامِيْ سِتِّ اَزْ مَسَائِلِ دِيْنِ خُوْدِ اَنْجِهْ خَوَانِيْ
 بِمِيْرِ اسمعیل كَقْتِ خَدَاوَنْدِ تُوْرَ اَرْحَمْتِ كِيْ اَسْئَلُكَ اَنْ تَنْصُرَ وَصِيَّ مُحَمَّدٍ مِنْ تَعْدِيْدِ دِيْكَرِ اَتْفَاتِ كَرْدِ وِ بَرَقِ اِيْقَاتِ
 اسمعیل بجان کوفه روانی و در کنار شهر نزدیک بحیره فرود شد و بخت ناگاه در تاریکی شب مردی را نکرست که اندام بر سینه
 دستر با ستاد و آغاز مناجات فرمود قال اللهم اني ميت فجهنم بما اتيتك بسؤلك و صفتك فظلموني و قتلك
 المناهين كما امرتني فظلموني و قد مللتهم و ملوني و ابغضتهم و ابغضوني و لم يبق خلعة انتظرها
 الا المرادى اللهم فعمل له الشقاء و نكته في العتادة اللهم فذو عدي في بيتك ان يتوفاني اليك
 اذا اسئلك اللهم و قد رغبت اليك في ذلك عرض كدای پروردگار من در میان امت فرمان بفرمود بر کوفه

جلد سیم از کتاب تویم نامح التوارخ در وقایع اقبال سیم

کار بعد از اقصا و کردم و با من غلم و غناد کردند و بفرمان تو با منافقین بجای کردم و مرا انکار نمودند چندانکه طول ساختم اشیانرا
 و مرا طول ساختند و بگشتم آوردم ایشانرا و مرا بگشتم آورده اند اکنون مرا حاجتی بجای نمانده است الا آنکه بدست عبدالرحمن بن محمد
 او را که شهادت گتم بخدای من شفاوت او را بستانم کن و مرا محض سعادت بار آنگاه برود که با پیغمبر تو مرا وعده داده است که گاهی
 از تو در خواهم مرا بمیزانی و بسوی خویش کشانی بخدای من اکنون بخت کرده ام و بی خواهم که بسوی تو آیم چون این کلمات بیای برد
 بجانب کوفه روان شد بمعیل بن عبد الله از قضای آنحضرت راه برد تا کابلی که بسوی خویش در رفت در باد آتش سادت دنیا
 ذکر کرد و فرمود که در شب نوزدهم بر امیر المؤمنین علی علیه السلام وارد شد

چون امیر المؤمنین علیه السلام در شب چهارشنبه نوزدهم شهر رمضان بسوی خویش آمد و از پیر نماز بیای استیاد ام کلثوم دو فرزند
 جوین و کاسه شیر در طبق نهاد و انطباق با مقداری زنگنه بود پیش گذاشت چون امیر المؤمنین علیه السلام از نماز فراغت جست و کمران
 کشت فرمود ای دختر خاص من در کطبق دونا نخورن حاضر کنی مگر میدانی که من بر راه پسر عم خود رسول خدا میروم مگر میدانی در حال ایناست
 و در حرام دنیا عذاب سو کند با خدای افطار شکم تا ازین بد خویش خیر بگیر بجای نگذاری پس ام کلثوم شیر را بر گرفت و آنحضرت سینه
 از مان جوین بانگت خویش ساخت و ابتدا نماز کرد و در آنشب فدایان از خانه بیرون میشد و در آسمان بنیکرست و میکرست و بخانه باز
 و بنمازیستاد و در آنشب سوره مبارکه یا سین را تلاوت فرمود پس از تعقیب نماز او خوابی بود و در خواب از خواب بگوشید
 و گفت لا حول الا بالله العلی العظیم خداوند مارد رهای خود برکت فرمای قَالَ يَا لَيْلَةَ الْبَلَاءِ اِقْدَانَتْ رَسُوْلًا لَللّٰهِ فَشَكَوْا
 اِلَيْهِ وَ قُلْتَ مَا لَيْسَتْ مِنْ اُمَّتِكَ مِنَ الْاَوْدِيَةِ اللّٰدِيْ قَالَ لَمَّا خَلَقَ اللهُ عَلَيْهِمْ قُلْتَ اللّٰهُمَّ اَبْدَانِيْ بِرَبِّمْ خَيْرًا مِنْهُمْ وَ
 اَبْدَانِيْمْ فِيْ شَرِّ اُمَّتِيْمْ فرمود هم اکنون رسول خدای صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم و بجزت او شکایت کردم و از حضورت
 و نارستی و نا همواری ایشان بنا لبم فرمود ایشانرا بدعای بد یاد کن پس کشم بخدای من بده مرا از اینجاعت بهتر از اینجاعت
 و بجای من شریری و تمکاری برایشان بکار و هر ساعت از خانه بیرون میشد و بی گفت وَ اَللّٰهُ مَا كَذَبْتُ وَ لَقِيْتُ
 الْبَلَاءَةَ الْاَلِيَّ وَ عِدَّتْ سُوْكَدَ با خدای دروغن نیتیم و با من دروغ نكته انداخت آن شبی که رسول خدای مرا وعده شهادت

داره وَ يَقُوْلُ اِحْتَبَانِ الْاَلِيَّ اللهُ نَعَالِي وَ اَنَا جَهَنَّمُ مِيْغَرُودُ دُوسْتِ اَرَمِ مَلَا قَاتِ خَدَا بِرَا وَ حَالِ اَلَكْتِهْ اِيْجَا نَزَا نِيْده نیتیم
 و با مردم اینجان عیش نکرده باشم ام کلثوم عرض کرد ای پدر امشب این اضطراب چیست که در تو میگردم فرمود ای عزیز من صبح
 کسوف بود که مرا سخت مجب میاید از این ابلی محمدی که بدید آنکه از معجزات امیر المؤمنین علیه السلام صلبی میگردد و از اخبار آنحضرت
 از معیبات فرادان جزوید و خبر شهادت امیر المؤمنین علیه السلام با بدست ابن محجم از رسول خدای صلی الله علیه و آله رقم میکند و
 المؤمنین علیه السلام همه در ذره مذکره میفرماید آنگاه میگوید امیر المؤمنین وقت شهادت خود را اینست بلکه چون از رسول خدای
 بود که بدست ابن محجم بجزت مبارکش از خون مرخصاب میشود و اجالا علی است و نیز بعد از خمین است که آنحضرت فرمودت
 خواهد شد یا التیام خواهد پذیرفت عجز آنکه بسیار کس از طلاب علوم و تحقیقین بر این شده اند که امیر المؤمنین علیه السلام از وقت شهادت
 پنجبر بود و امام حسین علیه السلام از تقصیل سفر عراق گسی داشت و امام رضا علیه السلام انکور مسموم را نمیشاخت اگر ندانسته
 خویش را بمسک میاندانست در حق امه علیه السلام با این عقیدت نه اندونست بود و اسباب آل طابا داده اند و در صلاح این بخت
 بیده و تصور است باطله در هم بافته اند و از آنسوی حدیث گفته که در همه عالم طفل متولد نشود الا آنکه امیر المؤمنین علیه السلام حاضر شد
 و بچکس منزه الا آنکه امیر المؤمنین علیه السلام بر بالین او حاضر کرد و بچکس را از گردن بختیر انداخته الا آنکه امیر المؤمنین علیه السلام مکران باشد

ذکر حاجت
 علم امیر المؤمنین
 شهادت

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب شهادت از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

العجب ثم العجب کیسکه در آن واحد از شرق تا غرب عالم هر که بمیرد به اندو خورد باور سازد این کی زنده شد که از وقت برکن خویش
 بجز با زبانه نایب غلوط از آنجا خورده اند که تکلیف امام را قیاس از تکلیف خویش گیرند کار با کافر قیاس از خود بگیرد حسن بن محمد اند
 حضرت رضا علیه السلام سوال کرد که امیرالمؤمنین علیه السلام قائل بود در هیئت شب شهادت و موضع شهادت و سلامت بخون
 آن شب بیرون شد و خط خود را و قلمی گذاشت و حرز بنام خود برداشت فقال قلبه السلام ذلك كان ولكن خيرا ذلك
 لله الجنة مفاد بقر الله عز وجل حضرت رضا علیه السلام فرمود خداوند تبارک و تعالی امیرالمؤمنین علیه السلام را
 و بقا می برداشت و آن حضرت تقای حق را بر تقای نیا اختیار کرده و رضای حق را امضا داشت تا از شد شمری جز از نافرمود چه با تعبیر
 حق ساز بود پس حکم تقدیر آتش باید در کند و حکم تقدیر بیکگون نشود همانا هیچکس را از اسرار آل محمد و سرقتنا و قیدرگسی نباشد و تا
 آگهی داشت عقول ناقصه انسانها با حکمتهای کامله بزرگانی چه نسبت است آب دریا را با پیمانه شوان همرد و با زردبان از فلک عمل
 گرفت اکنون با سردهستان و یم چون مباداد ان نزدیک شد امیرالمؤمنین علیه السلام جامه در پوشید و میان بر بست و آنک مسجود
 چون میان سرای آمد بلی چند که در سرای بود بیرون عادت هر شب از پیش روی امیرالمؤمنین علیه السلام در آمدند و بال همی افشان کرده
 و باکت در دادند بعضی از خدام پیش شدند که ایشانرا بر اندام امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود لا اله الا الله دعوه هین فایقن صواعق
 بقیها نواج یعنی دست از دریدار ایشان صیحه زنده گانند که از پی نوده کنندگان دارند امام حسن علیه السلام عرض کرد که امیرالمؤمنین
 ما هذه الطيرة فقال يا بنی لم انظر ولكن فای شهدانی مفضل عرض کرد فقال مردون چیست فرمود ای سپه سالار
 نیز نم و نظیر میکنم کن دل من شهادت میدهد که گشته بشوم زینب عرض کرد ای پدر فرمان کن تا جده بمسجد رود با مردم نماز کند
 فقال قلبه السلام من و لجمك فلهصل بالثامن ثم قال لا تمضي من القادر فرمود بگویند جده را برود با مردم نماز
 که در پس بی توانی فرمود این حکمی است که تقدیر خدای شده است آنک راه کرد و برایش اشارت فرمود

اشد حبا ذمك للوین
 فلا تجزع من الموت
 فان الذرع والبعثه
 كما اخضك الدهر
 فقد اعرف اقواما
 مصابيح الى الجنة
 فان الموت لا فينا
 اذا حل يوادينا
 يوم الزرع بكفينا
 كذاك الدهر بكفينا
 وان كانوا اصنافنا
 ليحي متارينا

تسلسل

بناماد شمر خستین لفظ اشده از میزان شمر افزونست معبر بر عادتست که گاهی برای تقییم منعی لفظی را در شعر زیاد آید با همی از
 علیه السلام روان شد چون خواست از در سرای بیرون شود قلب در بگردانید حضرت اشاده کرد زمین با گوش از شد آنحضرت
 دیگر باره حکم کرد و فرمود اللهم بارک لی فی الموت و بارک لی فی الغایک آنی مگر از برین مبارک کن و تقای خود را بر من محبت فرما
 ام کلثوم را استقامت فرماید و ابناه و داغوا به برداشت امام حسن علیه السلام از تقای آنحضرت مع ان شد و عرض کرد بی خایم با تو با
 فرمود سخن من که بجانب تراش خود باز شوی امام حسن علیه السلام مرحمت فرمود و با ام کلثوم فرزند عیسی زینب از نسوی بن عیسی
 وردان که در سینه استظار امیرالمؤمنین علیه السلام را میبردند ایشان قیاس که با ایشان نیز مواضع داشت حاضر مسجد بود این حکم گفت با
 ابن مایع اتجا اتجا محبتك فقد افتحك الضبع یعنی ای پسر عیسی در سینه حاجت تمجیل کن از آن پیش که تو را در شنی صبح

جلد بیستم از کتاب قدیم ناسخ التواریخ در وقایع اقالیم سجه

۶۷۰ رسوایان مدی برایشان عبور میداد اینکلمه را بشنید روی با اشعث کرد و گفت **مَلَكُهُ بَا اَعُوذُ** تو امیر المؤمنین بقیه
 میرسانی این بگفت و از در مسجد بیرون شد و طریق سزای امیر المؤمنین علیه السلام را پیش داشت تا او را از این قصه آگهی دهد و
 آنحضرت را دیدند که در چه امیر المؤمنین علیه السلام از راه دیگر مسجد آمد و حکم قضا با مضار رسید وقتی حجزین عدی مراجعت نمود همی شنید
 که گفتند قتل امیر المؤمنین اما امیر المؤمنین علیه السلام دارد مسجد کشت و قدیهای مسجد خاموش بود آنحضرت در تاریکی شب کتی
 چند نماز بگذاشت و نوحی مشغول تعقیب کشت آنگاه بر بام مسجد برآمد و با سفینه صبح خطاب کرد که سحوت طالع نشی که من خفته
 باشم پس انگشتان مبارک را بر گوش نهاد و بانگ اذان در داد و هیچ خانه در کوچه نبود که چون آنحضرت اذان کتبی بانگ اذان رسیده
 آنگاه از ماذنه برآمد و خدای را همی تقدیس و تمجیل گفت و این چند مصراع و آیه است فرمود

حَلَّوْا سَبِيلَ الْمُؤْمِنِ الْجَاهِدِ فِي اللَّهِ لَا تَبْعُدُ عَنَّا الْوَاحِدِ
 وَ يُؤْفِظُ النَّاسَ إِلَى التَّسَابُحِ

و همی گفت **أَنْصَلُوا الضَّلَاةَ** و خشک از برای نماز از خواب برمی بخت این طعم در میان خفتگان بروی در افتاده بود و شمشیر
 در زیر جامه داشت چون امیر المؤمنین علیه السلام در رسید فرمود بر غیر برای نماز بروی در خواب که این خواب شیاطین است
 راست بخواب که خواب مومن است و بر پشت بخواب که خواب پیغمبر است آنگاه فرمود صدی در خاطر آورده که نزد کیست
 فرود زد و زمین چاک شود و کوهسارها نگون کرد و اگر خوابیم مستوانم خبر داد که در زیر جامه چه دارد و از در کشت و بجز آب و نماز
 در هیاه و مردمان بسم برآمدند و صف جماعت راست کردند این طعم با اینکه از رسول خدای صلی الله علیه و آله شنیده بود که امیر
 المؤمنین علیه السلام را اشقایی است شبید میکند و قطام را همی گفت بترسم من آنکس باشم و بیمار از زین دست نیامم و آهست تا با باد دور
 اندیشه این امر عظیم بود عاقبت سیلاب شقاوت و اینخیالات کونا که از چون خرد و خاشاک بطوفان فاداد و عرفم خوشتر بود
 قتل امیر المؤمنین علیه السلام درست کرد و بیاید در کنار آن سطره که در پهلوئ محراب بود جای گرفت و در آن شبیب نیز در گوشه
 خزیدند چون امیر المؤمنین علیه السلام رکعت اول بگذاشت سر از سجده نخستین بر پشت شبیب بن بجره بانگ زد **لِلَّهِ الْحَمْدُ**
بِأَعْلَى لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ یعنی حکم خاص خداوند است تو توانی از خویشان حکم کنی و کار درین حکومت حکم باز کرداری
 بگفت و تنع بر این تنع او بر طاق آمد و زخم او خطا کرد از پس او عبد الرحمن بن طعم اینکلمات بگفت و شمشیر بر فرق امیر المؤمنین علیه السلام
 فرود آورد از قضا زخم او بجای نغم عمرو بن عبده و آمد و ناموضع سجده را بشکافت آنحضرت فرمود **بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَهُ عَظْمٌ**
مِثْلُ ذُرِّيَّةِ فَزْنٍ وَ ذَرِيَّةِ الْكَنْبِ سو کند بخدای که بکشد ستکار شدم آنگاه فرمود که **لَا يَقْوُونَ لَكَ الرَّجُلَ نَبِيًّا**
 این ضربت ما خود دارد مردمان چون بر تیغ سیف را نکرستند و بانگ امیر المؤمنین را شنیدند بجانب محراب میزدند و دیدند که آنحضرت
 خاک بر میگردد و بر موضع جرحت میریزد و این آیه مبارکه را تلاوت میکرد **مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ فِيهَا نُجْزِيكُمْ**
 نازده آنخوئی یعنی از زمین خلق کردم شمارا و بازین بر میگردد شمارا و از زمین بیرون میآورم شمارا را بر دیگر و همی فرمود **هَذَا**
مَا وَعَدْنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ و هنگام ضرب بن طعم زمین بلزید و در بار بر میدو آسمان متزلزل گشت و در بامی مسجد را یکدگر
 مستفاد شد و در شیشگان برستند و بادی سخت بوزید که جباران را یک ساخت و جبرئیل در میان آسمان زمین نهاد و او را خاک کرد
 شنیدند و همی گفت **لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ أَخْرَجَهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ أَنْتُمْ كَانُوا فَسِقًا**
مِثْلَ ابْنِ عَمْرٍ الْمُصْطَفَى قَبْلَ الْوَصِيِّ الْجَنَّبِيِّ قَبْلَ الْوَالِدِ قَبْلَ الْأَشْفِيَاءِ چون نام طعمم را

ضربت
 ابن طعم بر امیر المؤمنین
 علیه السلام

کتاب شهادت از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

نمی چیریل بشیند روی را طبعه بزود و گریبان بدرید و فریاد برداشت و ابناؤه و اعیاناه و المقتله و امام حسن و امام حسین علیهما السلام از خانه بیرون شدند و طریق مسجد کوفه شدند و بی شیندند که مردمان کوبند و ایاماناه سوگند با خدی گشته شده اند مجادین کسیکه بر کراصنام و او شان با سجده نکرد و داشته مردم بود و بار رسول خدی پس مسجد درآمد و بی شیندند و ابناؤه و اعیاناه کاش برده بودیم و این روز را ندیدیم و آنحضرت را مکر بستند که در میان محراب بقاعه و با وجیده و جماعتی از اصحاب نصایح حضرت حاضرند تا مکر او را از بر نگار بر خیزانند و او توانست پس امام حسن علیه السلام را بغیر نمود تا با مردم دور گشت نماز خفیف بکند پشت و امیرالمؤمنین علیه السلام نماز خویش را شسته با شارت تمام کرد و از زخم زهر شدت زخم بجانب عین و شمال تمام می گشت چون امام حسن علیه السلام از نماز فراغت یافت سر پر داد گنا گرفت و بی گفت ای پدر پشت مرا بکشتی چگونه تو را بدینگونه مکران باشم امیرالمؤمنین علیه السلام چشم بشود و فرمود این فرزند از پس امروز پدر تو را برنجی و المی میت اینک جد تو محمد مصطفی و جد تو نجیب کبری و مادر تو فاطمه زهرا و حوریان پشت حاضرند و انتظار پدر تو را دارند تو شاد باش و دست از گریستن در آن کفر استگان بر کنی تو میگردی با بجله بار و ای امیرالمؤمنین علیه السلام جرحت سر را محکم بستند و آنحضرت را از محراب میان مسجد آوردند و امام حسن علیه السلام سر پر داد و امن داشت و همچنان خون سیلان می نمود و امیرالمؤمنین علیه السلام آن خون ابر روی مبارک علی سفیر مودت آنسوی خبر شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام در شهر کوفه پراکنده شدن مردان ببلده بسو مسجد شتاب گشته و امیرالمؤمنین علیه السلام بدین حال نظاره کردند که همی خدای ربیب و تقدیس میکرد و میفرمود **إِلٰهِ أَنْتَ لَمْ تُرَافِقْنَا إِلَّا بِإِثْنَاءِ وَأَنَا وَصِيْبَاهُ وَ أَهْلِي وَ تَجَارِيْتُ الدَّأْوِي** پس مانی خویشتر شد و امام حسن علیه السلام بگریست چون خویش آمد فرمود این فرزند چو برین مسکنی جانان تو باشم شید میروی و برادرت حسین با سیف و هر دو تن باید زود قتل می شود آنگاه امام حسن علیه السلام از قاتل پدرش که فرزند مرا میسر بود پسر عبد الرحمن بن ملجم مرادی گشت و اکنون در ازاد مسجد بدون آرنده اشاره کرد و بیاب کنده زن مرد در مسجد ایمن و در باب کنده نیکر بستند و نیکر بستند آنگاه که ابن ملجم امیرالمؤمنین علیه السلام را زخم زده و اول مسجد از جای خویش کرد بدین تن کشیده بر مردم حمله کرد تا از پیش روی او بیکسوی شدند و خویش را از مسجد بیرون بکنند و در آن شب سینه از خدای او بیرون شدند و این شهر نسبت باین مهم دلو اندر قرائت می کرد

وَمَنْ خَرَّبَنَا بِأَيْدِي الْخِيَارِ لَطْفِي
وَمَنْ خَلَقَنَا مَلَكَةً مَعْنِ نِظَامِي
وَمَنْ كَرَّمَ فِي الصَّبَاحِ أَيْحُو
إِذَا الْمَرْءُ بِالْمَوْتِ أَذْنَعُ فَأَذْنَأُ
أَبَا حَسَنِ مَأْمُومَةً فَتَقَطَّرَا
بِضَرْبِ مَسْبِيهِ لِنَدْعِلَا وَتَجْرَأُ

بر دایمی شتر خستین از ابن ابی میاس فرار است و اگر نه از ابی مختلف است و دو شعر دیگر از انجیل برن باشد با بجله و روان دست نیافت که بر علی علیه السلام تن بر اند و از میان مردم بکینت و سبزی خویش رفت مردی از بنی امیه بروی در آمد و بافته حمر بر که حلا فک و خوزیزیت نکریست که از سینه باز می کشد گفت این حمری و این شمشیر چیست تو ابنت آزار را پوشیده دارد و قصه خویش را باز گفت زنا آنم و بتبرل خویش را بخت کرد و شمشیر خود بر گرفت و باز شافت و خون در دانه را بر بخت و شیب بنی حمره را مردی از حضرت موت که عرض تمام داشت دو چاک گشت و با او در بخت و او را در آن کفند و بر سینه اش شست و تیغ از کفش بستند تا سرش بر گیرد مردان آن کفند از دحام میگردند تا قاتل امیرالمؤمنین علیه السلام را ناخود دارند چون شمشیر در دست عرض نگریستند کجا ن کرد و نکه دست قاتل زیاد بر آوردند که غلبه صاحب الشبغ عرض میمانک شد که مبادا شمشیر در میان گشته کرد و شمشیر را از دست بکنند و از سینه

جلد سیم از کتاب دویم تاریخ التواریخ در وقایع اقالیم سجه

۵۷۸ شیب برخواست و بخار آمد شیب منقش را از اقبال بخت داشتند برخواست بخت پر عم او بعد از خاندان کبیره اورا دید
 کرد که در برسد و صحرای سینه خود باز میکند گفت تو کسی امیر المؤمنین اخوانت بگوید بختم برزبانش که نم پس بی توانی تیغ بر گرفت
 و او را بگشت تا این طعم با مردمان از دنبال او همی تاخند و همی صیحه زدند مردی از قبیله سجدان نیکت بشتافت و شمیری بر او فرود
 آورد و ساق او را براحت کرد و از دنبال غیره بن فوغل بن حارث بن عبد المطلب در رسید و رخصی بر چهره او زد و قطیفه که در دست
 بر سر او انداخت تا نوازند که نخت با تیغ و ضعی تو اند کرد و او را از پای در افکند پس او را بر کفند و کسان کسان بسوی مسجد می آوردند
 و مردمان کوش و کردن او را با دندان می کردند و بر رویش می زدند و خیمه بر رویش می افکندند و چونکه خاکه امیر المؤمنین علیه السلام
 فرموده بود او را از باب کنده مسجد در آوردند و مردمان می گفتند **وَنَجَّكَ مَا جَمَعَكَ عَلَى مَا فَتَكَ فَكُنْتَ أَهْلَ الْمُؤْمِنِينَ**
وَوَهَّدَكَ دُكْنَ الْإِسْلَامِ وای بر تو تو را چه بر این داشت که امیر المؤمنین را کشتی و در کن اسلام را در هم شکستی و او خاموش بود و
 پاسخ باز نمیداد و مردم را هر ساعت آتش خشم در خاطر فروخته زمبکشت و همی خواستند او را با دندان پاره پاره کنند خدیجه می
 با شمشیر کشیده از پیش روی مشتافت و مردم را می شکافت تا او را بجزرت امام حسن علیه السلام آوردند چون در او گرفت قال
لَهُ يَا مَعْشَرُ قَتَلْتُمْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِمَامَ السَّلِيمِينَ هَذَا لِمَنْ جَاءَ مِنْكُمْ مِنْ آوَالِكُمْ وَ قَوْمِكُمْ وَ أَدْنَاكُمْ وَ
أَشْرَكَ عَلَى غَيْرِكَ هَلْ كَانَ بَيْتُ الْإِمَامِ لَكَ حَقٌّ تَجَاوِزُهُ بِهَذَا الْجَزَاءِ كُنْتَ بِلَعْنَةِ امير المؤمنين امام المسلمين کشتی
 بجای آنکه تو را پناه داد و از دیگر کسان برگزید و عطا فرمود جزای او را تو این بود که دای این طعم همچنان سرد در زبردت و سخن میگرد
 مردمان با کت بنا برداشته و دای می بگریستند اینوقت امیر المؤمنین علیه السلام چشم بگشود و **هُوَ يَقُولُ اِرْضُوا يَا مَعْشَرَ لِمَنْ كَفَرْتُمْ**
وَبِي بَنِي إِسْرَائِيلَ شَيْئًا عَظِيمًا وَ اِرْضُوا لِمَنْ كَفَرْتُمْ وَ اِرْضُوا لِمَنْ كَفَرْتُمْ وَ اِرْضُوا لِمَنْ كَفَرْتُمْ وَ اِرْضُوا لِمَنْ كَفَرْتُمْ
 که خداوند تو را بر او نبرد داد و در نزد تو حاضر ساخت **عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ** دیده باز کرد و بجانب او تکران شد و با باطنی ضعیف فرمود
يَا هَذَا لَقَدْ جِئْتُ شَيْئًا عَظِيمًا وَ اِرْضُوا لِمَنْ كَفَرْتُمْ وَ اِرْضُوا لِمَنْ كَفَرْتُمْ وَ اِرْضُوا لِمَنْ كَفَرْتُمْ وَ اِرْضُوا لِمَنْ كَفَرْتُمْ
شَيْئًا عَظِيمًا وَ اِرْضُوا لِمَنْ كَفَرْتُمْ وَ اِرْضُوا لِمَنْ كَفَرْتُمْ وَ اِرْضُوا لِمَنْ كَفَرْتُمْ وَ اِرْضُوا لِمَنْ كَفَرْتُمْ
وَالْحَسَنُ وَ جَوْنٌ بِذَلِكَ الْإِسْلَامِ اِرْضُوا لِمَنْ كَفَرْتُمْ وَ اِرْضُوا لِمَنْ كَفَرْتُمْ وَ اِرْضُوا لِمَنْ كَفَرْتُمْ وَ اِرْضُوا لِمَنْ كَفَرْتُمْ
 عظیم کشتی آیا من از بهر تو بدنامی بودم که مرید بگونه با داشتن دای آیا من تو را مورد اشفاق کردم و از دیگران برگزیدم و عطا
 تو را افزودم و حال اینکه میباشم که مرا میبکشی دست باز داشتیم تا بخت بر تو تمام شود و خواستم از این عفتت باز گردی شفاعت
 تو بر تو نبرد کرد تا مرا بکشتی ایشتی ترین ایشتی این طعم اینوقت بگریست گفت ای امیر المؤمنین آیا تو توانی کسی را که از بهر خشم است خاموش
 کنی امیر المؤمنین علیه السلام فرمود سخن بصیق کردی ای وقت دوی ایام حسن علیه السلام کرد و قال **يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اِرْضُوا لِمَنْ كَفَرْتُمْ**
وَ اِرْضُوا لِمَنْ كَفَرْتُمْ وَ اِرْضُوا لِمَنْ كَفَرْتُمْ وَ اِرْضُوا لِمَنْ كَفَرْتُمْ وَ اِرْضُوا لِمَنْ كَفَرْتُمْ
قَدْ فَتَكَ هَذَا اللَّعِينُ وَ اِرْضُوا لِمَنْ كَفَرْتُمْ وَ اِرْضُوا لِمَنْ كَفَرْتُمْ وَ اِرْضُوا لِمَنْ كَفَرْتُمْ وَ اِرْضُوا لِمَنْ كَفَرْتُمْ
فَأَطِيعُوا مِمَّا نَأْكُلُ وَ اِسْفِهْهُ مِمَّا تَشْرَبُ فَإِنَّ أُنَامِيَّتَ مَا فَتَكَ مِثْلَهُ يَأْتِي تَعْلَلُهُ ثُمَّ لَا تَجْرُؤُ بِالْإِسْرَائِيلَ وَ لَا تَعْمَلُ
بِالرَّجُلِ فَإِنَّ مَعِيَّتَ رَسُولِ اللَّهِ جَلَّكَ يَقُولُ اِرْضُوا لِمَنْ كَفَرْتُمْ وَ اِرْضُوا لِمَنْ كَفَرْتُمْ وَ اِرْضُوا لِمَنْ كَفَرْتُمْ وَ اِرْضُوا لِمَنْ كَفَرْتُمْ
أَعْلَمُ مِمَّا أَصْلَبُ بِهِ وَ أَنَا أَوْلَى بِالْعَفْوِ مِمَّنْ أَهْلُ بَيْتِي لَا تَرُدُّوا عَلَيَّ الْمَذْنِبَ إِنَّمَا الْأَعْقَابُ وَ كَمَا فرمودی سپر
 امیر خود مدار کن و طرفین حمت و شفقت پیش از آنکه ایمنی پیشمهای در که از خوف چگونه که دشمن میکند و دشمن چگونه مضطرب میباشد

کرفار شدن این طعم

امیر المؤمنین علیه السلام

کتاب شهادت از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

امام حسن علیه السلام عرض کرد ای پسر من طعون ترا بگشته است و دل را برده آورده است فرمان میکنی با او کار بدارم که فرمود
 ای فرزند ما اهل بیت رحمت و مغفرتیم پس بخوران در از آنچه خود بخوری و بیاشام او را از آنچه خود میاشامی اگر من مردوم
 فضاصل کن بکن با تش مسوز و مشد کن که من از جد تو رسول خدای صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود مثل اینکه اگر چه سکت کزنده
 باشد و اگر زنده ماندم من دانا ترم بر آنچه او را پاداشش باید کرد و من اولی باشم بفرموده ما اهل بیتیم که با کتاها کار بفرموده که
 ملاقات کنیم اینوقت آنحضرت از مسجد محل داده بسرای آوردند و بن مجرم راست کردند بستند در خانه محبوب بدشتند و مردمان در گرد
 سرای امیرالمؤمنین علیه السلام فریاد گریه و عویل در هم میخوردند امام حسن علیه السلام چندان گریست که چشمهای مبارکش مبروج بود
 امیرالمؤمنین علیه السلام او را پیش فرستاد و چهره اش را آب چشم مسح فرمود و دست مبارکش را بر سینه اش فرود آورد و فرمود
 بِنِيَّ اسْتَسْكِنَ اللهُ فَلَئِكَ يَا الضَّيِّبُ وَعَظَّمَ اللهُ أَجْرَكَ وَأَجْرَ إِخْوَانِكَ بِمِصْرٍ لَكَ فِي وَأَسْكُنَ اللهُ اضْطِرَابِكَ
 يَا نَبِيَّ وَأَسْكُنَ دُمُوعَ عَيْنَيْكَ فَإِنَّ اللهَ يُؤَجِّرُكَ بِغَدْرِ مِصْرٍ لَكَ فِي پس آنحضرت را اندر حجره مصلائی خود جای دادند
 زینب و ام کلثوم و دیگر فرزندان در کنار او بنشستند و سخت گریستند در میان اطباء اشیر بن عمرو بن ثانی السلولی نامبردار بود
 صاحب کرسی بود و او یکس از آن چهل تن غلام است که خالد و لید در عین التمر اسیر گرفت چنانکه در کتاب رسول خدای شرح است
 با بچه او را از برهه او حاضر کردند چون در جرحت امیرالمؤمنین علیه السلام بگریست فرمود که سفند ماده بیاورند و در کج کردند زینب
 او را گرفت و کرم بر جرحت بست و سخت در زینب امید تا اطرافش با بصرای جرحت سید و نمیشی بگذاشت پس بر داشت بعضی از
 سفیدی و مانع در آن ریوید ارگشت عرض کرد زخم این دشمن خدای بمغز رسیده و کار از تیر میرون شده اینوقت امیرالمؤمنین
 علیه السلام چنانکه کلینی و صدوق شیخ سفید و شیخ طوسی و دیگر محدثین شیعی با بناد خود آورده اند علم برده است و بدینگونه از برای
 امام حسن علیه السلام وصیتی نگاشت و امام حسین و محمد بن حنفیه و دیگر فرزندان خود را بر این وصیت گواه گرفت و کتب خود را در
 جنگ خویش را بدو سپرده او را وصی خویش ساخت و فرمود ای فرزند رسول خدای فرمان کرده چون من از اینجهان بیرون شوم تو را
 بوصایت خستیار کنم و کتب و سلاح خویش را بتو سپارم چنانکه رسول خدای مراد وصی خویش ساخت و کتب و سلاح را بمن سپرد و تیر
 فرمان کرده چون تو از جهان در میگذری برادرت حسین را وصی خویش دانی و این را بشا را با او تفویض کنی و چون حسین از سرای با او
 خواهد گفت فرزندش علی بن حسین را وصی اندوزی با حسین علیه السلام کرد و فرمود بعد از خود فرزندت علی را بوصایت خستیار
 کنی نگاه علی بن حسین علیه السلام را فرمود که بعد از خود فرزندت محمد را بوصایت بگزین او را از رسول خدای از من سلام برسان
 و دیگر باره رؤی با امام حسن علیه السلام آورد و فرمود بِنِيَّ اسْتَسْكِنَ اللهُ فَلَئِكَ يَا نَبِيَّ وَأَسْكُنَ اللهُ اضْطِرَابِكَ فَإِنَّ
 اللهُ يُؤَجِّرُكَ بِغَدْرِ مِصْرٍ لَكَ فِي پس فرمود ای فرزند تو دل امر منی بعد از من و خوشخواه من صاحب ثمر منی اگر بن مجرم خودداری
 خود دانی و اگر نی بجای آنصرب که مراد او را ضرب زینب نگاه فرمود بنویس آنچه تو را وصیت میکنم و استه فرمود اللهم الرحمن
 الرحيم هذا ما أوصى به علي بن أبي طالب رضي الله عنه شهادة لا إله إلا الله وحده لا شريك له
 وإن محمدا عبده ورسوله أرسله بالهدى ودين الحق ليظهرم على الدين كله وكونوا من المشركون صلوات
 الله عليه وآله ثم إن صلواته ولسكني ولسكني رحمتي ولسكني رب العالمين لا شريك له ويزدلك أمرن ولسكني
 من المسلمين أوصيكم بقوى الله وأن لا تبغوا الدنيا وإن بعتكم ولا تأسفا على شيء منها روي عنهما
 وولا بالحق واعملا بالأجر وكونا للتجار خصما وللظالم عونا ثم إنني أوصيتك بالحسن وجميع أهل بيته و

وصیت
 امیرالمؤمنین علیه السلام
 اولاد خود را

جلد سیم از کتاب تویم نامح التواریخ در وقایع اقالیم سبعة

۵۴۲ نیدارید که خداوند کائناتان شمارا معفو دارد سو کند با خدای که هرگز منافقتی از مرگن داردی بر من در نیامد که آنرا مکرره دارم و هیچ چیز
آینده در نرسید که منکر شمارم و نبودم مگر تشنه که با بگاه رود و طالبی که بسوی مطلوب شود و آنچه در نزد خداست نیکوتر است
برای نیکوکاران اصبح بن نباته گوید با تفاق عارث سوید بن غنله و جاعلی از مسلمین در خانه علی علیه السلام بودیم و باکت بناله در
سیدایم امام حسن علیه السلام از خانه بیرون شد و گفت ایردمان امیرالمؤمنین علیه السلام در سخن رنج و تعب است بخانهای خویش باز شو
مردم پراکنده شدند من بجای مادم دیگر باره از خانه بیرون شد و فرمود نکتم باز خانه شود عرض کردم با این است و اقی نامن امیرالمؤمنین
دیدار کنیم باز شویم مراد برون خانه بزود آنحضرت انکر استم که بر وساده جای داشت سر را با عمامه زردی بسته بود و خون هم بر پیشانی
عمامه صفر زرد بود پاروی مبارکش سخت بگریستم فقال لا ینبک با اصنع فلانها والله الجملة فرمود ای صبیح کریم
من با بهشت میروم عرض کردم فدای تو شوم و الله میدانم تو بخت میروی من بر عارفت تو میگیرم و گاهی از سر این هر دو رحمت زخم آن
حضرت بخویشن میشد لباب بر فرار سر آنحضرت جانی است ام کلثوم در جانب پای نشسته بود اینوقت امیرالمؤمنین علیه السلام پیش
عرق کرد و خویش آمد و بجانب ایشان گریست فقال الرقیفی الا علی الخیر مستقرا و احسن معینا فرمود و طوت خداوند
بترین قرارگاه و نیکوترین خوابگاه است کنی دیگر چون خویش آمد امام حسن علیه السلام کاسی از شیر پیش داشت امیرالمؤمنین علیه السلام
و اندک بیاشامید و باز داد و فرمود این شیر را بدان امیر میدی یا میاشامد و او را از خوردنی و آشامید در بیع مداید بروست محمد
بن حنفیه شب سیم خواب بچشم آنحضرت در زرق و نشت نماز می گذاشت با مدادان بر او اما مردمان در آمدند و فرمود آفتابا
الثاس سائونیه قبل ان تقفید ذینیه پس سید زین از آن پیش که مراد نیاید و سوالهای خود را سبکت کنید برای مصیبت امام
خود مردم خروش بر آوردند و سخت بنالیدند مگر بن عدی برخاست و شری چند مصیبت آنحضرت نشاند و کرد امیرالمؤمنین علیه السلام
فرمود ای حجر چون باشد حال تو گاهی که ترا با بر است از من فرمان کند عرض کرد سو کند با خدای که مرا با شمشیر پاره پاره کنند و با تن
عذاب فرمایند از تو تیراری بخویم فرمود تو بهر چیز موفقی باشی خداوندت از آنکس پشیم جزای خیر داد نگاه شترتی از شیر طلبید و اندک
بیاشامید و فرمود این رزق و اسپینست از دنیا حال آیت رسول الله یا امرئیه یا الرواج الیه عشاء ثلاث فوالله
فرمود رسول خدای را در خواب دیدم سه کت مرافران کرد که امشب بسوی او شبایم اهل بیت بهائی می بگریستند مردی بن
عجم را گفت ای شمر خدای خوشدل میباش که امیرالمؤمنین را بیوردی بدست شود گفت پس ام کلثوم بر چه کس میگردد بر من میگردد یا علی گوید
میکند سو کند با خدای که این شمشیر را با هزار دریم خریدم و با هزار دریم آنرا بر سر بساط ساختم و هر نقصان که داشت با صلاح آوردیم
با چنان شمشیر ضربتی بر علی زدیم که اگر سمت کنند آنضرب را بر اهل مشرق و مغرب همگان میرند بروایتی زینب این عجم را فرمود و ای
گشتی امیرالمؤمنین را گفت پدر ترا کشته اگر او را امیرالمؤمنین دانستم که کشته با بجه این وصیت دیگر است که آنحضرت هنگام وفات فرمود
فرمود فقال هذا ما اوصی به علی بن ابیطالب اخو محمد رسول الله صلى الله عليه وآله و ابن عمه و حنا
اقول و صیبتی آتی شهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و خیرته و اخاره و علیه و آله و آله
مخیرته و ان الله باعث من فی القبور و سائل الثانی عن اعمالهم قال علی فی الصدوق ثم آتی اوصیک
باحسن و کفی بک و صبا بما اوصانی به رسول الله فانه کان ذلك بانبی الهم ببتک و ابک علی خطبتک
ولا تفسد الدنیا اکبر تمک و اوصیک بانفی بالصلوة عند قفها و الزکوة فی اهلها عند عملها
و التکویب عند الشبهه و الافضاد و العدل فی الرضا و العصبه و حین الجوار و الاکرام الصبیف و رخصه الجهد

وصیت
امیرالمؤمنین
عزرا

اصحاب النبوة

کتاب شهادت از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

وَأَهَابِيَا بَلَاءَهُ وَمِجْلَدُ الرَّيْمِ وَحَيْلُ الْمَسَاكِينِ وَجِبَالُ السَّيْمِ وَالنَّوَاضِعِ فَإِنَّهُ مِنْ أَفْضَلِ الْجِهَادِ وَفِيهِ ٤١٣
 الْأَمَلُ وَادِّكَرُ الْمَوْتُ وَأَنْهَدِيهِ الذَّنْبُ فَإِنَّكَ رَهْنُ مَوْتٍ وَعَرْضُ بَلَاءٍ وَصَبْرٌ نَجْمٌ وَأَوْصِيكَ بِشَيْئَةٍ
 فِي بَيْتِكَ وَعَلَا بَيْتِكَ وَأَنْهَاكَ عَنِ التَّسْبِيحِ بِالْقَوْلِ وَالْفِعْلِ وَإِذَا عَرَضَ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِ الْآخِرَةِ فَأَبْدِ بِهِ وَإِذَا
 عَرَضَ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا فَأَنْهَ حَتَّى تُضَيَّبَ دُشْدَكَ فِيهِ وَإِيَّاكَ وَمَوَاطِنَ التَّهَمَةِ وَالْجَلِيسَ الْمَظْنُونِ فِي
 الشُّؤْمِ فَإِنَّ هَرَبِينَ السُّؤْمِ يَضْرِبُ حَيْبَهُ وَكَانَ لِلَّهِ بِأَبْنِي عَامِلًا وَعَيْنَ الْخَنَازِجِ وَأَوْبَالَ مَعْرِفَتِهِ مِنْ وَعَيْنِ الشُّكْرِ
 فَأَهْبِ وَأَخِ الْإِخْوَانَ فِي اللَّهِ وَاحْبِبِ الْمَصَالِحَ لِصَلَاحِهِمْ وَذَارِ النَّاسَ عَنِ ذَنْبِكَ وَأَبِغْضِهِ بِقَلْبِكَ وَذَرَاهُ
 بِأَعْمَالِكَ لِئَلَّا تَكُونَ مِثْلَهُ وَدَعِ الْجُلُوسَ فِي الظُّرُوفِ وَدَعِ الْمَارَةَ وَمَجَارَاةَ مَنْ لَا عَمَلَ وَلَا عِلْمَ وَالْمُضَيِّدَ
 بِأَبْنِي فِي مَعِيَشَتِكَ وَالْمُضَيِّدَ فِي عِبَادَتِكَ وَعَلَيْكَ فِيهَا بِالْأَمْرِ الدَّائِمِ الَّذِي تَطِيفُهُ وَالزَّمَّ الضَّمَّ النَّسَبُ
 وَقَدِّمَ لِقَائِكَ نَعْمَ وَتَعَلَّمَ الْخَيْرَ نَعْمَ وَكَانَ فِيهِ ذِكْرًا عَلَى كُلِّ خَالٍ وَأَوْصِيكَ مِنَ الصَّغِيرِ وَوَقْرًا مِنْهُمُ الْكَبِيرِ
 وَلَا تَأْكُلْ طَعَامًا حَتَّى يَصْدَقَ مِنْهُ قَبْلَ أَكْلِهِ وَعَلَيْكَ بِالصَّوْمِ فَإِنَّهُ زَكَاةُ الْبَدَنِ وَجَنَّةُ لِأَهْلِهِ وَجِبَالُ
 نَفْسِكَ وَاحْذَرِ حَيْبَتِكَ بِجَنِّبِ عَدُوِّكَ وَعَلَيْكَ بِجَالِسِ الذِّكْرِ وَكَأَكْرَمِ الدُّعَاءِ فَإِنَّ لِمَا لَكَ نَابِي نَصْحًا
 وَهَذَا قِرَاءَةُ بَيْتِي وَبَيْتِكَ وَأَوْصِيكَ بِخَيْرِ خَيْرِ أَقَانَةٍ شَفِيقِكَ وَابْنِ أَبِيكَ وَقَدْ نَعَّمْتُ بِحَبِي لَهْ وَأَمَّا أَحْوَالُ الْحَبِينِ
 فَهِيَ ابْنُ أُمَّكَ وَلَا أَرِيدُ الْوَصَايَةَ بِذَلِكَ وَاللَّهُ الْخَلِيفَةُ عَلَيْكُمْ وَإِيَّاهُ أَسْتَلِ أَنْ يُصَلِّحَكُمْ وَأَنْ تَكْتُمُوا الْغَنَاءَ
 الْبِنَاءَ عَنْكُمْ وَالصَّبْرَ الصَّبْرَ حَتَّى يُنَزِّلَ اللَّهُ الْأَمْرَ وَالْحَوْلَ وَالْقُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَجَمَلِيًّا
 اول وصیت من که علی پسر ابوطالب پسر عم رسول خدا و صاحب دوصی او هستم اینست که شهادت میدهم بوحییت خدا و بیکه
 محمد بنده او و رسول او و برگزیده اوست و او را بعلم خویش جتیار کرد و خداوند مردگانی را از کور برخواهم بخت و از کور در میان پسران
 خواهد کرد و داناست بر کونون خاطر با غیر زنده من حسن تو دوصی منی و وصیت میکنم تو را بدینچه رسول خدا امر او وصیت کرد از پس من چون
 امت با تو طریق مخالفت پروریت خویش را از دست میکنم بر کانه خویش زاری و خضرعت میفرماید و دنیا را مضمون خویش بسیار دوست
 ستاز و نماز را بوقت بگذارد و زکوة را با بخش عطا کند و در کارهای شبیهه باک خاموش باشد و هنگام خشم و رضا کار بعد از اقتصاد کردن
 بهمسایه را نیکنوی کن و معانرا پذیرد و با اباش از رحمت باستند و شفقت با خویشاوند خویش زاری مکن و در دنیا از احتساب و موافقت
 ایشانرا دوست میدارد و از افضل عبادت ایشانرا آرزوهای دراز را در هم شکن و احد او مکر میکند و دنیا را ترک میکند و چه تو خود در دنیا
 مکی و در فبلائی و افکنده هیچ و غنائی و تو را وصیت میکنم که در پنهان آشکارا خدای را نگران باشی و بی اندیشه دست در کفشار و کردار
 نبری و در کار آخرت تمجیل کنی و کار دنیا را واپس افکنی و از مجالس بهمت پرهنری و با همیشه بدینا میری ایفرزند در راه خدا کار میکنی
 گذارد و از ششم زبان باز دارد و در امر معروف نهی از منکر ساعی باشی برادران دینی و صالحان من را دوست میدارد و با فاسقان
 مدارا کن و در دل شتم باش و در معبر مردم نشین و با جاهلان طریق مجادله بسیار و در معاش بعد از اقتصاد باش و در عبادت خویش
 بصورت میفکری و بیرون طاقت کار کنی زبان زبان را انجاموشی و فرود و زاد خویش را در سفر آخرت از پیش فرست و فریاد کنی و گویا
 تا دانا باشی و بر عزوان اهل خویش رحمت کنی پسران را بر تو قهر و عظیم مغزای و از خویش خویش گشت لحنی تصدق کن و برتست که نوزده
 جاری که زکوة بدن و سپر بلاست با نفس صفا کنی و از دشمنان جناب جوی بزود با در ملازمت مجالس ذکر تا خدای را فردان باید کنی در صحبت
 تو ایفرزند تقصیر نکردم اینک بهنگام جدانیت تو را وصیت میکنم در نیکنوی با محمد بن حنفیه جواد برادر است و پسر برادر است و بعد از آن

ترجمه
 وصیت امیرالمؤمنین
 علیه السلام

جلد سیم از کتاب و تیم ناسخ التواریخ در وقایع اعالیم سیه

۶۴

اورادوست بیدارم ابا برادرت حسین سپردار تو در ادرایانیت وصیت من در حق او محل حاجت نیست و خداوند خلیفه منت
 بر شما در اصلاح کار شما از وی سوال میکنم تا شریکما را از شما بگرداند بر شماست که کجیانی کنید و پای اصحاب استوار دارید تا
 فرخ خدای در رسد و بچکر را بجز خداوند قدرتی و قوتی نیست آنگاه فرزند آن خوشتر از غیر فاطمه علیها السلام بودند فرمود ابا حسن
 واجب شمارید پس روی با حسن که در فرمود من شب از میان شما میروم و میبوم و بجزرت مصطفی میروم و چون چهار او را دعوت کنم غمناک
 و گفتمی بپوشان و جنوط کن از آن کافور که جبرئیل از بهشت آورد و سهیم بود سهیمی خاص مصطفی و سهیمی بهر فاطمه و سهیمی است چنانکه در کتاب
 خدای بشری رفت پس فرمود چون مرا بر شمس سوار کنید کس پیش روی سریر را حمل نکند بلکه بنال سریر را بردارد و بهر سوی که سر برود
 متابعت کند و بهر موضع که بایستد بداند قبر من آنجا است تو ای حسن بر من خاک کن و بهت بکیر کوی و بدانکه بهت بکیر خیزد
 حلال نباشد الا بر فرزند برادرت حسین که قائم آل محمد و مهدی این امت است و ما را استیهای خلق بود دست خواهد کرد و آنجا که بکن خاک کنی
 خاک را خنقن قبری کنده و چوبی منقر خواهد یافت که درم فوج از بهر من کرده است مرا بر زبآن خسته بگذارد و هفت خشت بزرگ خوی بافت
 آنرا بر روی من کسره کن و نخی باش پس بکشتد بر یکیری و مرانه می چینی بجهت تو مصطفی ملحق میبوم و شرط است اگر سمی را در
 مشرق بخاک سپرد و صتی وارد مغرب مدفون سازد خداوند روح و جسد پیغمبر را با روح و جسد او پیوسته کند پس از زمانی بقبری خوش
 بازگردد آنگاه مرا از خاک آگذه کن و آن موضع را از مردم پوشیده بدار چون روز روشن شود غشی بر آفتاب عمل کن و بدو تا کسی بجانب
 میکشد تا مردمان ندانند من کجا مدفونم از جبر صداق علیه السلام حدیث کرده اند که امیر المؤمنین حسین علیه السلام را فرمود از بهر من چهار قبر
 در چهار موضع خنقن یکی در مسجد کوفه و دوم در میان جسد و سیدیک در نجف و چهارم در خانه جده بن هبیره تا کسی قبر من را نبرد و بکارد
 فرزند از ابصر وصیت فرمود و گفت یا ابا عبد الله تو را این امت شیده میکنند و نخی بچوشتن شد چون بهوش باز آمد فرمود رسول خدا عم
 من حمزه و برادرم جعفر نزدیک من آمدند و گفتند زود تر بشتابک ما مشاق و منتظر تو ایم آنگاه فرمود ای فریشتگان خدا بر شما سلام باد
 ثم قال لیثقل هذا القليل النامیون ان الله مع الذین اتقوا و الذین هم یحسبون یعنی از برای تمقیام عاقلان کار کند و تا
 خداوند با پرینکاران و نیکوکارانست پس حسین مبارکش خوی آلود شد و چشمهای مبارک را فرو جایند و دست و پا را بجانب میکشید
 و گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و تجی بپوست علیه الصلوٰة و السلام

وصیت
 علی علیه السلام با حسن
 علیه السلام بر آنکه
 در دفن خود

ذکر احوال امیر المؤمنین علیه السلام از این سرای فانی آنچه در کفون آنحضرت نظیر است

ذکر وفات امیر المؤمنین
 علیه السلام

از علمای شیعی کلینی و صدوق و جزایشان با بناد خود از اسید بن صفوان که از شاخگان اصحاب رسول خداست حدیث میکنند که چون
 امیر المؤمنین علیه السلام اینجا را واقع گفت مانند روزیکه رسول خدای صلی الله علیه و آله از جهان برفت و هشی عظیم در مردم افتاد و زمین
 از فرغ و بکار لرزید مردمی پر وفوت همی ستر جاع کرد و همی گفت امروز خلافت نبوت انقطاع یافت آن خضر پیغمبر علی بن ابی طالب
 السلام بود پس اشک برین و شبان بیان را بر سرای علی علیه السلام با بساد فقال لیثقل الله با ابا الحسن کنت اول القوم
 اسلاما و اخلصهم ایمانا و اشد هم بیئنا و اخوفهم لله و اعظمهم غناء و احوطهم علی رسول الله صلی الله
 علیه و آله و امنهم علی اصحابه و افضلهم منافب و اکرمهم سوابق و اذقهم درجه و اقرهم من رسول
 الله و اشبههم به هذبا و خلفا و حمتا و فعلا و اشرقهم مثیلا و اکرمهم علیک و فخرک الله عن الاسلام
 و عن رسوله و عن المسلمین خبر اذوبت چین ضعیف اصحابه و برزت چین استکافوا و نهضت چین و هتلا
 و لومنت فهاج رسول الله اذ هم اصحابه کنت حلیمت حقا و لم تضیع بیع المنافقین و غیظ الکافرین و

و لم تنانغ

کتاب طبری

کتاب شهادت از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

۶۱۵ کَرِهَ الْمُحْسِنِينَ وَخِيَنَ الْفَاسِقِينَ وَفِيكَ فِي الْأَمْرِ جِنٌّ قِيلُوا وَتَطَلَّكَ جِنٌّ تَلَعُوا وَعَصَيْتَ بِوَرَاةِ اللَّهِ إِذْ
 وَقَعُوا فَا تَبَعُوا فَهَذَا وَكَذَلِكَ أَخْفَضَهُمْ صَوْنًا وَأَعْلَاهُمْ قُوْنًا وَأَفْلَهُمْ كَلَامًا وَأَصْوَبَهُمْ مَنْطِقًا وَأَكْبَرَهُمْ
 زَابًا وَأَلْجَمَهُمْ قَلْبًا وَأَشَدَّهُمْ يَقِينًا وَأَحْسَنَهُمْ عَمَلًا وَأَعْرَفَهُمْ بِالذِّينِ كُنْتَ وَاللَّهُ يَسْمُو بِالذِّينِ أَكْبَرًا
 الْأَوَّلَ جِنٌّ تَفَرَّقَ النَّاسُ وَالْأَمْرُ جِنٌّ قِيلُوا كُنْتَ لِلْمُؤْمِنِينَ أَبًا رَجِيحًا إِذْ صَارَ دَاخِلِيكَ جِبَالًا لِحَمَلِكَ
 أَنْتَ لِمَاعْتَهُ ضَعُفُوا وَحَقَّقْتَ مَا أَضَاعُوا وَرَدَعْتَ مَا أَهْلُوا وَشَمَّرْتَ مَا زَا جَمَعُوا وَعَلَوْتَ إِذْ هَلَعُوا
 وَصَبَرْتَ إِذْ أَسْرَعُوا وَأَدْرَكْتَ وَأَنَارَ مَا طَلَبُوا وَنَالُوا بِكَ مَا لَمْ يَحْسَبُوا كُنْتَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا صَبًا وَنَهَابًا
 وَالْمُؤْمِنِينَ عَمُودًا وَحِصْنًا قَطْرِيكَ وَاللَّهُ يَسْتَمِثُّهَا وَحَرَّتْ بِجِبَالِهَا وَأَحْرَزَتْ سَوَابِقَهَا وَذَهَبَتْ بِغِيَاظِهَا
 وَلَمْ تَقْلَلْ جَبَلِيكَ وَلَمْ تَزَعْ طَلِيكَ وَلَمْ تَضَعْفْ بِصَبْرِيكَ وَلَمْ تَجْعَلْ نَفْسِيكَ وَلَمْ تَجْعَلْ كَأَجْبَلِ لَا
 تُحْرِكُهُ الْعَوَاصِفُ وَكَانَتْ كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَحِيفَةً بَدَلِيكَ فَوَيْتَابِي أَمْرُ اللَّهِ مِنْ أَوْضَاعِي فِي نَفْسِيكَ حَيْثُمَا
 عِنْدَ اللَّهِ كَثِيرًا فِي الْأَرْضِ جِلِيًا عِنْدَ الْمُؤْمِنِينَ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِيكَ مَقَرٌّ وَلَا لِقَائِي فِيكَ مَعْرُ وَلَا
 لِأَحَدٍ فِيكَ مَقَطْعٌ وَلَا لِأَحَدٍ عِنْدَكَ هَوَادَةٌ الضَّعِيفُ الدَّلِيلُ عِنْدَكَ قُوِيٌّ عَزِيْزٌ حَتَّى تَأْخُذَ لَهُ بِجَبَلِهِ وَ
 الْقُوِيُّ الْعَزِيْزُ عِنْدَكَ ضَعِيفٌ دَلِيلٌ حَتَّى تَأْخُذَ مِنْهُ الْحَيُّ وَالْقَرِيْبُ وَالْبَعِيْدُ عِنْدَكَ فِي ذَلِكَ سَوَاءٌ شَأْنُكَ
 الْحَيُّ وَالصِّدْقِيُّ وَالزُّفِيُّ وَقَوْلُكَ حَكْمٌ وَحَكْمٌ وَرَأَيْتَ عِلْمٌ وَعَزْمٌ فَمَا قَعَلْتَ وَتَدْبِيْعُ السَّجَلِ وَسُجُلِ
 الْعَسِيْرِ وَأَطْفَيْتَ الشَّيْرَانَ وَاعْتَدَلْتَ بِكَ الدِّينَ وَقُوِيَّ بِكَ الْإِيْمَانَ وَثَبَّتَ بِكَ الْإِسْلَامَ وَسَبَقْتَ نَسَبًا
 بَعِيْدًا وَأَنْعَبْتَ مِنْ بَعْدِكَ نَسَبًا شَدِيدًا جَلَلْتَ عَنِ الْبُكَاةِ وَعَظَّمْتَ ذِيْقَكَ فِي السَّمَاءِ وَهَدَيْتَ
 مُصِيبَتِكَ الْإِنْفَاةَ نَا لِيْلَهُ وَإِنَّا إِلَهُ رَا جِعُونَ وَصِيْبَانِي عِنْدَهُ قَضَاوَسَلْنَا اللَّهُ أَمْرًا قَوَاهِي لَكَ بِصَابِ
 الْمَيْلُونَ بِمِثْلِكَ أَمَا كُنْتَ لِلْمُؤْمِنِينَ كَهْفًا وَحِصْنًا وَعَلَى الْكَافِرِينَ غَلْظَةً وَعَظْمًا فَاحْتَكَمْتَ اللَّهُ بِنَيْبِهِ وَلَا
 حَرَمْنَا آجْرَكَ وَلَا أَضَلْنَا بَعْدَكَ دَرَجَاتٍ سِيْرًا يَدُ خُذُوا نَبْرًا تَوَرَّجْتُمْ كَنْدَابِي أَبُو حَسَنِ فِي إِسْلَامٍ وَإِيْمَانٍ إِذْ كُنْتُمْ سَجْتِ كَرَمِي
 وَبِيْمِ تَوَارِخِي وَوَجْجِ تَوَدُّ إِسْلَامٍ وَبِإِسْبَانِي تَوَسِيْرًا إِزْجَمِي كَسْ أَفْرُونَ بُودُ تَوَارِجِهِ صَحَابِ سِيْرِي فَاصْلَمُوا وَكَرَامِي تَوَرَّقِي وَوَكَبِيْرِي
 إِزْجَمِي جَانِيَانِ بَارِسُولِ خَلِيٍّ دَرِخْلِي وَخَلْقِي وَكَفَارُ وَكَرَامَاتُهُ تَزِيْ وَاشْرَفِ صَحَابِ كَرَمِ إِشَانِي بِسُخَاوَمِ تَوَارِزِيْنَ خُودِ
 وَازِرِسُولِ خُودِ وَازِإِسْلَامَانِ جِزَايِ خِرْدِي وَبَايِرُو بُودِي كَا هِي كِي صَحَابِ سُولِ خُورَا مِي بُودِي وَبِهَادِ شَتَا قِي كَا هِي كِي سِرْرَتَا
 وَنَحْتِ كُوشِ بُودِي كَا هِي كِي سَتِ كِي شِنْ بُودِي وَدَرِإِ رَاهِ رِسُولِ قِي كَا هِي كِي كَرَاهِ وَبَاوِي شَدْنِدُ وَتَوَرِسُولِ خُدَايِرِ اِيْلِيْفَةِ سَجِي بُودِي بِرِغْمِ
 مَنَاقِحَانِ وَخَشْمِ كَا فَرَانِ كَرَاهِ حَا سَدَانِ وَكِيْفِ مَسْقَانِ طَرِيقِ مَنَازِعَتِ وَضَرَعَتِ نَسْرُوِي زِيْسِ اِيْحَضْرَتِ بِيَايِ شَدِي كَا هِي كِي كِي كَرَاهِ
 خُوقَاكِ بُودِي وَنَحْنِ سَجِي كَرُوِي كَا هِي كِي كِي بُودِي وَبَا نُوْرِ خُدَايِ رِهْ نُوْرِ شَدِي كَا هِي كِي كَرَاهِ اِيْتَا دِهْ شَدْنِدُ كَرَاهِيْعَتِ تَوَكَّرُو
 طَرِيقِ هَادِيْتِ كَرَفْتِ بَا كِتِ تَوَارِجِكُنَانِ بِوَجِبِ خُضُوعِ كُو تَا هِ تَرَسْتِ وَزِي تَوَارِجِكُنَانِ بِوَجِبِ شَرَفِ اِلَا تَرِيشْتِ خَا مَوْشِي خُو اِيْسْتِيْجَانِ
 خِرْبِرِ سَتِي نِيَا رَسْتِي تَوَانِ حَا بِصَحَابِ بُودِي بَارَايِ دَرِيْنِ قَلْبِ قِي مَعِيْنِ مَتِيْرِي كَرْدِ اِيْسْتَدِيْدِهْ وَوِيْدِيْنِ سَتُوْدِهْ سُو كِنْدِ بَا خُدَا
 تُو بَادِ شَاهِي بُودِي مَرُوْشَا زَا وَبِدَرِي هِرْبَانِ بُودِي إِشَانِ زَا كَا هِي كِي جِيَالِ تُو شَدْنِدُ اِيْرُوْرِ خَشْتِيْرِي كِي مَرُوْمَانِ مَتَفَرَّقِ شَدْنِدُ وَوَرُوْدِي
 كِي بِيْنَاكِ كَشْتِيْدِيْسِ جَلِ كَرَانِ كِي تَوَانَا بُودِي اِيْشَانِ بَرِ كَرَقِي وَاِيْجِهْ رَا ضَا لِي كِي اَشْتِيْدِ بَرِ اِيْسْتِيْجَانِ وَرِهَادِيْتِ كَرُوِي اِيْجِهْ رَا جَلِ اِيْشَدْنِدِ
 وَاحْدَا كَرُوِي چُونِ اِيْجِهِنْ شَدْنِدُ وَبَا لَا كَرَقِي چُونِ اِيْسْتِ كَشْتِيْدِ وَبِيْجِيَا بُودِي چُونِ اِيْضْرَابِ كَرَفْتِ وَادَاكِ فَرُوْدِي اِيْجِهْ رَا

ترجمه
 کلمات خصیصه
 السلام

جلد سیم از کتاب دویم تاریخ التواریخ در وقایع اعیان سیمه

در زمین و بیروی تو در یافتند آنچه را که ان نداشتند همانا تو کافر از انداب و غنا و مومنان را نمودی و منحل متین بودی
 سوگند با خدای که بجانب جان پلیران کردی و عطا با حق از او باقی و برکت این امت را بدست کردی و فیض ایل ایشان را سپرد
 حجت تو که می پذیرفت و قلب تو از راه نکست و پیش توستی گرفت و نفس تو بیجا گشت و خیانت کرد و کوبی بودی که به
 بیسج با جنینش کردی رسول خدای در حق تو فرمودن خویش را بجاستی و حکم خدای قوی خویشی تو اضع عمودی و در نزد خدا
 عظیم بودی بزرگ بودی در زمین و جلیل بودی نزد مومنین و محکیم با تو طریق همزه عمر تو انست سپرد و بیرون حکم خدا تو طمع تو انست
 بست هر ضعیف را قوی داشتی تا حق او را از قوی بستدی و هر قوی را ضعیف انجاشتی تا حق ضعیف را از قوی بگذاشتی و با حق
 حق خویش و بیگانه زد تو یکسان بودشان ننت که کار بج کنی و سخن بصدق گوئی و با مردم طریق مدارا سپری و بارای صانع و قبل
 ثابت راه نمودی و مشکله را آسان فرمودی و آتش نشتند با شنیدی و دین را با اقتصاد باز داشتی و ایاز از قوی ساختی و اسلام را
 محکم آوردی آگاه عجلت کردی و سفری را با زمین استسقا و انما از که از پس بجای ماند در عقب شدید انجمنی بزرگ شد مصیبت
 در آسمان و زمین و مردم را در هم شکست و مارضا و اویم بقضا و مسلم داشتیم امرا و اسوگند با خدای که مصیبتی مانده مصیبتی
 دیده نشود تو مومنین را بجائی و پناهی نمودی و کافر از دشمنی و غضب بودی خداوند تو را با سپهر تو ملحق کند و مارا در مصیبت تو لای
 نگذارد و از راه نکرده اند با بجهل چند که خضر این کلمات قرانت میفرمود مردمان ساکت بودند و دیگر سیه از چون سخن را سپاری آورد دیگر
 او را ندیدند پس مردمان بهم بر آمدند و از اضمحالی شهر متوجه سراسر انحضرت شدند و بانگ نجیب و ناله از پیروان درون خانه بالا
 گرفت و آسمان نیز گون شد و زمین طریقه بد انسان که روز رحلت رسول خدای بود و مردمان بی شنیدند که فرشتگان از بها
 تقدیس و بیسج میکردند و قبایل جن نوحه میکردند و دیگر استند و مرثیه می گفتند این وقت طبعی از زور سرخ در فراز سر انحضرت بود
 آمد که پنج شماره از کافور بهشت چند برک از سر بهشت در آن بود و سه کفن از سبزه بهشت و خموشی از بهشت خاک بهشت
 پس امام حسن علیه السلام استبد اجنل کرد و امام حسین علیه السلام آب همی بخت و بدن مبارک امیر المومنین منکام غسل خود را ایستاد
 بد آنسوی میشد چون کار غسل میبای رفت امام حسن علیه السلام زمین را اندو داد تا سهم حوط امیر المومنین علیه السلام با که از سپهر
 و فاطمه سجای مانده بود حاضر ساخت چون انحوط را سر کشودند شکر که در با بجهل از بوی خوشی گنده ساخت پس انحضرت را کفن کردند
 و در نش نهادند پس بگم و صیت امیر المومنین علیه السلام دنبال نفس حسین علیه السلام برداشتند و مقدم نفس را جبرئیل میکشید
 حمل دادند و مری نبودند که روی خواستند بشایبت نفس بیرون شوند امام حسن علیه السلام ایشان را بر اجبت مژگان کرد و چون از شهر
 چنانکه در کتاب در المطالب سوار بر بر فرسی نکرشید که بوی فرشتگان از روی بر مید و ایشان را سلام داد آنگاه
 با امام حسن فرمود انش الحسن بن علی و ضعیع الوحی و القتیل و خلیفه آینه منی تونی حسن سپهر علی شیر خواره وحی مترا
 و خلیفه بر پرت امیر المومنین گفت چنین است پس روی امام حسین علیه السلام کرد و هذا الحسن بن علی یسبط الریح و عظیم
 الشبوة و ذیبا العصاة یعنی ایست حسین بن علی که فرزند رحمت و شیراز کرده نبوت و تربیت یافته عصمت است گفت چنین
 آنگاه روی بانفش مبارک کرد و فرمود و هذا امیر المومنین و سید الوصیتین و خلیفه و بیت العالمین امام حسین
 السلام فرمود چنین است آنگاه فرمود این نفس را من بگذازید انما حسن فرمود ما امیر المومنین فرمان کرده است که جز بر جبرئیل و اگر نه بر خضر
 که برتین کنیم اکنون کبوی تو که گوی سوار نقاب بر گرفت امام حسن نکرست که امیر المومنین علیه السلام است امام حسن ازین شکوهی موجب
 و حق قسم فرمود فقال له انجب با ابا محمد ان اباک لا یؤتی نفس فی مؤمن الا ذوق عنها الا و یحضر و یبها

دین
 حسین علیه السلام
 و او علی بود

عظیم

کتاب شهادت از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

شخصه فرمود آیا عجب میکنی ای حسن همانا بچکس در مشرق و مغرب نبرد الا آنکه پدر تو در بابلین او حاضرست با بجهت تا بموضع غرق
طنی مسافت کرد پس روی غش بر زمین فرود آمد لاجرم نفس را فرو نهادند و امام حسن کجایت بر آنجا نماند و رفت یک شب
و نماز را سپای برد

ذکر امیرالمؤمنین

ذکر و فن و شرح قبر و محد امیرالمؤمنین علی

با سائید معتبره از حضرت صادق علیه السلام حدیث کرده اند که چون کشتی نوح بجانانکه رسیده و بهت شو طوفان کرد از آنکه
قادر نوح را خطاب است که اگر کشتی سرفتن شود جسد آدم را از کوه ابرو قیس بگیرد در کشتی جایی ده نوح پذیرای فرمان کرد و ابوالمعشر
در کشتی حمل داد و چون بکوفه مراجعت کرد جسد آدم را در نجف بجاک سپرد و در پیش روی آدم قبری از بهر خود حفر کرد و صندوق بر آن
مدفن امیرالمؤمنین علیه السلام بساخت تا در از بسند او جایی دهند این وقت که امام حسن علیه السلام نفس را بر زمین فرود آورد و کشتی از زمین
کرد پس قبری و کندی خشتی چند باوید آمد پس آنجند مبارک را قبل از طلوع مسج در قبر جایی داد و امام حسن برادرش امام حسین
مخبر بن جعنه و دیگر عبدالله جعفر داخل قبر شدند و بر لوحی بخت سربانی دو سطر دید که این کلمات ترجمه آنستیم انشاء الرحمن الرحیم هذا
ما حفره نوح النبی لعلی و هی علی صلی الله علیه و آله قبل الطوفان بسبعین الف عام و این وقت تا نوح
بتغریب و تسلیت فرود داد احسن الله لکم الغراء فی سجدکم و حججه الله علی خلیفه بنی خداوند شمار کجاست
و در مصیبت آقای شما و حجت خداوند بر خلق زمین و باکت دیگر هم شنیدند که با نوح گفت امیرالمؤمنین کان عبدا
فانحله الله عز وجل بیئته و کذا لک یفعل بالاولیاء بعد الا یبناه حتی لو ان ینبانا من فی
المشرق و مات و بیئته فی المغرب لکن الله عز وجل الوصی یا لشیعی یعنی امیرالمؤمنین بنده صالح بود خدا برپا
خداوند او را با پیغمبر خود مطلق ساخت چنانکه خداوند او صیاح از انبیا اگر پیغمبری در مشرق میرود و وصی او در مغرب و داع
جهان گوید او را با پیغمبر خود مطلق سازد از اینجاست که چون امام حسن علیه السلام از پس آنکه قبر را پوشیده است بخت برگشت
آنحضرت را ندید دیگر باره آن خشت را استوار کرد و دیگر باره بر قبر نظاره کرد زنده از بسندس که رسیدند که بر زبرقبر کشته است
امام حسن علیه السلام از فراز سر آنحضرت پرده را بیکسوی کرد و در قبر نکرست که رسول خدا می آدم صغری و ایرام خلیل علیه السلام
سخن میگویند و امام حسین علیه السلام از جانب پای آنحضرت پرده را برگرفتید که فاطمه و خواهر مریم و اسیب بر آنحضرت نوح میکنند
و میگردید و این وقت ساری سفید بر فراز قبر بود و مرغانی سفید نمودار بودند چون قبر را با خاک بینباشند و باز زمین بستوی داشتند
آنظیور و صحاب تا پدید شدند با بجهت چون امام حسن علیه السلام مراجعت بشهر کوفه فرمود با دادان نثی با بر شرمی حمل داد و درون
داشت و چنان نمود که بجانب بیست میرود و این زهر آن میکرد که بنی امیه و خوارج مدفن آنحضرت را نمانند از امام محمد باقر علیه السلام
حدیث میکنند که فرمود در شب شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام با داد از هر موضع از زمین کشتی برداشتن خون تازه بر میچسبند
و همچنان در شهادت امام حسین علیه السلام از تحت اسحاج خون بر میدید و نیز این عیاش میگوید بعد از شهادت امیرالمؤمنین سفید
آسمان خون بارید و از زمین خون جویشد و دیگر عبدالله الملک مروان از زمزمی پرسش کرد که در شهادت امیرالمؤمنین چه علامت حادث
شد گفت در بیت المقدس بر سنگ که از زمین بر گرفته خون تازه افتاد

قل
بن محمد علی
الکلی

ذکر قتل عبد الرحمن بن ملجم بدست امام حسین

چون امام حسن علیه السلام مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام را در ارض نجف بجاک سپرد و با کوفه مراجعت کرد در میان شیعیان علی علیه السلام

جلد سیم از کتاب در فیم ناسخ التواریخ در وقایع اقالیم سبعه

۶۸۸

خطبه
امام حسن علیه
السلام

بر غیر صورت وادخواست که خطبه فرانت فرماید اشک چشم و طینان کاکلوی مبارکش را فشار کرد و گذاشت آغاز سخن کند پس ساعتی دراز
غریبت تاملتی آسایش گرفت پس بفرست فقال الحمد لله الذی کان فی اولئکمه وخذائنا و فی آذنیه منلغظنا
بالهتبه منکثیرا یکیرناهم و جبرونه انکدما ابتدع و انشا ما خلق علی غیر مثال کان سبقنا خلق ربنا
اللطیف بلطف بؤیئیه و بعلم خبره منق و بان حکام فلدیه خلق جمیع ما خلق فلا یبدل الخلقه ولا یغیر
لیضیه ولا یغیب لیکیه ولا زاد لایره ولا ستر لاج عن تعونه خلق جمیع ما خلق ولا زوال لملکیه ولا
انقطاع لمدیه فوق کل شیء و علا و من کل شیء فی خلقی الخلقه من غیر ان یكون بری و هو المنظر الا علی
الجب جوده و سلفی خلقه فاستتر عن خلقه و بعث الیهیم شهید اعلمهم و بعث فیهم التینین مبشیرین و منذرین
لیهلك من هلك عن بینیه و یحیی من حی عن بینیه و لیعقل العباد عن ربهم ما جهلوه فبقره برؤیئیه
بعد ما انکروه و الحمد لله الذی احسن الخلقه علینا اهل البیت و عنده غنسیب عزنا فی حق الالباء
رسول الله و عند الله غنسیب عزنا فی اهل المؤمنین و لقد اصیب به الشرف و القرب و الله ما خلف ذرها
ولا دینا الا اذ یجاء و دیم آزاد ان یتباع لاهله و لقد حدثنی جده رسول الله ان الاثر لیکه
ایضا عن امامنا من اهل بقیه و صفویه ما عدا الا مقبول او مستمع خلاصه این کلمات بعد از پاس و سبب از زبان
پاکه چنین می آید میفرماید حمد خداوند که خلافت را بر اهل بیت فرود آورد و ما را در صحبت رسول خدا شکیبائی عطا کرد و در مصیبت میر

المؤمنین صوری داد سوگند با خدای که شرق تا غرب در مصیبت امیر المؤمنین حسنه خاطر و کسول شده همانا امیر المؤمنین سیح چیز
مختلف نگذاشت مگر چاه صد درجم و اراده داشت که از این ^{سختی} آدمی از برای اهل خویش قیام فرماید همانا جدم رسول خدا مراد است
که که دوازده تن از اهل بیت او مالک است و خلافت باشند و بیچک از ما خواهد بود الا آنکه کشته شود یا سبوم کرد چون این کلمات
پاسی برد فرماد تا این طعم را حاضر کردند فرمود چه چیز تو را بر این داشت که امیر المؤمنین علیه السلام را شهید ساختی و کلمه بدین شکوفی
دین انداختی گفت من با اصحاب خود مواضع کردم و بر زدمت نهادم که پدر تو را قتل رسانم لاجرم وفا نمود کرده اکنون اگر خواهی مرا امان
میدهی تا بجای بنشام سرورم و سوید را قتل میرسانم و تو را از شر او آسوده میکنم و باز میآیم آنگاه اگر خواهی میکشی اگر خواهی منخشی فقال
هتھات والله لا تترس الماء البارد حتى یلحق روحک بالقلوب فرمود میراث سوگند با خدای آب سرد دنیا شامی تا جا
بانش دوزخ ملحق کرد و بن محمد گفت من نسبت که بخوابم پوشیده از بختگان ندگوش تو گویم امام حسن علیه السلام فرمود همانا در خاطر
نموده که گوش مرا با دندان بر کنی گفت قسم با خدای که نزد یک شدی گوش تو را با دندان از من بکنم امام حسن علیه السلام فرمود تو را
باشمیری منم که بانش دوزخ در اماند گفت اگر نریه نسبت من از نسبت است تو را بخدائی اختیار میکردم انوقت بروایتی که نزدیک
من استوار میآید بر حسب جنیت امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود یکفر آنکه مرا ضربی نزد او را ضرب زبند امام حسن علیه السلام فرمود تا کن
او را بزند و اثم العیثم خراسون و نفسی استوار شد تا جسد شرابا و سپردن پیش آتش بر افروخت و آنجند پیدا شد آتش سوخت در دیا
عبدالله بن جعفر بن ابیطالب عرض کرد یا محمد این طعم بر این و تا کتبم نفسی در ابدان نهادیم امام حسن علیه السلام این طعم را با او گذاشت
پس عبدالله نخستین در میل آتش با آتش نافرمانی کرد چشم این طعم کسب گفت فبارک الله خلق الانسان من علق ای برادر زاده
بامیل گرم سر کشیدنی آنگاه فرمود ما هر دو دست هر دو پایش با قطع کردند و او مشغول خداوند بود چون نوبت بطلع بانش رسید
آغاز اضطراب نمود گفت چیت تو را که دست پهای تو را از تن باز کردند و تا ابیدی اکنون از قطع لبان جرح میکنی فقال احببت

الاعمالی

کتاب شهادت از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

آن لا يزال قلبه يذكر الله تعالى مني دوست بدم هشتم که تا نفس و پسین بگذرد او نذر طلب انسان با شتم بر او که پسین در پنج خشم ۵۸۹
عمران بن حطان مع ابن محمد لعنهما الله

بأخترية من نبي ما آراد بها
إلا ليبلغ من ذي القربى خوفا
إني لأفكر فيه ثم تحسبه
أوتى البرية عند الله مبرأنا

علی بن عبید اللہ در کشف القمہ و قلبی وندی در تالیف خود از حسن بن محمد معروف بیان مفاصیحت کنند که گفت در مسجد کرامت جہا حقیر
در مقام ابراهیم پنجم دیدم پیش قدم شعیب پوش از جماعت ربیعان کریم که مسلمانان گرفتار در مقام ابراهیم پنجم بودند و حدیث میکرد
که من در کنار بحر میان صومعه خود جای داشتم تا گاه نگران دریا شدم دیدم عتایی بیاید و بر فراز سنگی نشست و از بدن مردی بگریختن
کرد و برفت و باز آمد و در پنج دیگر رفتی کرد تا چهار کت اعضای نمر در آنجا کتی کرد پس آن مرد برخاست این وقت بگریختن او را بعلید وقت
بدینسان در چهار کت او را بعلید و بیرون در حیرت شدم که این چیست این مرد کیست هم در زمان مرغ باز آمد و بگریختن او را بر سر سنگی کرد
این کت چون اعضا در آنجا بیاورد و رفتی کرد و آن مرد برخاست من پیش شدم و کفتم ای مرد تو کیستی تا سخن نداد کفتم تو را سخن آنکه کنی آفریت
سو کند میهم بگو چه کنی تا بشی گفت منم عبد الرحمن بن محمد کفتم چه کرده گفت علی را کشته ام و خداوند این مرغ را بر من کاشته است که مرا تا
قیامت بدینکو بحداب کند در این سخن بود که عتایی رسید و بگریختن او را بر بود کفتم کیست علی گفت این غم رسول الله پس من مسلمانان پنج
کردم این شهر آشوب در کتاب مناقب بگوید بعضی از سخنانهای بن محمد را در سخنانی گفته بودند و مردم کوفه از آن خاک بانگ فریاد کردند
از حضرت صاحب علیه السلام حدیث کرده اند که آنصورتیکه خداوند در آسمان از نوز و شبیه با امیرالمؤمنین علیه السلام خلق نکرد که طایفه صحیح
و شام زیارت کنند چنانکه در جلد دوم از کتاب قول در قصه معراج مرقوم داشتم وقتی که ابن محمد تیغ بر فرق علی را انداخته بر فرق آنصورتیکه
آسمان از تر زخم بادید آمد پس هر مسیح و شام که فریشتگان زیارت آنصورت میروند ابن محمد را لعن میکنند و چون امام حسین علیه السلام بیا
کردند فریشتگان جسد مبارکش را با آسمان بردند و چون زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام میآیند و جسد خون آلود امام حسین علیه السلام میکنند
یزید و ابن زیاد و دیگر قاتلان امام حسین را لعن میکنند و تا قیامت کار بدینگونه دارند

ذکر کرد

ذکر بعضی از مرثیاتی که نظماً ترا بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام گفته اند

چون امیرالمؤمنین علیه السلام جبار زاهد بود کرد عجله بن عباس اندر مسجد در مصلائی خود نشست و از کمال حزن اندوه سر بر زانوی خود
بگذاشت آنگاه دست بر زیر زنج بستون نموده سر برداشت و قال ایها الناس انی فاعل فاعلموا من شاء قلبو من یمن
شاء قلبه کفر سمعت رسول الله یقول اذا مات امیر المؤمنین علی بن ابیطالب اخرج من الدنيا طمأنینة
في الدنيا خصال لا تحرف فيها فقلت ما هی یا رسول الله فقال نفي الامانة و لكن ايجانه حتى يركب الرجل
الفاحشة و اخصابه ينظرون اليه و الله لنضاهي الدنيا بعد ان يكتب الاوان الارض لم تخل مني ما ذا
علي بن ابیطالب جبار في الدنيا بعثة من بعده علي في الدنيا عوض مني بعد علي كمال علي في الدنيا
عظي علي كدمي علي في الدنيا و وصي في اهل بيته في فوني و فخر عذابي و فاضه دینی فد صبحی
علي في ملات ابره و فاعل فاعلموا ان العرب الكفار و شاهدتني في الریح و اكلت من طعام الابرار و صلقت من جبرئیل
مزاراً فها را اجهاراً و شهید جبرئیل و شهیدتني في الریح ان علياً من الطيبين الاخيار و انا شهيدك
معاشر الناس لانفسائون من علم امرک ما دام علي قبضکم فاذا فقدتموه عند ذلك تقوم الابدان لله